

تئوری
« تبلیغ مسلحانه »
انحراف از
مارکسیسم لنینیسم

نوشته:
رفیق شهید تورج حیدری بیگوند

تئوری « تبلیغ مسلحانه »

انحراف از

مارکسیسم لنینیسم

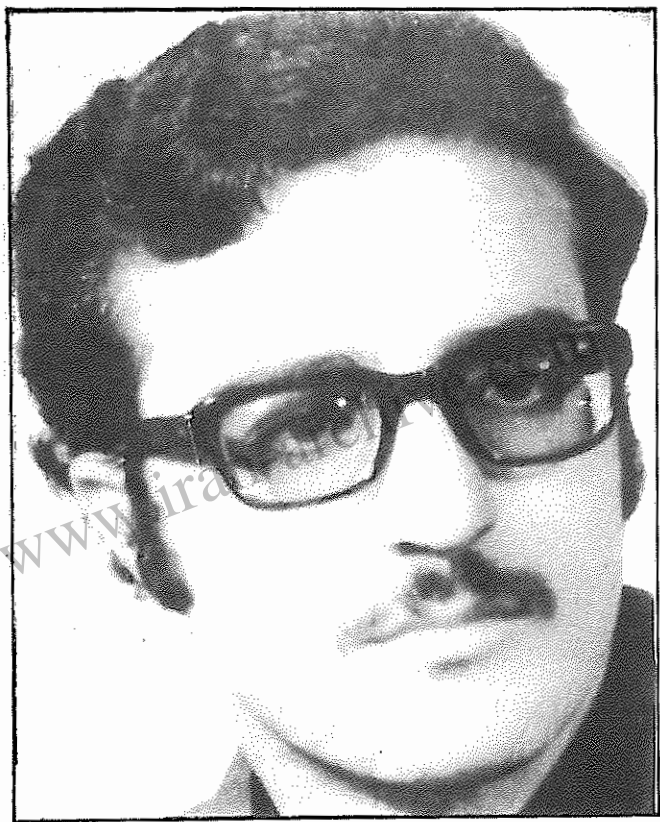
کتاب اول

نوشته :

رفیق شهید تورج حیدری بیگوند

تقدیم به :

رفیق شهید پرویز حکمت جو



رفیق شهید تورج حیدری بیگوند

فهرست

صفحه

۱ -	مقدمه
۵	" فصل اول " تبلیغ مسلحانه یا ترور تبهیحی ؟
۵	ترور چیست ؟
۹	۱ - چرا روشنفکران به ترور روی می آورند ؟
۱۱	۲ - وظایف پیشاهنگ در دوران رکود
۱۵	۳ - آیا تبلیغ مسلحانه میتواند جای افتاکری سیاسی را بگیرد ؟
۱۸	۴ - گرایش به اکونومیسم نتیجه محتوم تروریسم است .
۲۱	۵ - چرا لنین گروه سوسیال انقلابی آزادی را تروریست میدانست ؟
۲۲	۶ - چرا مارکسیسم با تروریسم سرچنگ دارد ؟
۲۲	الف - ترور توجه کارگران را از مبارزه طبقاتی منحرف میکنند .
۲۳	ب - جدا کردن پیشاهنگ از توده ها
۲۵	ج - بهدر دادن نیروها در راهی بیفایده
۲۶	د - نفوذ دادن ایدئولوژی لعین پرولتاریا در بین کارگران
۲۸	ه - ادامه خرده کاری
۳۱	بررسی چند اصل اعتقادی
۳۸	خاتمه
۳۹	" فصل دوم " مقایسه شرایط روسیه قبل از انقلاب ۱۹۰۵
	با ایران امروز
۳۹	۱ - موقعیت ضد انقلاب
۳۹	الف - ماهیت طبقاتی تزاریسیم
۴۰	ب - وابستگی به امپریالیسم غرب
۴۲	ج - اعمال خفقان و ترور دهشتناک
۴۷	د - شوینیسم روسی
۴۷	۲ - موقعیت انقلاب

۵۰	مؤخره
۵۲	" فصل سوم " بررسی کتاب " چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود ؟ "
۵۴	الف - کم بها دادن به تئوری علمی و دچار شدن به امپریسم
۶۱	ب - کم بها دادن به توده ها و تفسیر غیر مارکسیستی از نقش پیش آهنگ
۶۶	ج - گرایش به اکونومیسم و چوه تشابه ناگزیر با " سوابودا "
۷۱	یا زهم " ترور تهییجی "
۷۲	" هر چه سعی است از طلبشیکار میبرد اما . . . "
۷۶	حکایت اینکه چگونه چند عمل تروریستی شرایط عینی را دگرگون کرد
۸۳	چند نکته دیگر
۹۰	توضیحات

یادآوری

کتابی که در دست دارید اثر رفیق شهید تویج حیدری است که خود به گروه چریکهای فدائی خلق تعلق داشته، ولی در اثر بررسی و درک عمیق آموزش مارکسیستی - لنینیستی انقلاب اجتماعی و پژوهش اصولی مسئله به بی بنیادی دعای اندیشه پردازان ایرانی شیوه تروستی بی برده و نظریات همزمان سابق خویش مانند پویان، احمدزاده، بیژن جزینی را که مانند خود او به شهادت رسیده اند، در این کتاب مورد انتقاد محکم و متعین اصولی قرار داده است. این سند نشان میدهد که در وجود رفیق شهید تویج حیدری، جنبش انقلابی ایران متفکر برجسته ای پرورده بود که اگر از گلوله باران وحشیانه آدمخواران ساواک و خیانت پروکاتورهاى آن در امان می ماند، میتوانست در کوره نبرد انقلابی بیش از پیش بعنوان یک ایده بولوک گرانبهای جنبش آبدیده شود. بیشک رفیق تویج حیدری یکی از شمرات درخورد آفرین جنبش پایداری مردم ماعلیه استبداد دست نشاند شاه، در سالهای اخیر است و جادارد که نامش در کار نام اندیشه و ران انقلابی نامداری مانند آرائی، روزه، تیزابی قرار گیرد.

در نوشته رفیق تویج حیدری اینجا و آنجا کلمات یا فرمولبندیها هستی است که میتوانست دقیقتر ادا شود، ولی مابرای حفظ اصالت سند آنرا چنانکه خود رفیق شهید نوشته است درد مستمر خوانندگان قرار میدهد، مخصوص آنکه این نکات فروعی تأثیری در اهمیت اصولی و ارزش سیاسی پولیک سیاسی این نوشته ندارد. ما مطمئنیم هر خواننده ای که با دقت این کتاب را از آغاز تا پایان بخواند، به صحت دآوری گفته شده پی خواهد برد.

در پایان یادآوری این نکته را نیز سودمند میدانیم که نسخه دستنویسی که رفیق شهید تویج حیدری در ژوئیه ۱۹۷۰ در کتاب خود بدان اشاره میکند از ترجمه فارسی کتاب "چه باید کرد؟" لنین منتشره از طرف حزب توده ایران در ۱۳۴۵ رونوشت شده است. صفحاتی که بدان اشاره شده تقریباً دو برابر صفحات اصل ترجمه است.

ما خواندن نوشته حاضر و بخش وسیع آنرا به همه اعضا و هواداران و دوستان حزب توده ایران و رزمندگان راه آموزش بزرگ و ظفر بخش مارکس، انگلس و لنین اکیداً توصیه میکنیم.

نشریات حزب توده ایران

سخنی پیرامون ارثیه معنوی

رفیق شهید «تورج حیدری بیگوند»

هفت سال پیش که انفجار جریان "سلحانه"، محیط روشنفکری رادرجامعه ما تکان داد و پیران سایه گسترد، شاید هیچکس از خیل شیفتگان فزاینده این جریان که آتش‌بازی هیجان انگیز پیش چشم خود را، توفان واقعی مینداشتند و حتی دمی این اندیشه را بخود راه نداد که زمانی فرارسد که یکی از شروط گشایش معضلات جنبش انقلابی کشور ما، ورشکستگی این مشی انحسرافی قرارگیرد.

نزدیک به ۱۰ سال دیکتاتوری وحشیانه و اختناق طاقت فرسا و روزافزون و شکستهای پیاپی گردانهای مبارز، آرام و قرار را از روشنفکران سلب کرده بود. وسوسه های نویسن در شکل انعکاس سردم بریده تجربه پیروزیهای بی‌دری خلقها، در سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری که توسط تئورسیسینهای خرده بورژوازی چون "مائو" و "دیره" فرمولبندی میشد، ته مانده شکیبائی و پیگیری رادرا هجوئی منطقی برای تخییر زندگی در خود فرو برد: — باید بیدان رفت. انقلاب مارا میخواند. . . . از گویای رزمنده و الهام بخش

بیاموزیم . . .

ولی این انقلاب روشنفکرانه در حقیقت جز توفانی در استان آب نبود. اگر در کویا عمل انقلابیون مواد محترقهای راکه به حد کافی انباشته شده بود، منفجر ساخت، در جامعه ما این تقلید کورکورانه تنها میتوانست به فاجعه بیانجامد، چنانکه انجامید.

ستیز قهرمانی شهیدای سیاهکل و مقاومت حماسی چریکهای نخستین که از شور ایمان و فداکاری بیکران آنان حکایت داشت، هاله تقدسی برگرد جریان "سلحانه" کشید: — مگر ممکن است احمد زاده اشتباه کرده باشد؟ آیا نبرد و مقاومت او محصول ایمان بی‌خدا شه به صحت راه نبود؟

— آیا دهها و دهها رفیق سلحشور دیگر نبودند که در این راه در خون تبیدند، اما بالبخندی سرفراز و مطمئن برای ما پیام فرستادند؟ چگونه ممکن است حتی یکی از این جانبازان

الف

دلیر که در میان آرمانهای خلقی خویش شعله کشیدند و خاکستر شدند، در جستجوی راه درست برنیامده باشد؟

هیچکس نه میدانست و نه میخواست بیاد آورد که لنین در مورد همین جانبازان در زمان خویش صلا در داد که:

— راه دوزخ نیز با نیت حسنه مفروش است.

ولی روشنفکر به شور و تب آمده و با واقعیت سرد و تلخ کاری نبود. کابوس دیکتاتوری را پیش از این نمیشد تحمل کرد:

— باید کساری کرد.

— چه کسی میتواند مانع شود که این رژیم غدار که ضد انسانیترین شیوههای حکومتی را با استثمار سرمایه داری در آمیخته است، پاسخ خود را با سرپا مذب در یافت کند؟

— چه کسی میتواند وجود فاشیسم عثمان گسیخته را دلیلی برآماده بودن شرایط انقلابی نداند؟

— اگر هیولای دیکتاتوری راه را بریده و در میان ما توده نشسته است، چه باک! ما راه خویش را با کلوله میکشائیم و با آتش عظیمی که برپا میکنیم، خواب را از چشم خلق میراثیم و شب اهریمن و خنجر را فرو میریزیم.

هدف تغییر زندگی بود. ولی چگونه؟ مشکل همیشه همین است.

معبون مارکسیسم خرده بورژوازی یا قذسیت انتقاد ناپذیر و هیجان دیوانه وار، هیچگونه مقاومتی را در مسیر فاجعه سازش تصور نمیکرد.

ولی اگر یخ فکری مائوئیستهار حرارت هیچ واقعیت و آرزوی ذوب نکرده و این پهلوان پنجههای میدان انقلاب را به دنبال روی از سیاهترین و ارتجاعیترین محافل امپریالیستی کشانده است، مبارزانی که صادقانه رهائی توده را میطلبند، اگر جان را بیهوده از دست ندهند، در زمانی در چارچوب اوهام و خرافات شبه انقلابی باقی نخواهند ماند.

جریان "مسلحانه" شور و شوق عظیمی را بدنبال خود پیدا کرد، ولی هرچه پیشتر رفت، دستیابی به قدرت توده و آگاه ساختن آنرا دشوارتر و دشوارتر یافت. برقراری ارتسباط با توده در همان مرحله ابتدائیش، یعنی هیچ باقی ماند و آنچه حاصل شد مبارزه‌ای نابرابر و بی‌امان بود. میان مشتکی از جان گذشته بیقرار بادشمنی که علاوه بر راههای قدرت جهانی حکومت، از نیرنگ و افسون دنیای سرمایه و تجربه‌های محک خورده و صیقل شده برخوردار بود، کودک آرمانی پیش‌تر از آنکه برای چیدن میوه فتح از باغهای بشارت راه رفتن پیاموزد، مرده بود. "انقلاب مسلحانه" در حقیقت به برخورد های پراکنده خیابانی محدود شد. تضاد اندک اندک رشد میکند. برده غلیظ و دودناک هیجانان اولیه در مقابل منطق مبارزه طبقاتی برای پوشاندن واقعیت راهگشا، ناتوان میشود. پراتیک جنبش "مسلحانه" بسیار فراتر از تئوریش حرکت میکند، آنقدر جلوتر که اصولا تئوری محلی از اعراب نمیآید. و مگر این جنبش "به پراتیسمین بیشتر احتیاج ندارد تا به تئورسین؟"!

چنگ زدن در تئوریهای ازرنگ به قاعده بدل میکرد - تحلیلها ناکافی و دورنمای جنبش تیره و تار است. برای سئوالات پاسخ هاندرک است و این اندک هم اقتناع کننده نیست. ولی تا زمانیکه جنبه های گوناگون تضاد در وجود افراد جداگانه متجلی نگردد، از مبارزه مستقیم میان دو جریان نمیتوان سخن گفت.

جریان "مسلحانه" در سرحرکتش نخستین پاسخ سالهاسترونی و مبارزه بی فرجام را در درون خویش، از انتقادهای بی امان و مبارزه بیگیر رفیق شهید "تورج حیدری بیگوند" دریافت میکند.

"رفیق تورج حیدری بیگوند" به سال ۱۳۳۲ در یک خانواده ثنودال ساکن توابع "سنقر کلیائی" بدنیا آمد. در میان اطرافیانش رزمندگان قدیمی حزب توده وجود داشتند و وی در ابتدای جوانی با مفهوم مبارزه آشنا شد. در آن سالهای ضعف تفکر سیاسی در محیط دبیرستانهای کشور، او در زمره پیشگامان تظاهرات دانش آموزان بشمار میرفت و هنگامیکه سال چهارم دبیرستان را میگذراند، در تظاهرات دانشجو یان دانشگاه تهران در اعتراض به گران شدن بلیط اتوبوس شرکت جست و سپس فعالانه به اعتراضات خیابانی و مبارزات اعتصابی دانش آموزان سال ششم متوسطه که قوانین جدید آموزشی را آماج خود قرار داده بودند، پیوست.

در سال ۱۳۵۱ رفیق تورج، با کولباری از محفوظات پراکنده و نامشخص به دانشگاه صنعتی گام نهاد. در وجود او یک شورشی ناشکیبا به زمین میخوفت و با مشتهای گره کرده، جهان نامهربان را به مبارزه میخواند. چریک پر خاشاک آینه از درون روهای سرخ او میبایلد. در قلبش آنقدر عشق بود که کینه را بیاید و با باروت این کینه، تفنگ چریکیا شرا بپر کند. وی نیز چون بسیاری دیگر قصد داشت پیکاری را که مینداشت ضرورت آفرین خوبی دریافت است، در گستره مین خود رواج دهد. ولی کدام مبارزه؟ او تنها یقین داشت که این نظام معیوب و تقیم باید درگون شود. ولی چگونه؟ این راهنوز بوضوح نمیدانست.

رفیق تورج در تظاهرات دانشگاه فعالانه شرکت میکرد و در سیاسی تر کردن این حرکتها میکوشید. سعی میکرد تا آنجا که میتواند از امکانات منفی موجود برای بالا بردن آگاهی دیگران دانشجویان بهره گیرد و تا آنجا که مقدور است محفوظات و بخرد مبارزه جوی خویش را بدیگران انتقال دهد. با تلاش او و دیگر دانشجویان مترقی، اکثر مجامع فعال و مجاز دانشجویی به امکانات مساعدی برای رشد فکری و علمی آنان بدل گردید.

در این هنگامه، پیروزیهای سوسیالیسم در جهان، تخم اندیشه های بربرکت سوسیالیستی را در میان دانشجویان که اکثریت آنها به اقشار بینابینی جامعه تعلق داشتند، بطرز بیسابقه ای افشاند. بود. مارکسیسم مسد روز بود و شیفتگان آن با ستایش بیدریغ از مارکس، انگلس، لنین و ... خود را نماینده پرولتاریای دوران ساز میدانستند.

در سال دوم دانشگاه، رفیق تورج و چند تن از رفقایش به تشکیل محفلی برای مطالعه آثار مارکسیستی و بررسی اوضاع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران، اقدام کردند.

در ابتدا به دوران هیاهوی جریان "مسلحانه" به مطالعه پرداختند. هنوز راه برایشان پرابهام بود، ولی التهاب و شور و شوق، به همراه ناآگاهی ایدئولوژیک و سیاسی و کم تجربگی، آنرا به این سو و آنسو میکشاند. در بحث پیرامون "مبارزه مسلحانه" رفیق توج به رفیقی با تعایلات تروتسکیستی گفته بود:

— لنین سرور فردی را سرود خوانده است.

و مخاطب، از این تازیانه حقیقت برافروخته بود که:

— چه میگوئی؟ آنهمه صداقت پر نیرو، آنهمه فداکاری پرشور... چگونه میتوان خط سرخی بروی آن کشید؟

به سال ۱۳۵۳، او به "سازمان چریکهای فدائی خلق"، پیوست و دیری نپایید که با دستگیر شدن یکی از بهترین یارانش ناگزیر شد رسماً زندگی مخفی پیشه کند. (میگویم رسماً) چراکه از هنگام ارتباط با سازمان مسلح، عملاً فعالیتهای دیگری مجاز شمرده نمیشد و او در انتظار روز بدست گرفتن سلاح و کمک مستقیم به امر "انقلاب" در شرایطی که در حقیقت بنا زندگی مخفی تفاوتی نداشت، بسر میرود.

در همان ابتدا با روحیه انفعالی در یکی از رفقایش روبرو شد که شور و هیجان و فعالیتش را در زندگی قبلی دیده بود. بعد هادانست که يك سازمان پرولتری بیشتر به يك کارخانه عظیم یا تقسیم کار پیچیده و استفاده صحیح از تمام استعداد های انسانی باید شبیه باشد تا به يك کارگاه قرون وسطائی که همگان راه کارهای مشابه و ساده میکارند. کارگاهی که شور و هیجان و استعداد را میکشد و انسان را به انفعال میکشد.

با اشتیاق بسیار سلاح به کمر بست. اینک سرداری بود در کنار سرداران پرافتخار نبرد های ابدی. سردارانی از آتش و جرأت — اما بی سپاه، با قلبهایی به وسعت تاریخ و وطنشان، پیشاپیش از روی جنازه غرقه بخون خویش گذشته، به بیباکی عشق زخم خورده، آمانه انقلابی لنینی، فقط مبارز، مبارزانی مبهوت که در سودای آن بودند تا فقدان دانش رزم و فتح را با گرد باد عزم و تهور جبران کنند و بدینسان فضیلت آنان، ضعف مهلك آنها نباشد. به خاطر توده جان مییاختند و با هر جنازه ای که بر جای میگذاشتند، از توده دور میشدند. از آنجاکه از خود تغذیه میکردند، خویشترن را میکاستند. با حسن و شامه خود سرچشمه نیرو را در میان خلق میدیدند، اما با پای استدلال چوبین خویش از آن میگریختند. عارفانی بودند که قبله نداشتند و با همه عبادت باشکوه خویش، سرانجام ناکام بودند.

"نمانده توده ستعشک"، "مشت آهنین خلق" و "سرانجام" قهرمان تراژدی در راه انقلاب... احساس باشکوهیست... او همچنین خود را جزئی از جریان میدانست که رستگاری توده بدست او انجام میگردد. میبایست در حل مسائل پیش روی، با تمام انرژی شرکت جوید. مبارزه به این سادگی هم نیست.

رفیق توج کم کم به مسائلی برخورد میکرد که با آنچه فکر میکرد مابینت داشت. يك جای کار میلنگید. اختلافات رفته رفته رشد میکردند.

در اواسط سال ۱۳۵۴، بحث دربارهٔ بودن عکس "ماثو" در کنار عکسهای مارکس، انگلس، لنین و نیز رفقای شهید "سازمان چریکهای فدائی خلق" و جنبش انقلابی ایران در تیمهای مختلف "سازمان" آغاز گشت. عکس "ماثو" قبلاً در کنار عکسهای مارکس، انگلس و لنین قرار داشت. کار محاکمه "ماثو" این دهقان مذبذب و دارو دسته منحرف پکن در بسیاری از تیمها بالا گرفت. تیمی که رفیق توجرح در آن بود، از نخستین تیمهایی بود که عکس "ماثو" را پائین کشید. "ماثو" و لنین آباشان توی یک جوی نعره زدند. یکی از آنها بدلی بود و بیشک این یکی لنین نبود.

رفیق توجرح دربارهٔ دهقان زادهٔ مرددی که چهرهٔ واقعی خویش را در میان پرچم سرخ و جاویدان پرولتاریا پوشانده بود، می‌گفت:

— جای او در آن بلندبها نیست. عقابها را بد نام میکند...

واقعیت آن چنان عریان بود و رسوائی آنقدر بی‌بهره و هولناک که هواخواهی از دار و دسته فلسفه بافان پکن را نمیشد تنها به ناآگاهی نسبت داد:

— این کبکهایی که سردرون برف فرورده‌اند خجالت نمی‌کنند که هنوز به هجی کردن اراجیف "او" مشغولند؟

... آنگاه مسائل درون جنبش و نارسائیهای جریان "مسلحانه" بطرز فزاینده ای سئوالات و پیچیدگیهای جدید تری را برای رفیق توجرح مطرح کرد:

— انتقاداتی را که به کتاب احمد زاده دارم به آنها نشان میدهم. می‌گویند بعضی قسمتهای کتاب را قبول داریم و بعضی دیگر را نه. همیشه همین را می‌گویند، بعضیهایش را قبول داریم و بعضیهایش را نه! ولی وقتی میخواهی بدان این بعضیها چه هستند، به هیچ جا نمیرسی، چون در فرهنگ انقلابی آنها جایی وجود ندارد که به آن برسی. مگر خدا بداند حرف حساب آنها چیست؟

او هنوز نمیدانست که از خصوصیات یک تئوری التقاطی همین جان سختی و توانمندی رنگ عوض کردن آنست. ابهام و عدم استواری در اصول، ماهیت غیر قابل اجتناب یک جریان بینابینی است.

رفیق توجرح گرچه هنوز تضاد را عقیداً درک نمیکرد، ولی گوشه ها و جوانب متفاوت آن در هر جلوه بوی را متعجب و پهریشان میساخت. چند مقالهٔ انتقادی که متوجه کتاب "اعدام انقلابی عباس شهریاری" و دیگر نظریات "سازمان" بود، بی‌جواب ماند و این خود مسائل جدید تری را مطرح کرد.

— آخر چگونه ممکن است که یک جریان پرولتری ارگان هدایت آیدنولوژی نداشته باشد؟ چرا باید معلومات و دانش تئوریک رفقا اینهمه قشری و ابتدائی باشد که حتی چند مقالهٔ اندک جدی هم بی‌جواب بماند؟

— انگار نه انگار که اختلاف آیدنولوژیک وجود دارد. رفقا فکر میکنند که چون بهر حال ما مبارزیم و در یک سازمان فعالیت میکنیم، باید اختلاف نظرهارا با ریوسی حل و فصل کرد.

اما جوینده یابنده است. وی بعد ها پاسخ خود را از لنین دریافت کرد :
 - اکثریت اکتونومیستها در کمال صداقت بهرگونه اختلاف نظر فراقسوی، مسائل گسترده سیاسی و غیره با نظر منفی مینگرد و بنابراین ما باید هم بنگردیم. و یاروشتر از آن :
 - اکتونومیسم بطور کلی یعنی محدودیت دامنه تفکر و دید در مسائل سازمانی و سیاسی، وی کم در هر موضوع و مسئله پیرامون خود نکته غیر منطقی و نارسائی مییافت. در یک بحث نسبتا تند با اعدام "نوشیروان پور" مخالفت کرده بود :

- رفیق مسئول میگوید انگیزه اعدام او درس دادن به خائنین احتمالی آینده است تا به خود جرات ندهند به سازمان مسلح نفوذ کنند. میگویم رفیق کار ما که انتقام جوئی نیست. ما برای درس دادن به امثال این کرهها که مبارزه نمیکنیم. کار ما آگاهی دادن به پرولتاریاست و پس امثال این انگلهای ناچیز را خود زندگی میرود و بکنار میاندازد. مگر ما لنینسکی جاسوس نبود که در کمیته مرکزی حزب بلشویک نفوذ کرد. و بسیاری راه کشتن داد؟ آیا نیروئی برای یافتن و کشتن او بسیج شد؟ نه. باید معیارها را عوض کرد. باید معیارهای طراز نویسن داشت. کسیکه یکبار تب کرد که عاشق نیست. حالا اگر رفیق بر سر کشتن این کثافت، شهید میشد آنوقت چه؟ آیا هدف خود را اشتباهی انتخاب نکرد ایم؟

و سرانجام به این یقین دست یافتند که مبارزه جریانهای مسلح، سکتاریستی است :

- انقلاب کار قبرمانان نیست. "اعجاز توده هاست".

و بر شالوده این رئالیسم انقلابی از سنکر خود آتش کشود :

- نمیتوان به همه گفت بیا و سیانور در دهان بگذار. ظرفیت و طبیعت مردم که یکسان نیست.

بعضی نیمی از وجود خود را به انقلاب میدهند، برخی تمام سلولها، آرزوها و روح و آیندیشان را. نه از اولی میتوان چشم پوشید و نه بداشتن دومی قانع بود. شرایط مبارزه را نباید چنان دشوار و قهرمانی تعیین کرد که انقلاب را از نیروی عظیمی که انقلابی آن، کار بزرگی از پیش نمیرود، محروم ساخت.

اما انتقاد های وی مانند اندیشه های قرار ناپذیرش هنوز انسجام کافی را برای روشن ساختن کلیه زوایای این جریان در یک کل واحد نداشت. او در نهایت هنوز به صحت نبرد چریکی معتقد بود، ولی علامتهای سؤال بیشماری که در هر قدم در برابر او رخ مینمود، دمی راحتش نمیگذاشت. با خوشحالی بسیار از کار کردن در کارخانه و آمیختن با طبقه ای که تاکنون در فضای تئوری او رایافته و شناخته بود، استقبال کرد. شاید پرولتاریا خودش بگوید حقیقت کدام است. . . .

کارخانه مکتب زندهای بود. آنجا تئوری کمتر یافت میشد، ولی نبض نامرئی و پرتوان در این فضای چرخ و آهن و بازو می تپید و انسانها با این ریتم تند و پر شور از ماشینها عبور میکردند و در مقطع سرنوشتی مشترک بهم جوش میخوردند.
 واقعیت عریان زندگی و مبارزه پرولتاریا در کارخانه، و آموزشهای لنین در "جهاید کرد؟" که اخیرا نسخه ای از آن برداشت آورده بود، بیکباره جزئیات را بیکدیگر متصل ساخت و چون

نورانگنی تمامی ماهیت جریان‌ی را که در آن غوطه میخورد کاوید و بر وی آشکار ساخت. رفیق توج در مدتی کوتاه از یک تروریست سرگشته به یک مارکسیست راه جو و بالنده بدل شد. زندگی در کارخانه آن نبود که وی تصور میکرد. توده کارگزار نظر آگاهی بسیار پائین و از نظر تشکل بسیار ضعیف بود:

— دیکتاتوری ناشی از ضعف، و نه قدرت توده‌هاست.
ولی طبقه کارگر آنقدر عقب مانده نبود که بدآموزی را بپذیرد. اوغریزه‌های هوشیار و خصالتی فلزآسا داشت که چون زرهی ناپیدا او را از گزند بدآموزیها و سرمشقهای تباه کننده حراست میکرد. شاید در برتری این جادوی درونی بود که به منظره نبرد تن به تن و هیجان انگیز قهرمانان چریک با سو ظن و تردید مینگریستند:
— این تروریستها چه میگویند؟ واقعا چه میگویند؟

در اعتصاب وسیعی که در کارخانه اتفاق افتاد، معدود کارگران جوانی را که معتقد بودند "انبار کالا را آتش‌بزنیم"، چند صدای خشن فورا ساکت میکرد.
شب اعتصاب کارگران دریدر دنبال کسی میگشتند که پارچه هارا پارچه کرده بود. از اینس خرابکار ناشناخته که در تاریکی مخفی شده بود تا بجای زدن حرف حساب، مبارزه منطقی آنها را بنوعی توطئه و حادثه سازی بدل کند، خشمگین بودند. شاید اگر پیدایش میکردند، بزرگترین تکه‌ای که از او برجای میگذاشتند، گو ششش بود. رفیق توج میگفت:
— جای رفیق پویان خالی است که بپیند کارگران با اجرا کنندگان رهنمودهای او چه برخوردی دارند!

کارگران شب در کارخانه متحصن شدند. آنها هر چه در دل داشتند روی دایر میخندند.
کارگر سالدیدهای که بشدت هیجان زده بود گفت:
— آخر ما که نمیدانیم سیاستهای دنیا چگونه است. چه خیراست، باید چکار کرد؟
باید بیایند بگویند. این را درس خوانده‌ها میدانند. ما که سر در نمی‌آوریم.
پیرمرد چانه‌اش میلرزید و اگر دقت میکردی برق اشک را هم در چشمانش میدیدی. و رفیق توج در این درد دل ساده و شاید عامیانه، جراحی عمیق جنبش انقلابی را که دهان باز کرده بود، میدید. پیرمرد به اشاره تجربه، درست بر حساسترین نقطه ضعف انگشت گذاشته بود.

— این رفیق کارگر کجای کاراست؟ ما که "گل سرسبد" همین درس خوانده‌ها ایم، در کوچمه‌ها و خیابان‌ها به جنگ تن به تن مشغولیم. ما را چکار به آگاهی دادن به تو کارگر؟ ما را چکار به این خرده کاریهای دلخوشکنک! کار ما بسی عظیمتر است! ما به خلق نیست انقلاب مشغولیم!

حرفهای این کارگر جوان پتک، کوبنده و بیدارکننده بود. رفیق توج در آزمون شخصی خود به ژرفای مفهوم آن پیام خطیر انقلابی واقف شد که:
— پرولتساریا سرمشق اساسی است.
— آنچه‌ما در تئوریهای دوران سازند و ختیم، تصویر در حال حرکتی است که از او گرفته ایم.

چه بسا که ثقل و صدای طبقه در نجوای ملایم و حرکت‌های خفیف عضوی از اندام سترگ آن تجلی مییابد. کافی است لحظه معاد و ضرورت فرارسد تا نیاز و انتظار نامشهود در ذرات هوا و حرکت‌های خود بخود هر یک از اجزاء طبقه متبلور شود.

رفیق تهرج پیام‌های حسی طبقه را دریافت میکرد. آن چریک غیور و سرودخوان که یسک تنه به قلب سپاه خصم زده بود تا قصه‌های کهنه را بشکند، در تابش سوزان حقیقتی که از قلب بزرگ و مضطرب پرولتاریای سرکشته ایران اخگر میکشید، چون آدمکی برفی شروع به ذوب شدن کرد. لحظه غائی حقیقت فرارسیده بود. رفیق چریک به بی‌شعری خون گرمی که از بیکر تناور او رفته بود، پی برد. این خون خلق بود که ارزان فروخته شده بود.

رفیق تهرج وقتی از کندوکاو و جستجوی دوباره خویش بازگشت، جنازه رشید چریک دیروز را در اعماق وجود خویش دفن کرده بود:

— در برابر این همه عطش پرولتاریا برای دانستن و آموختن، به او چه داد هابیم؟

این سنوالی بود به حجم تعامی زندگی گذشته رفیق. اما این سؤال علامت توقف نبود. فرمان قاطع حرکت یک انقلابی مصمم بود که از خواب سنگین شبانه، توان راه پیمائی طولانی خود را برداشته بود.

کارگران شب دور ما شیشه‌ها جلقه زدند. راد یوها یکی پس از دیگری روشن شد.
— لندن را بگیر، ساعت یک ربع به هشت است. شاید خبر اعتصاب ما را بگوید. میگویند خبسر هشت اعتصاب را گفته.

کارگری چون سایه گذشت و زمزمه کرد:

— "پیک" را بگیرد.

— نه وقت "پیک" حال نیست.

روز بعد کارگران در برابر کارخانه جمع شدند.

— بطرف میدان برویم. باید آنجا تظاهرات کنیم. شاید چند خبرنگار خارجی باشند که خبر اعتصاب ما را به دنیا برسانند.

و سیل کارگران در خیابان براه افتاد.

در همین روزها رفقای تهرج اعلامیه‌ای برای کارگران پخش کردند که بتعامی سند افلاس جریان "مسلحانه" بود. در این "اعلامیه کارگری" از دانشجو، کاسبکار و دیگر مردم برای کمک به کارگران "درمانده و بیچاره" و "دست‌از همه جاکوتاه" استدلال شده بود. ۶ سال مدتی نمایندگی پرولتاریا بودن و یگانه نیروی بالنده و قدرتمند جامعه سرمایه‌داری را خوار و زیون نامیدن، خود به تنهایی معرف ماهیت این جریان بود.

پخش این اعلامیه کمی بعد تأسفی عمیق برای تهرج و رفقایش به همراه آورد. در یکی از موارد پخش میگفت:

— خوشبختانه ۳ یا ۴ کارگر بیشتر آنها نخواندند.

اگر در گذشته رفیق تهرج تنه‌ها به طرح اختلاف نظرهای پراکنده میبرد اخت، اکنون لبه

تیز انتقاد های او متوجه کل جریان "سلحانه" بود و خیلی زود عنصر نامطلوب شناخته شد.
از او می پرسیدند :

— آیا واقعا "چه باید کرد"؟ اینها را میگوید ؟
و او قاطعانه جواب میداد :

— آری .

و حیرت زده به او میگفتند :

— پس چرا ما آنرا تکثیر کردیم ؟ ما که نمیتوانیم زیرسند و رشکستگی خود را امضا بگذاریم و به دست خود این سند را بین مردم پخش کنیم .

کار مبارزه بر حرارت رفیق با مشی "سازمان" و حمله های بی امان او به اصولی که تا دیروز آیه های قرآن چریکی اش بود ، او را بیشتر درانزوای خود فرو برد . سرانجام کاسه صبر لبریز شد و به او تاختند که :

— تو که چنین عقیده های داری چرا هنوز در "سازمان" به مبارزه مشغولی ؟

رفیق توجیح اینک دیگر هدف مشخص و اندیشه منسجم و راهگشامیافت ، کار بسیار بود . میبایست مقاله انتقادش را بسط دهد ، باید لوله سلاح را بداخل سنگری که تا دیروز از آن شلیک میکرد ، برگرداند . اما بجای باروت ، معرفت انقلابی و انتقاد مارکسیستی از این سلاح آتش میشد . او تنها آثار محدودی از چکیده اندیشه های آموزگاران کبیر پرولتاریا را در اختیار داشت . کار اصولی او بصورت کتاب حاضر در اردیبهشت ۱۳۵۵ ، خاتمه یافت .
او کتاب خود را با این جمله نلین که بشامی بیانگر کل محتوای اثر پرمایه اوست ، آغاز کرد :

"مارا به شور و شوقهای هیستریک نیازی نیست . آنچه برای ما لازم است ، گامهای موزون گردانهای آهنین پرولتاریاست ."

از این پس او تا آخرین دم حیاتش با استفاده از ارتباط ضعیفی که با "سازمان چریکهای فدائی خلق" داشت و علیرغم فشارهایی که از این طریق بر وی وارد می آمد و سانسوری که بر مقالاتش اعمال میگردد ، تا آنجا که توانست حتی یک لحظه از انتقال تئوریهای از یادرفته مارکسیسم به رفقایش غفلت نکرد .

او در صد دیود تاد را دامه کتاب حاضر ، آثار دیگری را نیز به رشته تحریر درآورد ، ولی . . .
رفیق توجیح حیدری بیگوند ، در تاریخ ۱۲ مه ماه سال ۱۳۵۵ در یک برخورد خیابانی به شهادت رسید . شاید او نخستین کس از جریان "سلحانه" ی ایران بود که میدانست چرا کشته میشود

..... و در حد و یکماه بعد از شعلابسی در "سازمان چریکهای فدائی خلق" بوقوع پیوست .

یادش گرامسی باد

شکوفه به میوه نشست . . .

"گروه" منشعب از "سازمان چریکهای فدائی خلق"

تئوری «تبلیغ مسلحانه»
انحراف از
مارکسیسم - لنینیسم

(کتاب اول)

« ما را به شور و شوقهای
هیستریک نیازی نیست،
آنچه برای ما لازم است
گامهای موزون - گردانهای
آهنگین پرولتاریاست. »
لنین
- برگزیده آثار ، جلد ۲ قسمت ۱

مقدمه

عنوان کتاب را قعا هم باید شگفت انگیز باشد. علت هم روشن است، اکنون کسه قریب شش سال از آغاز مبارزه مسلحانه میگذرد و در زمانی که این تئوری دیگر تشمییت شده است، رفیقی پیدا شود - آن هم رفیقی که خود نزدیک دو سال است در بستر ایسن جریان فکری مبارزه کرده - و چنین مدهای تکان دهنده ای را طرح کند.

گفته شد این تئوری تثبیت شده ولی باید این عبارت را چنین اصلاح کرد: "این تئوری ظاهراً تثبیت شده" زیرا بنظرنگارنده این تئوری نه تنها نتوانسته مسایل انقلاب ایران را حل کند بلکه حتی قادر نبوده به هیچکدام از انتقادات مطروحه پاسخی دقیق، روشن، علمی و همه جانبه بدهد. در کتب تئوریک ما که تعدادشان به انگشتان دست نمیرسد، هنوز به عمده ترین انتقاد وارد باین تئوری جوابی داده نشده است. ایسن انتقاد هم همان مساله قدیمی و بسیار مزاحم و سمج ترور فردی است.

هر بار که ما خواستیم به انتقاداتیکه به تئوری سازمان شده جوابی بدهیم از کنار این یک مساله بسیار گذشته ایم و تقریباً آنرا به فراموشی سپرده ایم و بجز یک مورد^x که آنهم بسیار نارسا، ناقص، مختصر و محدود است، بحثی پیرامون این قضیه صورت نگرفته است. حال چرا چنین است؟ خد امیداند. شاید تمایلی به کشیده شدن به این بحث نداریم. شاید هم شباهت و قرابتی بین کار ما و ترور وجود ندارد، و در نتیجه ضرورتی ندارد بپسه چنین اتهامات بکلی بی پایه ای پاسخ دهیم. شاید.

نکته دیگر اینکه چند ماهی است اینجا و آنجا صحبت‌هایی در مورد "اشتباهات نظامیگری" و "کم بها دادن به تئوری" انجام میگردد ولی هنوز برخوردی جدی، ریشهای و رسمی با مساله صورت نگرفته و اگر هم رفیقی یا رفقایى در صد کشف علل برآمده اند خود را در چهارچوب تئوریهای سازمان محدود نموده و خواسته اند ریشه اشتباهات را در مسائل تاکتیکی و امکانات و غیره پیدا کنند و درست بهمین علت کارشان عمیق مانده.

این مسائل شك و تردیدهای در نگارنده پدید آورد و وی برای غلبه بر این شك و تردیدها با شروع از این اعتقاد که چنین اشتباهات و نارسائیهایی نه چندان کوچک نمیتواند مستقل از ایدئولوژی ما باشد اقدام به مطالعه سیستماتیک متون کلاسیک مارکسیستی و فرآگیری فرآورده های فکری آموزگاران کبیر پرولتاریا نمود تا بر مبنای آن از نویس تمامی تالیفات سازمان را مورد بررسی دقیق قرار دهد.

البته قدمهای اولیه این کار چندان ساده نبود، زیرا نگارنده میبایست ابتدا اصطبل از یاس ذهن خود را - که حقیقتاً هم معلول احکام تحقیق نشده و پیشداوریهای غیر علمی بود - پاک برود و متأسفانه تقریباً همه جا روهای هم که برای اینکار در اختیار داشت آلوده بودند. بنابراین کار را میبایست از پاک کردن جا روا یعنی از پالایش پایه ای ترین x کتاب " چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود "

عناصر اندیشه و آن احکامی شروع کرد که بعنوان محک و معیار برای سنجش درستی یا نادرستی سایر احکام بکار می‌آیند. بارها برای نگارنده اتفاق افتاد که در موقع تفکر متوجه میشد که باز هم میخواهد بوسیله یک سری قوانین و روابط و احکام مشکوک صحت یا سقم حکم دیگر را بسنجد و قاعدتا چنین دور سلسلی نمیتوانست به نتیجه برسد و قطعاً هم نمیرسید. برای مقابله با این وضع همانطور که در بالا هم اشاره شد مینایست ابتدا یک سیستم قوانین و احکام متقن بعنوان محک و معیار فراهم می‌آمد، و اینکار هم ممکن نبود مگر در سایه شک کردن در درستی واضح ترین، روشنترین و ابتدائی ترین احکام و پالایش آنها بوسیله اندیشه های سترگ آموزگان کبیر.

در طی این مطالعات نگارنده به این نتیجه رسید که اشتباهات صرفاً شامل این و یا آن مبحث تشویک جزئی نبوده و بلکه هسته و پایه نظریات ما و بالنتیجه تمامی آنها به مثابه یک کل در کام خود میکشد و از آنجا این نتیجه حاصل میشد که ایدئولوژی ما از ریشه با مارکسیسم - لنینیسم بمعنای لنینی کلمه - و نه آن ملقسه هائیکه بعنوان مارکسیسم - لنینیسم در بین گروههای خرد و ریز رواج جهانی دارد - تباين آشکار دارد. شباهت ایدئولوژی ما به مارکسیسم شباهتی صرفاً صوری است و این دوگانگی (دوگانگی محتوی و صورت) نظریات ما هم از آنجا ناشی میشود که ما اصولاً این تئوری ژرف و دوران ساز را نه بعنوان علمی ترین متدلوژی برای درک ضرورتها و بلکه بیشتر بعنوان پوسته ای برای بیان برآشفنگیها و آراءه عقاید و احساسات خود بکار گرفته ایم.

در واقع ما با برداشتهائی ناصحیح از مقوله های این تئوری، احکام آنها از محتوی خالی کرده و بعبارت دیگر با مارکسیسم همان رفتاری را کرده ایم که مارکس با تریادهای هگل نمود. نتیجه ای که از اینجا بدست آمد آن بود که این ایدئولوژی مسلماً یک ایدئولوژی سوسیالیستی هست، اما بطور قطع ایدئولوژی پرولتاریا نیست و اما اینهم مسلم بود که این ایدئولوژی در جامعه مادارای پایه مادی بوده و بد و صورت ظاهراً متضاد (یکی با پوسته ای از مذهب و آن دیگری با پوسته ای از مارکسیسم) که دارای وحدت درونی هستند جریان یافته است. و اما چرا این ایدئولوژی با چنین سرعتی راه خود را باز کرد و همه گیر شد؟ اینرا هم مگر خدا بداند. شاید علتش در نبود مبارزات پرولتری و بالفعل بودن خرده بورژوازی در سالهای اخیر باشد اما یک چیز هم قطعی است و آن اینکه در سالهای رواج این ایدئولوژی در کشور ما بحالت پیگرد های وسیع و مداوم پلیس سیاسی و سالهای طولانی خفقان و رکود، پرتوهای پرفروغ دانش مارکسیستی - لنینیستی واقعی بسیار بیرنگ شده بود و عبارت دیگر این ایدئولوژی جدید تقریباً تنها به قاضی رفت و مبارزه ای همه جانبه با آن صورت نگرفت و آن محافل و مراجعی هم که مینایست این مبارزه را از پیش میردند باندازه کافی مستعد وظیفه محول بخوش نبودند، و اگر هم انتقاداتی کردند و لا این انتقادات ناکافی بود و ثانیاً بیشتر بصورت اشارات کلی بوده و با نظریات ما بطور مشخص بیکار نشودند.

و اما اینهم واضح و قطعی است و آن اینکه با اوجگیری مبارزات پرولتری - درست مثل سالهای هشتاد روسیه - که در سالهای اخیر با ماری آهنگین حرکت آغاز کرده ایسن دوران هم به پایان خود نزدیک میشود - در این هم شکی نیست که تنها راه مبارزه با این ایدئولوژی - همانطور که تاریخ مبارزات کارگری و کمونیستی جهانی نشان داده - مبارزه شوریک است - و بنابراین وظیفه مبارزه ای پیگیر و آشتی ناپذیر با نظرات نادرست در مقابل تمام کمونیستهای صدیق، با ایمان و وفادار با ندیشه سترگ آموزگاران پرولتاریا قرار میگیرد .

یک چیز دیگر هم شایان ذکر است و آن اینکه همانطور که رفیق ولادیمیر ایلیچ لنین نشان داد ، در دوران امپریالیسم که کشورهای کاپیتالیستی از نظر اقتصادی بحوی عمیق با یکدیگر پیوند میگیرند ، جریانهای فکری هم دیگر مختص یک کشور خاص نبوده و شمول جهانی مییابند و از این زاویه اگر بنگریم ، این جریان فکری هم که در کشور ما تحت عنوان جنبش نمون کمونیستی خود را معرفی کرده ، مختص تنها ایران نبوده بلکه در بسیاری از کشورهای سرمایه داری (کشورهای آمریکای لاتین ، کشورهای اروپای غربی ، ترکیه و ...) و آنهم صد البته بین جوانان روشن فکر رواج یافته است . نکته قابل تعمق آنکه در هیچ کشوری این جریان نتوانسته است پرولتاریا را با خود همراه کند و تنها کاری که از آن سرآمده وارد آوردن ضربات کشنده بر پیکر پرولتاریا بوده است (نمونه بارز آرژانتین) .

با توجه با آنچه گفته شد و با توجه با اینکه مبارزات پرولتری در کشور ما دیگر آغاز شده و در حال نضج است و با نتیجه احتیاج میرم به رهبری صحیح دارد و با در نظر گرفتن اینکه هم اکنون ما در جهت نفوذ در بین کارگران حرکت آغاز کرده ایم ، این وظیفه تاریخی در مقابل همه انقلابیونی که هنوز ایمان شانرا به مارکسیسم - لنینیسم اصیل و ابتکار انقلابی و نیروی عظیم توده ها حفظ کرده اند قرار میگیرد که برای اخترا از این آمدن - هائی فاجعه آمیز عشقان به پرولتاریا (همانطور که عشق عمیق و صادقانه بسیاری از انقلابیون جوان در طول تاریخ مبارزات پرولتاریای جهانی برای کارگران مرگبار و برای سوزن زنی حیاتی از کار درآمد) در جهت بازبینی دقیق این جریان فکری فعالیت پیگیر نمایند و بنابراین لازم و ضروری است که بمطالب کتاب حاضر با درک مسئولیت تمام و بسد و ن هیچگونه تعصب و پیشداوری توجه شده و بر روی نکات طرح شده تا آخر (پایان) تعمق شود .

یک تذکر :

بنابر طرح اولیه ای که از طرف نگارنده ریخته شده بود کتاب حاضر میبایست بررسی کلیه آثار شوریک سازمان رادری میگرفت ولی نظر به اهمیت و فوریت مساله فقط به بررسی کتاب " چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود " - که دارای اهمیت ویژه ای است - اکتفا کردید با این امید که بلافاصله پس از تدوین این کتاب تحلیل سایر کتب هم - که هم اکنون نیز آغاز شده - بتدریج انجام گیرد .

«تبلیغ مسلحانه»
یا
«ترور تهییجی»؟

«هگل در جای
مینویسد که
تمام حوادث
و شخصیت های
بزرگ تاریخ
جهان باصطلاح
دوبار ظهور
میکنند. ولی
فراخوش کرد
بیانتر ایند که
بار اول بصورت
سرازدی و بار
دوم بصورت
کمدی و مسخره.»

مارکس

«هیچدهم برومر
لوتی بنا پارت»

ترور چیست ؟

ترور در لغت بمعنی اعمال قهر و خشونت بمنظور ارباب و ایجناد وحشت است. اما از آنجا که در هر علم کلمات معانی دقیق و مشخص و محدود پیدا میکنند، در دانش مارکسیستی - لنینیستی هم کلمه " ترور فردی " و یا باختصار " ترور " معنای تعریف شده و دقیقی پیدا میکند و آن عبارتست از :

اعمال قهر و خشونت بوسیله جماعتی آندک که با توده ها ارتباطی ندارند و آماج حملاتشان هم افراد و موسسات جداگانه است .

در تاریخ مبارزات کارگری و کمونیستی و نیز مبارزات دموکراتیک این شیوه بارها بکار گرفته شده و هر بار با هدف و مضمونی خاص، از آنجمله است : ترور نابود کننده ، ترور مرعوب کننده ، ترور تهییجی، ترور ارضی و ناقوس آشوب و غیره و قابل تعقیق اینکسه در کلمه موارد (چه شرایط مختلفی که ترور در آنها بکار گرفته شده و چه مضامین مختلفی که ترور داشته) همواره این شیوه نتایج هلاکتباری برای انقلاب داشته و هر بار انقلابیون پس از تجارب خونینی موفق به اصلاح نظرات نادرست خود شده اند .

در تاریخ مبارزات انقلابی روسیه قبل از سال ۱۹۰۵ دو بار تروریسم رواج یافت یکی در سالهای هفتاد قرن گذشته توسط گروه ناردنایا ولیا^x که این دوره با قتل تزار الکساندر و پی آمده های آن - حملات وسیع زاندا رها و تشدید خفقان - و در هم شکستن این گروه در سال ۱۸۸۱ پایان یافت . این جریان علاوه بر خونین بودن ، دهشتناک بودن و در عین حال بیفایده بودنش میراث زیانباری نیز برای دوره بعد باقی گذاشت بطوریکه بدآموزیهای این تشوری و ایضا رواجش در بین روشنفکران انقلابی مشرب و کارگران پیشرو مانع جدی بر سر راه اشاعه مارکسیسم شد . و حتی گروه آزادی کار به رهبری پلخانف که خود از بطن این جریان بیرون آمده و به آموزش و ترویج مارکسیسم در روسیه پرداخت از بقایای این تشوری در امان نماند و در نخستین طرح برنامه اش تاکتیک ترور انفرادی را روا میداشت .

x - ناردنایا ولیا بقایای گروه زمیلیای ولیا پس از انشعاب بود . گروه اخیر بدنبال اختلاف نظری که پیرامون مساله ترور فردی بروز کرد بدو دسته چرنی-سنتی (تقسیم سیاه) که از پلخانف و دیگران تشکیل میشد و ناردنایا ولیا تجزیه شد .

برای اطلاع بیشتر قسمتی از تاریخ حزب بلشویک را در اینجا میآوریم :

" ناردنیکها بدو میکوشیدند دهقانان را بمبارزه با حکومت تزاری برانگیزند . برای این منظور جوانان روشنفکر انقلابی لباس روستایی درآمده بد هات میرفتند ، از اینجاست که نام ناردنیک آمده است . ولی دهقانان از بی آنها نرفتند ، زیرا ناردنیکها دهقانان را نیز چنانچه شاید و باید نمیشناختند و آنها را درک نمیکردند . اکثریت ناردنیکها بدست پلیس

دوره دوم رواج ترور راایل قرن حاضر است (۱۹۰۲ - ۱۹۰۰) در این دوره گروه سوابودا که خود را سوسیال دمکرات میخواند این جریان را نمایندگی میکرد. این گروه ترور را بعنوان عامل تهییج توده ها بکار میگرفت و از آنجا که بین تاکتیک تبلیغ مسلحانه ما و تاکتیک ترور تهییجی سوابودا چه از نظر صوری و چه از نظر ماهوی (و چه از نظر اوضاع و احوالیکه سوابودا در آن این تاکتیک را تجویز میکرد با شرایط امروز ایسرا ن) مشابهت های انکارناپذیری وجود دارد، در نظر است شعاشی کلی از عقاید ایسرا ن گروه (جریان) بدست داده شود و برای این منظور از اثر داهیانه لنین "چه باید کرد؟" کمک گرفته شده پس از نقل قسمتی از کتاب تحت عنوان "وجه مشترک میان اکونومیس و تروریسم" به بحث پیرامون این قسمت و در صورت لزوم سایر نقطه نظرهای گروه مزبور در مورد "وظایف سوسیال دموکراسی در قبال جنبش کارگری" پرداخته خواهد شد.

بازداشت گردیدند. آنگاه ناردنیکها بر آن شدند که تنها با نیروی خود بدون توده ملت علیه سلطنت مستبد تزاری مبارزه را ادامه دهند. این خود باز به خطاهای جدی تری منجر گردید. سیاست ترور فردی یعنی راهی که ناردنیکها برگزیده بودند راهی خطا و برای انقلاب زبانی آور بود (چرا) سیاست ترور فردی ناشی از آن بود (دقت کنید!) که ناردنیکها بخلط به تئوری "قهرمانان فعال" و "عوام الناس" غیر فعالی که در انتظار هنرمشائی این قهرمانان است معتقد بودند. این تئوری دروغین حاکی از این بود که تنها برگزیدگان تاریخ را میسازند و اما توده ملت، طبقه عوام الناس چنانچه نویسندگان ناردنیک با لحن تحقیر آمیزی اظهار میداشتند در خور کارهای بصیرانه و متشکل نیستند و تنها میتوانند کورکوانه از بی قهرمانان بروند. از اینرو ناردنیکها از کار توده ای انقلابی بین دهقانان و طبقه کارگر دست کشیده و به ترور انفرادی پرداختند. ناردنیکها یکی از بزرگترین انقلابیهای آن دوره یعنی استیان خالتورین (دقت شود که وی یکی از بنیانگذاران اتحادیه کارگران روسیه شمالی بود) را وادار کردند که از کار تشکیل اتحادیه کارگری دست کشیده و کلیه هم خود را به امر ترور مصروف دارد. ناردنیکها بوسیله کشتن برخی از نمایندگان طبقه ستمگر، کاریکه برای انقلاب هیچ فایده ای نداشت، توجه زحمتکشان را از مبارزه برضد طبقه ستمگر منحرف میساختند و مانع رشد ابتکار انقلابی و فعالیت طبقه کارگر و دهقانان بودند. ناردنیکها نمیگذاشتند طبقه کارگر به نقش رهبری خود در انقلاب پی برده و از ایجاد حزب مستقل طبقه کارگر جلو گیری مینمودند" (ص ۱۳-۱۴).

در اینجا لازم بیادآوری میباشد که تشابهی که بین سرگذشت ناردنیکها و انقلابیون مسلح فعلی ایران وجود دارد بسیار پرمعنی است. مثلا رفقای اولیه سازمان ما هم ابتدا میخواستند حزب تشکیل دهند و رفقای را هم باین منظور بین کارگران فرستادند، ولی به سبب فقدان آمادگی تئوریک و عملی و همینطور آماده نبودن شرایط آنطور که انتظارش را داشتند خیلی زود ناامید شده با نیروی اندک خود شروع بمبارزه کردند. و نیز ما رفقای مثل رفیق اسکندر و رفیق نوروزی را که میتوانستند در زمینه سازماندهی کارگران بسیار موثر

"وجه مشترک میان اکونومیسم و تروریسم چیست؟"

در حاشیه پیشین ما گفته های يك اکونومیست و يك تروریست غیرسوسیال دمکرات را که تصادفاً هم آيا درآمده بودند، با یکدیگر مقایسه کردیم. ولی بطور کلی پیوند درونی میان ایند و جریان تصادفی نیست بلکه جبری است ^{x x} و ما پایین تر به بررسی چگونگی آن خواهیم پرداخت. این کار درست از نظر پرورش توده ها برای فعالیت انقلابی ضرور است. میان اکونومیست ها و تروریست های کثونی يك ریشه مشترک وجود دارد که همان جبهه سایی در برابر پویه خود بخودی است که ما در فصل پیشین از آن بعنوان يك پدیده عمومی سخن گفته ایم و اکنون آنرا از نظر چگونگی تاثیرش در عرصه فعالیت سیاسی و مبارزه سیاسی بررسی میکنیم؛ دعوی ما در نظر اول ممکن است نقیض گویی جلوه کند، زیرا تفاوت میان کسانی که روی مبارزه بیرنگ روزمره تاکید میکنند و کسانی که افراد جداگانه را به جانبا زانه ترین مبارزات فرامیخوانند بسیار فاحش مینماید. ولی اینها نقیض هم نیستند (ت)، اکونومیست ها و تروریست ها در برابر د و قطب مختلف پویه خود بخودی جبهه بر زمین میسایند؛ اکونومیست ها در برابر پویه خود بخودی جنبش کارگری ثاب و تروریست ها در برابر پویه خود بخودی برآشفتگی بسیار شمد یسند روشنفکرانی که بلد نیستند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی و جنبش کارگری را بهم پیوند دهند. کسی که ایمان خود را به این پیوند از دست داده یا هیچگاه بدان ایمان نداشته برایش دشوار است که احساس برآشفتگی و نیروی انقلابی خود را در راهی جز تروریسم بگذارد (ت). بدینسان جبهه سایی این هر دو جریان در برابر پویه خود بخودی چیز دیگری نیست جز همان آغاز اقدام به تحقق برنامه مشهور "Credo" (۱)؛ کارگزاران برای خودشان به "مبارزه علیه کارفرمایان و دولت" میرد ازند. روشنفکران نیز بسا نیروی خود و البته بکمک ترور برای خودشان مبارزه سیاسی انجام میدهند؛ ایس

— بقیه پاروقی از صفحه قبل.

باشند بکار ترور کشاندیم. همینطور هیچ دلیلی در دست نیست که عملیات و اقدامات ما همان نتایج هلاکت بار را که ذکر آن رفت در بر نداشته باشد. نین در این مورد میگوید:

"این تاکتیک مبارزه توده ها را بمبارزه قهرمانان منفرد مبدل میکرد. این تاکتیک عدم اعتماد نسبت بجنبش انقلابی خلق را نشان میداد."

همینطور نمیتوان نادیده گرفت که بسیاری از محفل ها و گروههایی که به سازمان پیوسته اند خود یک دوره کوتاه مدت کار توده ای و ناکامی در این راه را پشت سر گذاشته و سپس بمبارزه با نیروی اندک خود رو آورده و نهایتاً جذب سازمان شده اند.

x — این قسمت از صفحات (۱۱۳ — ۱۰۸) نسخه دستنویس "چه باید کرد؟" برداشته شده است.

x x — تاکید از نگارنده است. از این پس کلیه تاکید های نگارنده با علامت (ت) مشخص خواهد شد.

نتیجه گیری کاملاً منطقی و ناگزیر است که ولو کسانی هم که در راه تحقق این برنامه گام میگذارند خودشان به ناگزیر بودن آن پی نبرده باشند، باید جدا روی آن اصرار ورزید. فعالیت سیاسی دارای منطقی است مستقل از شعور کسانی که افراد را با بهترین نیت (ت) به ترور دعوت میکنند و یا میگویند باید بهمان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی داد. راه دوزخ هم با نیت حسنه مفروش است. وجود نیت حسنه مانع کشش خود بخودی بسوی "راه کثرین مقاومت" و بسوی مشی بورژوازی ناسی "Credo" نخواهد شد. تصادفی نیست که بسیاری از لیبرالهای روسی - هم لیبرالهای عیان و هم لیبرالهایی که سه نقاب مارکسیستی به چهره میزنند - از جان و دل هواخواه ترور هستند و از اعتلای روحیات تروریستی در لحظه حاضر پشتیبانی وجدانه بعمل میآورند (ت).

وقتی گروه "سوسیال انقلابی آزادی" پدید آمد و کمسک همه جانبه جنبش کارگری را وظیفه خود مقرر داشت (ت) ولی ضرورت ترور را در برنامه اش قید کرد و با اصلاح رها یی خویش را از بند سوسیال دموکراسی اسلام داشت (ت)، بار دیگر صحت دورانذیشی پ.پ.ا.کسرود (۲) به ثبوت رسید، زیرا او مدتها پیش یعنی در اوایل سال ۱۸۹۷ این نتایج را برای نوسانات موجود در جنبش سوسیال دموکراسی تمام و کمال پیشگویی کرد و اثر نامی خود را تحت عنوان "دودورنسا" طرح ریخت. تمام مباحثات و اختلافات نظرهای بعدی میان سوسیال دموکراسی روسیه بسان نطفه گشاه در درون بذره در این دودورنسا مستتر است.

ضمناً از اینجا روشن میشود که "ر.د.یلو" که در برابر پیوه خود بخودی اکونومیسم ایستادگی نکرد، در برابر پیوه خود بخودی تروریسم نیز نتوانست ایستادگی کند. در این زمینه بررسی استدلال خاص مجله "سوابودا" در دفاع از ترور بسیار شایان توجه است. این مجله نقش مرعوب کننده ترور را بکلی نفی میکند ولی در عوض "نقش تهییجی" آنرا برجسته میسازد. این مطلب اولاً از آن جهت شایان توجه است که یکی از مراحل تلاش و انحطاط مجموعه آن نظریات قدیمی (نظریات ماقبل سوسیال دموکراتیک) را که افسراد را به توسل به ترور وادار می ساخت نشان میدهد، زیرا اعتراف باین مطلب که اکنون دولت را با ترور نمیتوان "مرعوب کرد" و بالنتیجه کار آنرا مختل ساخت، در ماهیت امر بدان معناست که ترور بعنوان یک سیستم مبارزه یعنی بخشی از فعالیت که در برنامه تجویز شده باشد، بکلی محکوم شناخته میشود (ت) ثانیاً این مطلب بعیزانی باز هم بیشتر از آن جهت شایان توجه است که عدم درک وظایف حیاتی ما را در زمینه پرورش توده ها برای فعالیت انقلابی نشان میدهد. مجله سوابودا ترور را بعنوان "وسیله تهییج" جنبش کارگری و دادن "تکان نیرومند" باین جنبش (ت) تبلیغ میکند. مشکل بتوان استدلالی را تصور کرد که با وضوحی بیش از این خود بر رد خویش حکم کند! ما سؤال میکنیم که: مگر در این محیط زندگی روسیه پلیدی ها هنوز آنقدر کم است که باید به ابداع وسایل "تهییجی" خاص پرداخت (ت)؟ وانگهی اگر کسی راهیچ چیز و

حتی خود سرپه‌های رژیم استبدادی روسیه نیز نتواند تهییج کند آنوقت مگر روشن نیست که او به جنگ تن به تن میان دولت و مشتی تروریست نیز با خونسردی کسی که "نگشت به پینی کرده است" خواهد نگرست (ت)؟ جان کلام در همین جاست که باید بی‌های محیط زندگی روسیه توده‌های کارگر را سخت به هیجان آورده، ولی ما نمیتوانیم تمام قطرات و جریان‌های خرد و ریز هیجان مردم را که به مراتب بیش از آنکه ما می‌پنداریم و می‌انگاریم از محیط زندگی روسیه بیرون می‌تراود، کرد آوریم و آنها را، اگر چنین بیانی مجاز باشد، متمرکز سازیم و حال آنکه وظیفه ما آنست که آنها را بصورت یک سیل عظیم در آوریم. عاملی هم که تحقق پذیر بودن این وظیفه را بطور انکارناپذیر ثابت میکند رشد عظیم جنبش کارگری و ولی است که کارگران نسبت به مطبوعات سیاسی از خود نشان میدهند و ما در صفحات پیشین آنرا خاطر نشان ساختیم. ولی دعوت به ترور و نیز دعوت به اینکه بهمان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی داده شود، فقط پنهان‌های (ت) گوناگونی هستند برای طفره رفتن از زیر بار مبرمترین وظیفه انقلابیون روسیه یعنی سازماندهی کار تبلیغات سیاسی همه‌جانبه (ت) .

"سوابودا" با اظهار نظر صریح در این باره که "با آغاز کار تبلیغات شدید و مجدانه در میان توده‌ها دیگر نقش تهییجی ترور به پایان می‌رسد" میخواهد ترور را جایگزین تبلیغات سازد . همین نکته درست نشان میدهد که هم تروریست‌ها و هم اکونومیست‌ها علی‌رغم واقعیت عیان حوادث بهار، به فعالیت انقلابی توده‌ها کسم بها میدهند . گروه اول برای یافتن عوامل تهییجی مصنوعی (ت) تلاش می‌ورزد و گروه دوم "از خواست‌های مشخص سخن می‌گوید" نه این گروه و نه آن گروه به ارتقا سطح فعالیت خویش در زمینه تبلیغات سیاسی و سازماندهی کار افشاگرانه‌های سیاسی توجه کافی ندارد و حال آنکه نه امروز و نه هیچ زمان دیگری هیچ کار دیگری را نمیتوان (ت) جایگزین این فعالیت کرد . (پایان نقل قول)

این نقل قول طولانی ولی در عوض پر مغز حاوی آموزشی است گرانبها برای ما و خصوصاً برای ما . در صفحات آتی ما بکرات بآن مراجعه خواهیم کرد و جواب بسی چیزها را در آن خواهیم یافت .

۱- چرا روشنفکران به ترور روی می‌آورند؟

رفیق لنین تروریسم را پیوه خود بخودی روشنفکرانی میدانند که بلد نیستند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی و جنبش کارگری را بهم پیوند دهند و اضافه میکنند کسی کسه ایمان خود را باین امکان از دست داده یا هیچگاه بدان ایمان نداشته برایش دشوار است که احساس برآشفستگی خود را در راهی جز ترور بکار برد . این یکی از محصولات شگرف اندیشه خلاق لنین بود، و بخصوص برای ما بسی روشنگر است .

تعامی کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه" . . . "چیزی نیست جز گزارش کاملی از پروسه از دست دادن این ایمان در جریان کوششی کوتاه مدت و ناکام در جهت ارتباط گیری با توده‌ها .

هر کسی که اندک تعققی در احوال رفقای فعلی سازمان نماید باز هم نتایج همان قانون لنینی رابه رای العین مشاهده خواهد کرد . واقعا هم آیا اکثریت رفقای سازمان ما دارای چنین وضعی که ذکر آن رفت نبوده اند ؟ محفلی تشکیل میشود و پس از مدتی مطالعه و کار محفلی بگسکار بیرون گروهی و ارتباط با توده ها میافتد . بخاطر ضعف عملی اعضای محفل از يك طرف و ركود توده ها از طرف دیگر قبل از آنكه محفل ما اندک موفقیتی در این زمینه بدست آورد ضربه خورده و اكثر اعضای آن راهی زندان میشوند . پس از آزادی آنهايی که صداقت و بیگیری دارند دوا راه در مقابلشان قرار دارد ؛ یا خود را سا اقدام به تشکیل گروهی به منظور اعمال قهر با نیروی اندک خود میکنند و یا در پی ارتباط گیری با سازمانهای مسلح بر می آیند .

همینطور محافل کوچک دانشجویی نیز که چه در زمینه عملی و تجربه کار سیاسی و چه در زمینه دانش تئوریک از گروه فوق الذکر دارای کیفیتی پایین تر هستند را در نظر گیریم ؛ اعضای این محفل از مارکسیسم فقط تکه پاره هایی دریافت کرده اند و بسیاری از آنها فقط چیزهایی در مورد مسایل عام و فلسفه مارکسیستی و آنهم بصورت بسیار ناقص شنیده - اند . اعضای این محفل احیانا به نقاط مختلف کشور و محلات خلقی رفته و از نزدیک با آلام و دردهای خلق آشنا میشوند . این پدیده ها باعث تخزن مقدار زیادی انرژی انقلابی در آنها میشوند . پس از مدتی اعضای محفل طبق برنامه و گاهی هم بدون برنامه در تظاهرات دانشجویی مداخله میکنند (بخش تراکت و اعلامیه دستنویس و طرح کردن شعار و شرکت مستقیم و ...) در طی این تظاهرات و حملات پلیس و غیره احساسات انقلابیشان جلا میآید ولی منافات بسیار نیستند از نیروی خود در جهت ایجاد ارتباط با کارگران و رساندن دانش کمونیستی به آنها استفاده کنند و یا اصلا انجام این امر را در حیطه امکانات خود نمی بینند . بنابراین برایشان واقعا هم دشوار است که شیفته سازمانهای نظامی و قهرمانان ترور نشوند و بدینجهت با عزمی راسخ در پی ارتباط گیری با این سازمانها بر می آیند .

و بخصوص وقتی سازمانهای مسلح این ضعف عملی و تئوریک روشنفکران را که خود يك نیمه بدبختی است بپایه تئوری ارتقاء داده و احساس پراشتگی آنها را ضرورت های جامعه وانمود میکنند و مبارزه ای را مطلوب میشناسانند که ممکن باشد و ممکن هم همان مبارزهای وانمود میشود که روشنفکران بی تجربه و بی خبر از مبارزات پرولتاریای جهانی به نیروی غسریزی خود و بطور خود بخودی به آن میرسند نیمه دیگر بدبختی هم کامل میشود . آموزشهای آموزگاران کبیر بخصوص در زمینه مسائل استراتژی و تاکتیک انقلاب پرولتاری به نحو رقت انگیزی کم و بسیار کم در اختیارشان قرار میگیرد . اگر از بسیاری جوانان انقلابی ما پرسیده شود " از لنین چه میدانی ؟ " خواهد گفت " لنین پیشوای کبیر پرولتاریاست " !! ولی میدانیم که لنین میخواست کمتر از او تجلیل کنند و در عوض بیشتر

در کنه اندیشه هایش تعمق نمایند!!

اگر ضعفهای فوق وجود دارد هیچ باکی نیست چرا که در عوض بحد وفور اعلامیه‌های صرفاً تهییجی پخش میشود و مرتب در گوش روشنفکرانی که خود بیش از انداز به دچار بر آشفتگی درونی و ضعف تشویک بعنوان مکمل آن شده اند خوانده میشود که: شرایط ایران بسیار خاص است آنقدر خاص که قوانین عام در اینجا عمل نمیکند کار سیاسی غیر ممکن است هیچ کاری بجز ترور فایده ندارد. باید با همان نیروی خودتان* به نبرد قطعی با دشمن بپردازید. شکستهای سرگزاست چه اگر دیر بجنبید کار از کار میگذرد و دیگر انقلاب نمیشود، حسی الی التورور**!!!

۱- وظایف پیشاهنگ در دوران رکود

این مساله در فصل سوم بطور مبسوطی شرح داده شده در اینجا بخاطر حفظ پیوستگی اندیشه ذکر مختصری خواهد رفت.

گفتیم که رفقای اولیه سازمان (گروه رفیق احمدزاده) در کار ارتباط گیری با توده ها ناکام ماندند و امیدشان را از دست دادند و دلیل آنهم یکی رکود و سکون سنگین زندگی توده ها بود و دیگر که مهمتر است - عدم توانایی خود رفا با به کار کردن در شرایط رکود* بنا بر این زمینه برای برداشتن اولین قدم اشتباه آمیز فراهم شد. "باید بر این رکود غلبه کرد". در حالی که از نظر دانش مارکسیستی رکود توده ها نتیجه یک سری عوامل عمدتاً زیربنایی بوده و حالت اوج یا فروکش روحیه انقلابی توده ها خارج از حیطه قدرت پیشاهنگ است. پیشاهنگ باید حالت رکود و یا حریق راه دست بعنوان یک واقعیت عینی بررسی کرده و وظایف خود را بر مبنای آن مشخص کند. در دوره بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ بلشویکهای چپ خواهان ادامه تاکتیک تعرض بودند ولی لنین گفت: "خستگی توده ها یک واقعیت انکارناپذیر است" لنین همینطور میگفت "بدون وجود روحیه انقلابی در توده ها تاکتیک انقلابی را نمیتوان بکار گرفت" (چپروی). در مورد دخالت پیشاهنگ در رکود یا حالت انقلابی در جامعه لنین میگفت: "ما نمیدانیم و نمیتوانیم بدانیم (ت) که کدام جرقه از میان جرقه‌های بی پایانیکه اکنون در همه کشورها در اثر بحران سیاسی و اقتصادی جهانی از همه جا فرو میسارند قادر به برافروختن حریق یعنی بیداری خاص توده ها خواهد بود" (چپ روی).

x- ممکن است بعضی از رفا ادعا داشته باشند که گویا این حرف مخالف عقاید ماست* ولی اتفاقاً در این کتاب نشان داده خواهد شد که نتیجه ناگزیر عقاید ما چیزی جز تحقق جمله فوق الذکر نیست. اگرچه در بسیاری جاها عیناً چنین نظری هم ابراز شده است.

** پشتاب بسوی ترور.

واضح است که از نظر لنین برافروختن حریق کار پیشاهنگ نیست چه او نمیداند و نمیتواند بداند که کدام جرعه حریق را برخواهد افروخت ولی رفقای ما باین مساله توجه نکردند و چنین فرض کردند (هر چند در آنوقت هیچ دلیلی بر صحت این فرض وجود نداشت و اکنون دلایل زیادی وجود دارد که قسم آن فرض را ثابت میکند) که گویا رکود توده ها صرفا بحلت سلطه شدید پلیس بوده در نتیجه با زدن ضرباتی بر پیکر این پلیس سیاسی میتوان این بت را در نظر توده ها شکست و راه را برای بروز هیجانها نشان گشود و حال آنکه اگر آن رفقا تا پایان بر روی این نتیجه گیری و فرضیه می اندیشیدند و در قوانین مارکسیستی و همینطور مبارزات تاریخی پرولترها تعمق میکردند بطور قطع به نادرستی آن پی میردند.

واقعیست آنستکه رفقا جای علت و معلول را در فرض خود عوض کرده بودند زیرا در حقیقت پلیس سیاسی درست باین علت مسلط است که توده ها حالت تعرض و تهاجم ندارند. در آلمان بیسمارک در فاصله سالهای ۱۸۷۸ - ۱۸۹۰ با قدرت تمام قانون فوق العاده علیه سوسیالیست ها را اعمال میکرد. در این فاصله توده ها در حالت رکود بسر میبردند. موسست و هاسلمان برای غلبه بر این وضع دعوت به ترور کردند ولی انگلس در خارج از آلمان اقدام با انتشار روزنامه غیر مجاز و پخش آن در داخل آلمان نمود. موسست و هاسلمان هم رکود توده ها را معلول سلطه پلیسی میدانستند ولی تاریخ سزاحی کرد و به آنها در زمان حیاتشان نادرست بودن قضاوتشان را ثابت کرد چه در سال ۱۸۹۰ در اثر اوچگیری مبارزات پرولتری دولت آلمان مجبور به لغو آن قانون شد.

در روسیه تزاری نیز این سناریو عینا تکرار شد. سوسیال انقلابی ها میخواستند با ترور تهییجی بیخ سکوت را شکسته و توده های بیحال و پژمرده کارگر را بحرکت وادارند. لنین با تفسیر در مورد آنها میگفت: "۰۰۰ گاه ترور تهییج کننده ای که بهمان اندازه نااستوار است و می گوشت در جنبشی که در حال رشد و تحکیم است، ولی هنوز به نقطه آغاز نزد یکتر است تا پایان مصنوعا (ت) نمودهای پایان برانگیزه (ص ۱۹۰ چه باید کرد؟) ولی بالاخره حریق آغاز شد، حریقی که سوسیال انقلابیها در برافروختن آن هیچ تاشییری نداشتند و تهاجم پرولترها تزار را وادار بعقب نشینی و دادن آزادیهای دمکراتیک کرد. تزارسم علیرغم ضعف های انکارناپذیر جنبش مجبور به گردن نهادن به "قانون هشت ساعت کار" و "آزادی اتحادیه های کارگری" و "تأسیس دومای دولتی" شد.

ولی متاسفانه رفقای ما چنین تعمقی نکردند و همچنان معتقد بودند که سلطه پلیس گویا بحلت فراهم بودن شرایط عینی است در حالیکه انگلس میگفت: "دمکراسی بورژوازی فقط نشانه رشد کیفی پرولترهاست." این یک جانبه نگری باعث شد که آنها در ارزیابی وظیفه پیشاهنگ در دوران رکود از تئوری مارکسیستی فاصله بگیرند و بر آن شوند که گویا با حرکت مسلحانه دسته های پیشاهنگ بیخ سکوت زوب خواهد شد (خواهد شد!) در حالیکه لنین در مورد همین وظایف میگفت:

" تاکتیک - نقشه ما یورش پید رنگ را نفی میکند و خواهان تدارک لازم برای محاصره ی صحیح دژ دشمن است " (چه باید کرد ؟) و به کمونیست های اروپایی می آموخت :
" (دژ در آنیکه هنوز حریق آغاز نشده) ما باید دست بکار عمل آوردن کلیه ترصها ولو کهنه ترین و ارتجاعی ترین آنها شویم " (چپ روی) .

پلخائف هنگامیکه هنوز مارکسیست بود میگفت سوسیال د مکرستها باید چهار دست و پای خود را نعل کرده و برای اوجگیری حالت انقلابی خود را آماده کنند .

گفتم رفقای ما به مبارزه مسلحانه روی آوردند ولی بلافاصله باید خاطر نشان کرد که این مبارزه ، مبارزه مسلحانه بمعنای لنینی کلمه نبود چه از آنجا که این عملیات توسط گروهی اندک انجام میگرفت بالفرضه می بایست افراد و موسسات جداگانه ای را آمساج حملات خود قرار دهد و بناگزیار این عملیات تروز فردی از کار در می آمد . حال بگذار ما اینرا قبول نکنیم و اسم این کار را تبلیغ مسلحانه بگذاریم ولی واقعیت اینست که نام پدیده ها را قبل از هر چیز شکل و ماهیت آنها تعیین میکنند و نه تمایلات افراد بقول انگلس " بگذار نام مشی را عوض کنند ولی این عمل تخییری در ماهیت مشی نخواهد داد " .

لنین میگوید (از همان نقل قول مورد بحث) :
" وقتی گروه سوسیال انقلابی آزادی پدید آمد و کمک همه جانبه به جنبش کارگری را هدف خود قرار داد ، ولی ضرورت ترور را در برنامه اش قید کرد " ، پیوند خود را با سوسیال د مکرسانی قطع نمود . بطریق اولی میتوان گفت ما هم که کمک همه جانبه به جنبش کارگری را هدف خود قرار دادیم ولی ضرورت ترور را نه تنها در " برنامه مان " قید کردیم بلکه آنرا محور کار خود قرار دادیم ، بناگزیار میبایست از مارکسیسم فاصله میگرفتیم و در مسائل مربوط به سازمان انقلابیون حرفه ای ، انقلابی حرفه ای ، مبارزه با پلیس سیاسی و . . . تجدید نظر میکردیم .

ما برای احیای انقلابی حرفه ای سازمانی تروریستی را پیشنهاد کردیم . این نتیجه ناگزیار بود زیرا همانطور که لنین میگفت : " شکل سازمان تابع محتوی آنست " . و بنا براین اگر سازمانی ضرورت ترور را در برنامه اش قیند کند ، خواه ناخواه شکل آن سازمان هم یک سازمان تروریستی خواهد بود . و بنا بر همان دلیل مبارز انقلابی حرفه ای را هم کسی دانستیم که به عمل مسلحانه دست میزند و حال آنکه در آثار لنین هم تصویر سازمان انقلابیون و هم مبارز انقلابی حرفه ای بوضوح ترسیم شده و تفاوت آنها با سازمان تروریستی و تروریست با خطوطی سزخ رنگ برجسته شده است .

در مورد این تفاوت لنین در انتقاد به سوا بودا نوشت :
" علت عمده این در هم اندیشی آنست که سوا بودا ضمن دفاع از ضرورت ادامه کاری سازمان نمیخواهد پیوستگی اندیشه انقلابی و تئوری سوسیال د مکرسانی را دریابد . کوشش برای احیای مبارز انقلابی حرفه ای و برای اینکار پیشنهاد اولاً ترور تهییج کننده و ثانیاً

باجاد " سازمانی از کارگران میانحال " ۰۰۰ که هرچه کمتر آنرا بحرکتواد آرند، در حقیقت بدان معنی است که برای گرم کردن خانه چوبهایی را که در ساختمان آن بکار رفته بشکستند و بسوزانند " (ص ۱۷۴ چه باید کرد ؟) .

ملاحظه میشود که نظر ما در مورد انقلابی حرفه ای کاملاً با نظر سوابودا منطبق است و لنین بخاطر همین نقطه نظر او را سرزنش نمیکند و به او میگوید که تخیخواهد پیوستگی اندیشه انقلابی و تئوری سوسیال دموکراسی را دریابد، از نظر مارکسیسم یک انقلابی حرفه ای یک مبلغ مرجع و سازمانگر فعال است که تمام وقت خود را در خدمت این کار قرار داده است . لنین میگوید :

رهبر کمال مطلوب یک مبارز سوسیال دموکرات " باید بتواند در برابر هر یک از مظاهر خودسری و استعگری در هر عرصه ای که روی دهد و علیه هر قشر و طبقه ای که اعمال شود ؛ به واکنش برخیزد و مجموعه این مظاهر را در قالب تصویر واحدی از تعدیات پلیس و استثمار سرمایه داری منعکس سازد . و از هر پدیده و رویدادی ناچیز برای بنیان معتقدات سوسیالیستی و خواستهای دموکراتیک خود در برابر همگان و برای توضیح اهمیت تاریخی جهانی پیکار آزاد بیخوش پرولتاریا به همگان استفاده کند " (ص ۱۱۷ چه باید کرد ؟)

و نیز : " ما باید از پراتیکین های سوسیال دموکرات چنان رهبران ورزیده ای پرورش دهیم که بتوانند تمام مظاهر این مبارزه همه جانبه را رهبری کنند و در لحظه لازم (ت) ، هم به دانشجویان در حال طغیان هم به نمایندگان ناراضی زمستوها (۲) هم با افراد برآخته اقلیت های مذهبی و هم به معلمان رنجیده خاطر و غیره و غیره " برنامه عمل مثبت دیکته کنند " (چه باید کرد ؟) .

در مورد سازمان انقلابیون لنین توضیحات روشنی میدهد : " نادزدین (۴) فکرش بخطا میرود، زیرا می پندارد که گویا این ارتش که سیستماتیک سازمان یافته است (سازمان انقلابیون) بکاری میپردازد که آنرا از جماعت توده جدا میسازد و حال آنکه در واقعیت امر این ارتش بکاری جز تبلیغات سیاسی همه گیر نمی پردازد (ت) ، یعنی درست بهمان کاری میپردازد که نیروی ویرانگر خود پوه جماعت توده و نیروی ویرانگر آگاه سازمان انقلابیون را بیکدیگر نزدیک میسازد و در یک کل واحد بهم پیوند میدهد . شما آقایان، نگاه خود را بگردن دیگران می اندازید، زیرا این درست گروه سوابودا است که با پذیرفتن ترور در برنامه ، اینجا سازمانی از تروریستها را خواستار میشود و حال آنکه چنین سازمانی ارتش ما را از نزدیک شدن به جماعت توده واقعا باز خواهد داشت " (ص ۲۴۴ چه باید کرد ؟) .

از اینجا بخوبی روشن میگردد که لنین خط فاصل قاطعی بین سازمان مورد نظر خود و سازمان مورد نظر سوابودا رسم نمیکند و اما در مورد ارتش مطلوب خود میگوید :

" برای اینکار (تبلیغات سیاسی) ستادی از نگارندگان متخصص و خبرنگاران متخصص (ت) و سپاهی از گزارشگران سوسیال دموکرات لازم است که با همه جا ارتباط برقرار ر

سازند، بتوانند از هرگونه اسرار دولتی ۰۰ با خبر شوند و به تمام سوراخ سمبه ها راه یابند؛ برای اینکار سپاه افسردی لازم است که بر حسب شغل خود موظف باشند همه جا حاضر و از همه چیز آگاه باشند. و ما حزب پیشگام مبارز، علیه هرگونه ستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ملی میتوانیم و باید چنین سپاهی از افسران از همه چیز آگاه، گردآوریم، تعلیم دهیم، بسیج کنیم و بحرصه پیکار گسیل داریم (ص ۲۰۵ همانجا). و اما آن پیکاری که لنین میگوید با بیکار مورد نظر ما - و همینطور سوابودا - زمین تا آسمان فرق دارد. از نظر ما مبارزه علیه پلیس سیاسی عبارتست از - ترور (اعدام) مهربه های جداگانه پلیس سیاسی و حال آنکه از نظر لنین این مبارزه، مبارزه با پلیس سیاسی به مثابه یک کل منسجم است. به بیان دیگر این مبارزه عبارتست از بی اثر کردن مهمترین دلیل وجودی این پلیس سیاسی که چیزی نیست جز ممانعت از پخش اخبار چه درباره رسواییهای گروههای حاکمه، چه در مورد نمودهای مختلف مبارزات طبقات و انتشار مختلف خلق و بطور کلی ممانعت از پخش هر آنچه که کارگران باید و حتما باید از آن آگاه شوند. بطور کلی مبارزه مورد نظر لنین عبارتست از پخش اخبار در سطح وسیع، تحلیل مارکسیستی از جریانهای موجود در جامعه، دعوت از کارگران و دیگر افسران انقلابی برای حمایت از مبارزاتی که از لحظه ی مفروض در جریان است و ۰۰۰ لنین میگوید:

"اعتصاب پنهانی برای شرکت کنندگان آن و برای کسانی که با آن تماس مستقیم دارند، ممکن نیست. ولی این اعتصاب برای توده کارگران روسیه ممکن است "پنهان" بماند (و غالباً هم میماند)؛ زیرا دولت میکوشد هرگونه رابطه ای را با اعتصاب کنندگان قطع کند و پخش هرگونه خبری را درباره ی اعتصاب غیرممکن سازد. اینجاست که "مبارزه" خاصی علیه پلیس سیاسی ضرور میگردد و این مبارزه را نیز همان توده گسترده ای که در اعتصابها شرکت میکنند، نمیتواند بطور فعال انجام دهد. این مبارزه را باید کسانی که مبارزه انقلابی به حرفه آنها بدل شده "طبق تمام قواعد قنی" آن سازمان دهند." (از چه باید کرد؟ ص ۱۵۸).

۲- آیا تبلیغ مسلحانه میتواند جای افشاگری سیاسی

را بگیرد؟

روی این مساله تا کنون تعمق چندانی صورت نگرفته بود ولی گویا مدتی است اینجا و آنجا تناقض ترور تبلیغی (تهییجی) با وظیفه ی ضرور و اساسی کمونیستها یعنی افشاگریهای سیاسی مطرح میشود. برای فیصله دادن بقضیه ابتدا مجاهدین که در شیوه التقاطیدی طولوا و در سرهم بندی کردن مطالب تجربه چندین و چند ساله دارند، دست بالا زده و سر رفته قضیه را به خیال خود هم آوردند (قیام کارگر شماره ۲) و آن اینکه گویا در شرایط ایران که بسیار بسیار خاص است تبلیغ مسلحانه جای افشاگریهای

سیاسی را میگیرد .

به فاصله ای نه چندان کوتاه ما هم در سر مقاله نبرد خلق شماره ۷- که فکر میکردیم در مخالفت با مجاهدین است ولی در واقع هم آوا با آنها بود- این حکم را تکرار کردیم و ادعا کردیم که گویا لنین افشاگر آنها را برای شرایط خاص روسیه پیشنهاد کرده !
و به منظور استدلال به این افسانه قدیمی متوسل شدیم که گویا شرایط روسیه نیمه دمکراتیک بوده .

البته این دلیل همانطور که گفته شد افسانه ای بیش نیست و این مطلب در فصل دوم مفصلا شرح داده خواهد شد . اما در اینجا ذکر یک نکته لازم است و آن اینکه این افسانه نیمه دمکراتیک بودن روسیه ظاهرا اولین بار در کتاب " مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک " مطرح شده و علت اشتباه هم صرفا یک کم توجهی بوده است . در کتاب مذکور رفیق احمدزاده قسمتی از کتاب " چه باید کرد ؟ " را بطور ناقص استخراج کرده و آن قسمت در مورد وضع کمیته های (محفل های) روشنفکری آن زمان روسیه است که میتوانستند سریعاً رشد کنند و با کارگران ارتباط گرفته و تظاهرات کارگری را رهبری کنند .

در مورد قسمت اول کار این کمیته ها یعنی رشد محفلی و کامیابی در ارتباط گیری با کارگران باید گفت ، این موفقیت نه به دلیل دمکراتیک بودن شرایط ، بلکه بغلت رشد جنبش خود پو بود که تعداد زیادی کارگر مستعد برای فعالیت سیاسی از سینه خود بیرون میداد . اینرا لنین مشخصاً در کتاب " چه باید کرد ؟ " شرح میدهد و اما در قسمت دوم فعالیت کمیته (کار برون گروهی) که به پلیس ارتباط پیدا میکرد ، لنین (این نکته درست بدنبال همان مطلب ذکر شد ، در کتاب مذکور آمده و معلوم نیست بچه علت مورد توجه رفیق احمدزاده واقع نشده) مینویسد :

" سرانجام (کمیته ها) به انجام عملیات جنگی آشکار میپردازند (ضمناً این عملیات جنگی آشکار چونگی اوضاع و احوال ، همان نخستین شماره روزنامه ، همان نخستین شماره تبلیغاتی و

همان ...) (ت) تظاهرات است ، این عملیات معمولاً از همان آغاز به شکست فوری و کامل می انجامد (ت) . آری فوری و کامل " (ص ۱۴۷ چه باید کرد ؟) .

روشن است که رشد محافل دقیقاً بخاطر فراهم بودن شرایط عینی بوده ولی وقتی به عملیات جنگی دست میزدند و پلیس را از وجود خود آگاه میکردند در همان آغاز کارشان به شکست فوری و کامل می انجامید .

تازه اگر خواسته باشیم بطور انتزاعی هم با مساله برخورد کنیم ، دلیلی که رقفاً آوردماند دقیقاً بر علیه نظریه ما گویای میدهد . زیرا هرچه دیکستاتوری و خفقان شدیدتر باشد ، طبیعتاً نشر اخبار محدودتر بوده و در نتیجه وظیفه کمیونستها در کار افشاگری سنگین تر میشود . زیرا آنها در باره مطالبی هم که در شرایط دمکراتیک تر میبایست در نشریات علنی چاپ میشد ، باید دست به افشاگری بزنند . و بطریق اولی هر چه خفقان بیشتر باشد بناگسزیر مظاهر فساد طبقات حاکمه بیشتر بوده و مواد خام بیشتری برای پرورش

سیاسی کارگران در اختیار ما قرار میگیرد! .
و اما در پاسخ این سؤال که " آیا میتوان کار دیگری را جایگزین افشاگریها کرد یا نه؟ "
لنین (از همان نقل قول طولانی مورد بحث) در مباحثه با سوپووا - که بخاطر تشابه
نظراتش با ما - گویای روی سخنش با ما است میگوید :

" سوپووا میخواهد ترور تهیجی را جایگزین افشاگریهای سیاسی کند . . . و لسی
نه حالا نه هیچ زمان دیگری هیچ کار دیگری را نمیتوان جایگزین این فعالیت کرد . "
مسئله دیگری که باید به آن پاسخ داد اینست که آیا این قانون مربوط به شرایط خاص
روسیه است یا شمول جهانی دارد ؟ لنین در این مورد هم بیاری ما آمده پاسخی روشن و
قاطع میدهد :

" و اما یکی از شرایط اساسی گسترش ضرورت دایمه تبلیغات سیاسی عبارتست از
سازماندگی برای افشاگریهای سیاسی همه جانبه . از طریق دیگری جز از طریق
این افشاگریها نمیتوان به توده ها آگاهی سیاسی داد و آنها را
به فعالیت انقلابی برانگیخت . بدینجهت کوشش در این زمینه یکی از وظایف
تمام سوسیال دموکراسی جهانی (ت) است . " (ص ۱۰۰ چه باید کرد ؟) .

کاملاً روشن است که از نظر لنین از هیچ طریق دیگری جز افشاگریها نمیتوان توده ها
را به فعالیت انقلابی برانگیخت . و بویژه روی این نکته باید پافشاری کرد که این توده ها
نه توده های فقط روسیه ، بلکه توده های جهان هستند چه لنین از قسمت اول نقل قول
برای نتیجه گیری بعدی که جنبه جهانی دارد استفاده میکنند و در آخر میگویند :

اینکار وظیفه تمام سوسیال دموکراسی جهانی است .
در مورد نیاز حیاتی پرولتاریا به افشاگریهای سیاسی و نحوه این افشاگریها ، لنین
از قول یک کارگر آگاه در صفحه ۱۰۷ " چه باید کرد ؟ " می نویسد :

" ما میخواهیم هر آنچه را که دیگران میدانند بدانیم و میخواهیم با تمام جوانب
زندگی سیاسی آشنا شویم و در هر رویداد سیاسی شرکت فعال داشته باشیم . و اما لازمه
اینکار آنست که روشنفکران مطالبی را که ما خود نیز از آن آگاهیم کمتر تکرار کنند و بیشتر در
ساره مطالبی که ما هنوز از آن آگاه نیستیم و با تجربه " اقتصادی " و تجربه خود در
کارخانه هرگز نمیتوانیم از آن آگاه گردیم یعنی درباره دانش سیاسی با ما سخن گویند .
این دانش را شما روشنفکران میتوانید کسب کنید (ت) و شما موظفید آنرا صد و هزار بار
بیش از آنکه تاکنون میکردید ، در دسترس ما قرار دهید و آنها هم نه فقط بصورت بحث و جزوه
و مقاله (غالباً - بیخشد رک سخن میگوئیم ! - خسته کننده است) بلکه حتماً بصورت افشای
زنده ، اعصالی که درست همین حالا از دولت ما و طبقات فرمائروای ما در کلیه مشون
زندگی ، سر میزنند . لطفاً این وظیفه ی خودتان (ت) را با جدیت بیشتری انجام دهید "
(ص ۱۰۷ چه باید کرد ؟) .

۴- گرایش به اکتونومیسم نتیجه محتوم تروریسم است

ما در همان نقل قول طولانی مورد بحث دیدیم که رفیق لنین چگونه بنا بر یک نایب‌گرای کبیر ارتباط درونی اکتونومیسم و تروریسم و هم چنین ریشه مشترک آنها را که همان کمرش در مقابل پویه خود بخودی است عیان ساخت .

لنین گفت : " ر . دثیلو " که نتوانست در مقابل پویه خود بخودی اکتونومیسم ایستادگی کند در برابر پویه خود بخودی تروریسم نیز نتوانست از خود استواری نشان دهد . حال میتوان گفت برعکس ما که نتوانستیم در برابر پویه خود بخودی تروریسم ایستادگی کنیم در مقابل گرایش به اکتونومیسم نیز استواری بخرج ندادیم ! در چند ماه اخیر برداشتهایی که در زمینه کار در کارخانه و فعالیت کارگری داشته ایم چیزی جز این نیست . قضیه ظاهراً از مقاله ای آغاز شد که در تبلیغ مسلحانه در مورد "جبهه جدید مبارزه" نگاشته شده بود ، و در آن از افشاگری حصول مسائل مشخص اقتصادی سخن میرفت . هر کس که یکبار ولو سطحی کتاب " چه باید کرد ؟ " را خوانده باشد با ماهیت اکتونومیستی محدود کردن حوزه ی افشاگریها - ولو به طور عمده - باین " مسائل مشخص اقتصادی " آشناست ولی متأسفانه این نقطه نظر به نظر رسمی سازمان هم راه یافت . بطوریکه در " نشریه ویژه بحث درون دو سازمان " (شماره اول ص ۱۱ سطر ۱۱) چنین میخوانیم : " . . . ما خود به اتخاذ تاکتیکهای مبارزه اقتصادی و تاحدی (ت) سیاسی اعتقاد داریم . "

ملاحظه میکنید ! " مبارزه اقتصادی و تاحدی سیاسی " این کلمه " تاحدی " مگر بیانگر این واقعیت نیست که ما به افشاگریهای سیاسی کمتر از افشاگریهای اقتصادی بها میدهیم ؟ و مگر این خود اکتونومیسم نیست ؟ !

لنین به اکتونومیستها که به مبارزه اقتصادی ارجحیت میدادند چنین می گفت :

" هیچیک از مظاهر ستم پلیسی و بیدادگری سلطنت مطلقه بعنوان وسیله ای برای " جلب " توده ها باین مبارزه ، از نظر وسعت عرصه استفاده بهیچوجه دست کسی از مظاهر مربوط به مبارزه اقتصادی ندارند . چرا . . . تنبیه بدنی دهقانان ، رشوه خواری منصبداران ، نحوه رفتار پلیس با "عوالم" شهری ، مبارزه غلبه قحطی زدگان و تحریکات علیه تمایل خلق به روشنگری و کسب دانش ، اخذ انواع مالیات و عسوارش ، اذیت و آزار اقلیت های مذهبی ، کتک زدن سربازان و رفتار سربازی با دانشجویان و روشنفکران ، آزاد پخواه و مظاهر بشمار دیگری از اینگونه ستمگریها که مستقیماً با مبارزه اقتصادی ارتباط پیدا نمیکند ، بطور کلی وسایل و عواملی پنداشته میشوند که گویا وسعت عرصه استفاده آنها برای تبلیغات سیاسی و جلب توده ها به مبارزه سیاسی کمتر است ؟ " (ص ۸۶ چه باید کرد ؟)

ویا : " اگر ما برای فرمول مارتینف (۵) ارزش قائل میشویم ، علتش بهیچوجه آن نیست که این فرمول تصویر روشنی از استعداد مارتینف در خلط بحث بدست میدهد ، بلکه آنستکه این فرمول اشتباه بنیادی تمام " اکتونیست " ها یعنی اعتقاد آنها را باین امر که گویا سطح آگاهی سیاسی طبقاتی کارگران را میتوان با اصطلاح از درون مبارزه اقتصادی آنان یعنی فقط (یا حتی بطور عمده) بر پایه این مبارزه و فقط (یا حتی بطور عمده) با تکمیر این مبارزه بالا برد ، بطور روشن بیان میدارد " (ص ۱۵۱ چه باید کرد ؟)

اگر نقل قول اخیر را با جمله ذکر شده از " نشریه ویژه " که در بالا آوردیم با توجه پاینکه (تا حدی - بطور عمده - فقط) مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که بنظر رفیق نویسنده آن مقاله آگاهی سیاسی کارگران را میتوان بطور عمده با تکیه بر مبارزات اقتصادی آنها بالا برد .

حتی در مورد آماجهای عملیات مسلحانه ما به هدفهای اقتصادی روی آوردیم - ترور (اعدام) یک کارخانه دار یا سرپرست منسور و یا پلیسی که مبارزات اقتصادی کارگران را سرکوب کرده و ۰۰۰ - و بدینوسیله نشان دادیم که گویا برای کارگر فقط مسائل مشخص اقتصادی ملموس است و آنرا هم البته فقط بزور ترور میتوان در مغزش فرو کرد .

جالبتر از همه آنکه ما با اینکار عرصه تبلیغات را بوسیله ی دو چارچوب تو در تو - اولاً تبلیغ باید حول محور عمل مسلحانه باشد و ثانیاً باید مربوط به مسائل مشخص اقتصادی باشد - بیش از حد تنگ کرده ایم در صورتیکه چنین میگفت :

" با این وصف به چه علت باید عرصه تبلیغات سیاسی را از پیش محدود ساخت و فقط یکی از وسایل را قابل استفاده در وسیعترین عرصه ها اعلام داشت . و حال آنکه از نظر یک مبارز سوسیال دمکرات وسعت عرصه استفاده وسایل دیگر نباید از آن کمتر پنداشته شود " (ص ۸۶ چه باید کرد ؟)

نظریات دیگری هم بطور غیررسمی اینجا و آنجا مطرح میشود که مضمون کلی آنها اینست که : " وقتی کارگران دست باعصاب بزنند و پلیس دخالت کند ، آنوقت جو سیاسی شده و زمینه برای عمل مسلحانه و آنگاه تبلیغ حلول عمل آماده میشود . " بسی تعارف باید گفت که محتوی این نظریه همان تئوری اپورتونیستی مراحل است که با پوسته انقلابی و رعب انگیز عمل مسلحانه پوشیده شده . برای مدلل کردن این دعوی بظاهر عجیب به گفته زهرین از لنین توجه کنیم :

" در گذشته بسیار بسیار دور (یکسال پیش ۰۰۰) ر - د ثیلو نوشته بود : "خواستهای عاجل سیاسی پس از یک یا چند اعتصاب ، همینکه دولت ، پلیس و ژاندارمری را بکار انداخت برای توده ها قابل درک میگردد . " (این تئوری اپورتونیستی مراحل مبارزه را " اتحادیه " (۱) اکنون مردود شناخته " (ص ۸۷ چه باید کرد ؟)

کاملاً واضح است که نظر یکسال پیش (۱۹۰۱) ر - د ثیلو با نظری که در بالا مطرح شد از نظر محتوی کاملاً قابل انطباق است و مضمون هر دو آنست که : " خواستهای

عاجل سیاسی پس از اعتصاب و دخالت پلیس برای کارگران قابل درک میگردند " و
ملاحظه شد که لنین این تئوری را تئوری اپورتونیستی میدانند .
البته این سخن بهیچوجه به معنی نفی اهمیت افشاگریهای اقتصادی نیست بلکه
صحبت ما بر سر مطلق کردن این افشاگریها و محدود کردن حوزه افشاگریهای سیاسی
(ولو بطور عمده) به چارچوب مسائل مشخص اقتصادی است . لنین میگفت :
" . . . بیک سخن افشاگریهای اقتصادی (درباره وضع کارخانه ها) اهم مهمی
برای مبارزه اقتصادی بودند و هنوز هم هستند و تا زمانیکه سرمایهداری . . . برجاست این
افشاگریها نیز اهمیت خود را حفظ خواهند کرد (ص ۸۲) . . . روشن است که سوسیال -
دمکراتها نه تنها نمیتوانند به مبارزه ی اقتصادی بسنده کنند، بلکه همچنین نمیتوانند
اجازه دهند که فعالیت عمده آنها سازماندهی افشاگریهای اقتصادی باشد، ما باید بطور
فعال بکار تربیت سیاسی طبقه کارگر و ترفیع سطح آگاهی سیاسی این طبقه بپردازیم " (ص ۸۴ چه باید کرد ؟)

۵- چرا لنین گروه سوسیال انقلابی آزادی را تروریست میدانست ؟

شاید این تصور وجود داشته باشد که یک گروه وقتی تروریست نامیده میشود که تنها (یا بطور عمده) به ترور مرعوب کننده اقدام کند ولی همانطور که از خلال گفته های لنین تا به اینجا برمیآید گروه سوابودی معصوم نه تنها نقش مرعوب کننده ترور را نغسی میکرد و نه تنها ترور را محور کار خود قرار نمیداد بلکه فقط آنرا بعنوان یک وسیله قابل استفاده در برنامه خود میگنجاند و از همه مهمتر برای ترور محدودیت زمانی قائل بود و میگفت: " با آغاز تبلیغات مجددانه در میان توده ها دیگر نقش تهییجی ترور پایان میرسد ". از اینها گذشته این گروه در راه ایجاد سازمانهای کسارگری (سازمانی از کارگران میانه حال) کوشش بعمل میآورد و بعلاوه به مبارزه سیاسی و تاجدی اقتصادی هم معتقد بود. سوابودا مینوشت:

بنظر ما در هر محلی اندک با اهمیت تمرکز کارگران نباید روزنامه خاص کارگری همان محل وجود داشته باشد. روزنامه ای که از جای دیگر آورده شود بلکه روزنامه خاص خود آن محل (نقل از ص ۲۰۱ چه باید کرد؟) و پس:

" اگر سازمانهای سیاسی نیرومند محلی پرورد میشوند، روزنامه خاص بر اساس هر اندازه هم که عالی سازمان یافت باشد، چه اهمیتی خواهد داشت؟ امری هم که میتواند و باید تحقق این هدف را میسر سازد عبارتست از ایجاد روزنامه های محلی در مقیاس وسیع، آماده کردن کارگران برای تظاهرات و فعالیت دائم سازمانهای محلی در میان بیکاران (پخش مداوم شبانه و نشریه در میان آنان، دعوت آنان به اجتماعات و به اعتراض علیه دولت و غیره " (ل. ن. دژدین - نقل از ص ۲۳۲ چه باید کرد؟)

گروه سوابودا برخلاف اسلاف نارونیکش به اهمیت توده ها در تاریخ نیز بی برده بود. مجله سوابودا می نوشت:

" علت همه اینها (خرده کاری) هم آنست که جنبش در عمق، در میان توده ها ریشه ندارد و نه صد البته بلکه ده عقل کل کار میکنند. ده تن را همیشه میتوان بدام انداخت، اما وقتی سازمان، توده مردم را در برگیرد و همه چیز از مردم برخیزد، آنوقت هیچکس با هیچ تلاشی نمیتواند جنبش را نابود سازد " (نقل از ص ۱۶۹ چه باید کرد؟)

اما متأسفانه همه ی اینها و بخصوص تمذیق تشویک این امر که: " انقلاب کاتود هاست " هنوز کافی نخواهد بود. برای مسانحت پاره ای افراد از دچار شدن به اشتباهات ماقبل سوسیال دمکراسی.

۶- چرا مارکسیسم - لنینیسیم با تروریسم
سرچنگ دارد ؟

لنین در مورد حزب سوسیال رولوسیونر میگفت :

" این حزب " انقلابیگری خاص " یا " چپ گرای " خود را در قیبل ترور فردی و سو قصد میدانست کاری که ما مارکسیستها جدا (ت) آنرا رد میکردیم - بدیهی است که ما ترور فردی را به علل معقول ناشی از صلاح کار (ت) رد میکردیم . ولی وقتی سخن از ترور انقلاب کبیر فرانسه یا بطور کلی ترور مورد استفاده حزب انقلابی پیروزمند تحت محاصره ی پرژوازی سراسر جهان به میان می آمد ، حتی شخصی چون پلخانف در همان سالهای ۱۹۰۲ - ۱۹۰۰ هنگامیکه هنوز مارکسیست انقلابی بود ، کسانی را که میخواستند چنین ترورهایی را از نظر اصولی محکوم کنند بیاد مسخره میگرفت و تف برویشان می انداخت . " (چپ روی ص ۴۲۴)

اما چرا مارکسیستها ترور فردی را به دلایل معقول ناشی از صلاح کار رد میکردند؟
ترور بطور ناگزیر نتایج هلاکتبار زیر را برای جنبش کارگری در بر دارد :

- الف : منحرف کردن توجه کارگران از نیروی عظیم طبقاتیشان .
 - ب : جدا کردن پیشاهنگ از توده ها .
 - ج : به هدر دادن نیروها در راهی بی فایده .
 - د : نفوذ دادن ایدئولوژی لمین پرولتاریا در بین کارگران .
 - ه : کمک به ادامه ی خسرده کاری .
- حال به بررسی يك يك موارد فسوق خواهیم پرداخت :

الف - ترور توجه کارگران را از مبارزه طبقاتی منحرف میکند .

در صفحات پیشین گفتارهایی از لنین در این مورد آوردیم و دیدیم که به نظر لنین ترور فردی مانعی است جدی بر سر راه اعتلای آگاهی طبقاتی پرولتاریا و توجه کارگران را از نیروی طبقاتیشان منحرف کرده و به مبارزه تن به تن قهرمانان محظوف میدارد . هم اکنون شواهدی در دست است که نمودارست از بروز این عارضه در بین کارگران ما :

گویا در يك (یا چند) کارخانه در حال اعتصاب کارگران طلب میکردند که چریکها بیایند و سرمایه دار (های) آن کارخانه (ها) را بکشند . البته عده ای از رفقا این رویداد را دلیلی بر شورشهای تبلیغ مسلحانه (ترور تهییجی) قلمداد کردند . شاید دلیل این امر آن باشد که ما باندازه کافی تعمق نمیکشیم : که آیا يك پدیده بنفع و یا به زیان نظریات ما گواهی میدهد ؟

در حقیقت این پدیده خود طلایه همان نتایج هلاکتباری است که لنین به ترور نسبت

میداد . و بوضوح مقدمات انفعال کارگران و انصراف توجهشان از نیروی طبقاتی خود و به انتظار کشیده شدن آنها برای عملیات " قهرمانان " را نشان میدهد .
خود کارگران با نیروی خود میتوانند و باید حساب فلان سرمایه‌دار را بر سرند و ما بویژه باید کارگران را بیش از پیش متوجه نیروی طبقاتیشان بکنیم ، نه اینکه با عسل خود اولاً آنها را به انفعال بکشانیم و ثانیاً آب بر آتش خشم و کینه شان - که برای انقلاب بسیار حیاتی است - بریزیم . آنچه را که ما میتوانیم و حتماً باید برای آنها انجام دهیم و خودشان از انجامش عاجزند ، رساندن خبر اعتصاب آنها به کارگران سراسر ایران و در صورت فراهم بودن شرایط دعوت از کارگران سایر نقاط برای حمایت از آنهاست .
بخصوص در شرایط فعلی کارگران به پخش خبر اعتصابشان احتیاج فراوان دارند . خود نگارنده در جریان اعتصابات کارگری شاهد آن بوده است که کارگران با چه تشنگی زاید الوصفی را دیولندن را گوش میکردند تا ببینند آیا خبر اعتصابشان را پخش میکند یا نه ؟ یا همینطور وقتی کارگران اعتصابی یکی از کارخانه ها را بوسیله پلیس بیرون کردند اشتیاق کارگران برای رساندن خود به مرکز شهر و آگاه کردن دیگران از خبر اعتصاب قابل لمس بود ، آنها میگفتند : " باید بمركز شهر بروم آنجا اقلاً چند تا خبرنگار خارجی می آیند و آنوقت خبر اعتصاب پخش میشود . "

اگر ما بتوانیم اینکار را در سطح وسیع برای کارگران انجام دهیم - آنها بطوریگه که نه گاه گاه - آنوقت آنها بی تردید به ما اعتماد پیدا خواهند کرد و بدون شك پیوندشان با ما استوار خواهد شد ، در مورد ضرورت این وظیفه نلین میگوید :
" ما سوسیالیست ها اگر نتوانیم تلاش پلیس را برای پنهان نگاه داشتن هرگونه اعتصاب و هرگونه تظاهرات عقیم گذاریم (و گاه نیز خودمان اعتصاب ها و تظاهرات را پنهانی تدارک نینیم) ، وظایف مستقیم خود را در برابر توده ها انجام نداده ایم . " (ص ۱۵۸ چه باید کرد ؟)

ب - جدا کردن پیشاهنگ از توده ها

زبان دیگر ترور ، جدا کردن پیشاهنگ از توده ها ، زیر ضرورت مستقیم قرار دادن او از یکطرف و خلع سلاح کارگران از نظر رهبری کمونیستی از طرف دیگر است . درین مورد ما باز هم بهمان نقل قول طولانی مراجعه میکنیم . نلین میگوید :
" بدینسان جبهه سایه ایسین هرد و جریان در برابر توده خود بخود چیزی دیگری نیست چیزی همان آغاز اقدام به تحقق برنامه مشهور " *C r e d o* " : کارگران برای خودشان به مبارزه علیه کارفرمایان و دولت میپردازند . (ص ۱۰۰) و روشنفکران نیز با نیروی خود و البته کمک ترور برای خودشان مبارزه سیاسی انجام میدهند . این نتیجه گیری کاملاً منطقی و ناگزیر است که ولو کسانی که در راه تحقق این برنامه گام میگذارند خودشان به ناگزیر بودن آن پی برده باشند ، باید جدا " روی آن اصرار ورزید " .
همانطور که ملاحظه میشود نلین هم اکتونومیس و هم تروریسم را باعث شکاف اقتصادن

بین روشنفکران و کارگران میدانند بویژه در اینجا مورد نظر ما نقش ترور در این زمینه است و همانطور که دیده میشود لنین این نتیجه گیری را علیرغم تمایل صادقانه ما ناگزیر اعلام میکند . و اما دلیل ناگزیری این امر را لنین در گفتاری که پیش از این از او نقل کردیم روشن میکند :

"کوشش برای احیای مبارز انقلابی حرفه ای و برای اینکار پیشنهاد کردن اولا ترور تهییجی و ثانياً ایجاد سازمانی از کارگران میانه حال که هر چه کمتر آنها را از کنار بحرکت و آوارنگ در حقیقت بدان معنی است که برای گرم کردن خانه چوبهایی را که در ساختمان آن بکار رفته است ، بشکنند و بسوزانند ."

جان کلام در همین جاست ، در حقیقت وقتی ما ترور را در برنامه قرار میدهیم ، و از پیشاهنگ می خواهیم بانیروی خود (و البته بکمک ترور) برای خودش مبارزه سیاسی کند ، بطور ناگزیر روشنفکرانی (چوبهایی) را که میبایست در ساختمان پرولتاریا بکار میرفتند باید در یک سازمان نظامی جدا از پرولتاریا متمرکزم کرده و با پلیس در درگیری تن به تن قرار دهیم . نتیجه هم همانست که لنین میگوید : برای گرم کردن و بحرکت در آوردن محیط های کارگری چوبهایی را که در ساختمان آن بکار رفته (چه روشنفکران و چه کارگران آگاه) میشکنیم و میسوزانیم .

برای کامل کردن مطلب گفته دیگری از لنین می آوریم :

"نادزدین فکرش بخطر میبرد ، زیرا میباید ارد این ارتش که سیستماتیک سازمان یافته است بکاری میپردازد که آنرا از جماعت توده جدا میسازد و حال آنکه در واقعیت امر این ارتش به کاری جز تبلیغات سیاسی همه جانبه و همه گیر نمیپردازد (ت) ، یعنی درست بهمان کاری میپردازد که نیروی ویرانگر خود پوی جماعت توده و نیروی ویرانگر آگاه سازمان انقلابیون را بیکدیگر نزدیک میسازد و در یک کل واحد بهم پیوند میدهد . شما آقایان نگاه خود را بگردن دیگران می اندازید ، زیرا این درست گروه سوا بودا است که با پذیرفتن ترور در برنامه ایجاد سازمانی از ترور پرست ها را خواستار میشود و حال آنکه چنین سازمانی ارتش ما را از نزدیک شدن به جماعت توده واقعا (ت) باز خواهد داشت ، زیرا این جماعت متاسفانه هنوز با ما نیست و متاسفانه هنوز از ما نمیبرد ، یا پسندت میبرد ، که عملیات جنگی را چه وقت باید آغاز کرد ؟" (ص ۲۴۴ چه باید کرد ؟) .

واضح است که سازمان مورد نظر لنین در زمانیکه جماعت توده هنوز با ما نیست سازمانی است که جسز به تبلیغات سیاسی یعنی درست همان کاریکه پیشاهنگ و توده را در یک واحد بهم پیوند میدهد بکاری دیگری نمی پردازد .

و باز از نظر لنین آن سازمانیکه واقعا ما را از نزدیک شدن به جماعت توده باز میدارد سازمانی است که ضرورت ترور را در برنامه اش قید کرده باشد .

سوالی که در اینجا پیش می آید آنستکه آیا در اینجا جماعت توده با ماست ؟ جواب هم روشن است : جماعت توده هنوز با ما نیست و نه تنها به ندرت بلکه هیچوقت از ما

نمیبرسد که " عملیات جنگی را چه وقت باید آغاز کرد؟ " واز همه مهمتر این جماعت در آینده نزدیک هم خیال آغاز کردن عملیات جنگی را ندارد. در اینجا بیاد حرف پرمغز رفیق لسه دوان می افتیم :

" هم عدم جرات در آغاز مبارزه مسلحانه هنگامیکه ضرورت دارد و هم برعکس درگیر شدن در چنین کوششی تحت شرایط نامطلوب (ت) ، خطای بزرگی است. " (ص ۶۵ انقلاب ویشنام).

با جدا افتادن پیشاهنگ مارکسیست از توده ها (که علیرغم تعایل صادقانه اش عملی میگردد) در و دروازه بروی حضرات بورژوا لیبرالها برای رهبری پرولتاریا باز میشود . این نتیجه هم ناگزیر است زیرا که ایدئولوژی بورژواشی از نظر تاریخی مقدم بر ایدئولوژی کمونیستی است و هم اکنون در بین کارگران عناصر ایدئولوژی بورژوائی و مذهبی بوفور وجود دارد. به همین علت است که لنین میگوید :

" تصادفی نیست که بسیاری از لیبرالهای روسی - هم لیبرالهای عیان و هم لیبرالهایی که نقاب مارکسیستی بر چهره میزنند - از جان و دل هواخواه ترور هستند و از اعتلای روحیات تروریستی در لحظه حاضر پشتیبانی مجدانه بعمل می آورند. " (از همان نقل قول مورد بحث).

و بطریق اولی تصادفی نیست که جیبه ملی که در تاریخ گذشته ایران بسورژوا لیبرال بودن خود را نشان داده بگنجه مارکسیست انقلابی میشود ، و به روسیونیسیم جهانی و اپورتونیسیم حلات قهرمانانه ای میکنند ، و از اعتلای روحیات تروریستی پشتیبانی مجدانه بعمل می آورد !! واقعا انسان از اعجاز تاریخ در شگفت میماند و بی اختیار میگوید : " ای موشرکور پیر ، خوب نقب میزنی " ^x

ج - به هدردادن نیروها در راهی بیفایده

برای اثبات این مدعا ما بهممان نقل قول مورد بحث مراجعه میکنیم .

لننن میگفت :

" مگر در این محیط زندگی روسیه پلید یها هنوز آنقدر کم است که باید با بسداع وسایل " تهیجی " خاص پرداخت ؟ وانگهی اگر کسی را هیچ چیز و حتی خود سربهای رژیم استبدادی روسیه نیز نتواند تهیج کند ، آن وقت مگر روشن نیست که او به جنگ تن به تن میان دولت و مشتی تروریست نیز با خونسردی کسیکه " انگشت به بینی کرد است " خواهد نگرست ؟ "

واقعا منم سوال میکنم مگر در این محیط زندگی ایران پلید یها هنوز آنقدر کم است ، که باید به ابداع وسایل تهیجی خاص پرداخت ؟ اینهمه زور و فشار ، اینهمه

x - هجد هم برسور لوسی بنا پارت ، توصیفی که مارکس از انقلاب بعمل میاورد .

ظلم و استثمار و اینهمه رسوایی‌های رژیم و طبقه حاکمه و اینهمه ما جرجایی در عرصه سیاست خارجی آنقدر کم است که برای بحرکت در آوردن توده‌ها باید با اختراع و وسایل مصنوعی تبلیغ پرداخت؟ وانگهی اگر اینهمه نتواند آتش خشم توده‌ها را شعله‌ور کند، آنوقت طبیعی خواهد بود که آنها به جنگ تن به تن میان ما و پلیس سیاسی باخونسردی کسیکه "انگشت به بینی کرده باشد" بنگرند.

در تمام مدت چند ماهی که نگارنده از نزدیک با کارگران زندگی می‌کرد و درست در زمانی که درگیرها و ضریات وارد به سازمان پیش می‌آمد حتی یک مورد هم ابراز همدردی یا حمایت معنوی یا حتی عطف توجه باین مساله که "قصیه چیست؟" مشاهده نشد.

در مقابل در یکی دو مورد مشاهده شد که کارگران روزنامه خوان اکثراً تبلیغات رژیم را باور میکنند (شهادت یک رفیق در لاله زار، یکی دو مورد درگیری مجاهدین و...) و هنگامی هم که انفجار بمبی در علی‌آباد خزانه باعث هلاکت چند نفر شده بود کارگران با انزجار میگفتند:

"معلوم نیست این خرابکارها بالاخره چکار میخواهند بکنند؟"

اینها واقعیات تلخ و بسیار تلخی هستند ولی هیچ چاره‌ای بجز تعمق در آنها وجود ندارد.

ولی در عوض خیر حمایت دانشجویان از کارگران اعتصابی چیت تهران همه جا پیچیده بود و کارگران با شوق از آن صحبت میکردند. در اعتصابی هم که خود نگارنده از نزدیک در جریانش بوده تسایل کارگران باین مساله که دانشجویان راهنمائیک کنند بنحو روشنی قابل رویت بود. آنها میگفتند: "ما امید انبهدرد نیا چه خبر است، باید دانشجویان بیایند و راهنماییمان کنند."

دستفوذ دادن امیدشولوزی لمبن پرولتاریا در بین کارگران هدفهای ترور چه اعدام یک شخص منفسور باشد، چه انهدام بخشی از محصولات تولیدی، چه انفجار قسمتی از کارخانه و غیره اولاً روحیه انتقام جویی را - که بی‌تردید برایشان هیچ فایده‌ای ندارد و فقط کینه طبقاتیشان را تسکین میدهد - تقویت میکند و ثانیاً آنها را احیاناً از مبارزات متشکل منصرف ساخته و به مبارزه فردی میکشاند. این روحیات بشدت با روحیه پرولتاریائی که باید ساختمان تکامل یافته ترین مرحله تاریخی جامعه بشری را بی‌ریزی کند بیگانه است. پرولتر واقعی هیچگاه به نبردی که از روی نومیدی بوده و او را در انجام وظیفه سترگ تاریخی‌های ننگسند کشیده نخواهد شد و خود را دچار ماجراجویی نخواهد ساخت. چنین روحیه‌ای منافی مبارزه متشکل و متین طبقاتی بوده و شایسته لمبن پرولتاریا و همان خرده بورژوازی است که از فسط بدبختی دست به چون میزند.

لنین در مورد اعتصابهای سالهای ۷۰-۶۰ روسیه قرن گذشته که منجر به درهم شکستن ماشینها میشد میگفت:

"زیرا که ما احیاناً خواهیم توانست پرولتاریا را به این شیوه مبارزه و آنهم البته برای مدتی کوتاه متقاعد کنیم."

"ولی با اینهمه این اعمال بدرجات به مراتب بیشتری برانزومیدی و انتقام جویی بود تا مبارزه" (ص ۴۰ چه باید کرد؟)

ملاحظه میشود که لنین خط فاصل مشخصی بین انتقام جویی مبارزه ترسیم میکند. حتی وقتیکه ضرورتهای مبارزه، شکل مبارزه پارتیزانی (توده ای) را ایجاب کرده بود لنین گفت:

"گفته میشود که جنگ پارتیزانی پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی را به دامن‌خمرها و لمپن پرولتاریا نزدیک میکند. این درست است (ت) ولی نتیجه این واقعیت اینست که حزب پرولتاریا هیچگاه (ت) جنگ پارتیزانی را بعنوان تنها وسیله یا حتی مهمترین وسیله (ت) نمی‌شناسد. و اینکه این وسیله باید تحت الشعاع وسایل دیگر مبارزه قرار گیرد، با عمده ترین آنها هماهنگ شده و از طریق نفوذ آگاهی‌بخش و تشکّل - دهنده‌ی سوسیالیسم صیقل یابد." (جنگ پارتیزانی)

لازم به یادآوری است که اولاً مبارزه ما یک جنگ پارتیزانی توده ای نبود، و پرولتاریای ما هم هنوز دارای آگاهی طبقاتی نیست، پس طبیعی خواهد بود که عواقب زانبار مورد اشاره لنین را به مراتب بیشتر دربر داشته باشد. در ثانی لنین برای اجتناب از این امر میگوید که این جنگ نباید شکل عمده مبارزه پرولتاریا باشد و حال آنکه ما میگوئیم باید حتماً شکل محسوری داشته باشد. ثالثاً لنین از نفوذ آگاهی‌بخش و تشکّل دهنده سوسیالیسم یاد میکند، در حالیکه ما نه تنها در حال حاضر وسیله ای عملی برای اعمال چنان نفوذی در دست نداریم که هیچ دربرنامه خود هم دورنمای روشنی برای چگونگی این اعمال نفوذ طرح نکرده ایم.

پرولتاریا از آتش نه به منظور انتقام جویی و بلکه فقط یا بخاطر کسب پیروزی و یسا بعنوان وسیله دفاع استفاده میکند. دلیلش هم روشن است زیرا پرولتاریا اگر امروز در این نبرد نتواند پیروز شود، فردا حتماً خواهد توانست پس صلاح کار در آنستکه به نبرد نومیدانه تن در نداده و منظمآ عقب نشینی کنند. اما این محاسبه برای خرده بورژوازی درست نیست چه از هر نبرد تا نبرد بعدی بیشتر دچار تلاشی و انهدام شده و به همین علت خیلی زود به افراط در انقلاب‌بگیری دچار میشود.

در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" مارکس با افتخار نمونه های زیادی از اخلاقیات مبارزاتی پرولتاریا می‌آورد، اینک یک نمونه:

"تمام ساختنهایی که در جبهه جنگ تمام ارتش‌های منظم دنیا قرار گرفته اند سرنوشته‌شان سوختن بوده است، ولی این امر در جنگ بین بردگان و درندگان، یعنی تنها جنگ موجه تاریخ صادق نیست. کمون از آتش فقط بعنوان دفاع (ت) استفاده کرد، کمون از آتش استفاده کرد تا نگذارد سپاهیان ورسای از راه خیابانهای مستقیم و طولی که هوسان مخصوصاً برای آتش توپخانه ساخته بود وارد پاریس شود. (ص ۱۲۹) در پایان یک نمونه از روحیه پرولترهای واقعی که خود نگارنده در اعتصابات

دیده بعنوان شاهد مثال ذکر میشود :

در یکی از اعتصابات ، کارگری تازه کار میگفت : " اگر حقمان را ندادند انبیا ر کالا را آتش میزنیم " . چند نفر از کارگران قدیمی او را سرزنش کرده گفتند : " این دیگر وحشیگری است ما میخواهیم حقمان را بگیریم ، برای اینکار هم آتش زدن انبیا هیچ فایده ای ندارد . باید پشت هم را بگیریم " .

ه - ادامه خرده کاری

از آنجائیکه کل پروسه انتخاب هدف ترور ، شناسایی های مربوطه ، انجام عمل و پخش اعلامیه های تبلیغاتی پیرامون آن وظایفی نیست که به سازمانی بحد کمال گسترده و پیچیده که مانند سلسله اعصاب بمیان همی طبقات خلق از یکطرف و به تمام مراکز حساس دشمن از طرف دیگر نفوذ کرده و در پی شناسایی همه فترهای درونی رژیم حکومتی و تمام جامعه برآید - بمنظور فراهم کردن مواد خام جهت ارتقا سطح آگاهی پرولتاریا - احتیاج داشته باشد ، بناگزیرتا وقتیکه به درك محدود خود در زمینه تئوری مارکستی و نقش و وظایف کمونیستها پایان ندهیم ، به محدودیت فعالیت سازمانی خود نیز واقف نخواهیم شد ، و قادر نخواهیم بود آنچهان نقشه ای برای فعالیت گسترده سیاسی طرح کنیم که حتی در دشمن نیز حس احترام برانگیزد^۱ ، و در نتیجه هرگز نخواهیم توانست در راه پایان دادن به خرده کاری موجود قدمی برداریم . در این زمینه لنین میگوید :

" تا زمانیکه ما از جنگ^۲ اکونومیسم بطور کلی (داشتن درك محدود در زمینه تئوری مارکسیسم و نقش سوسیال دمکراسی و وظایف سیاسی آن) رهایی نیا بییم ، به محدودیت فعالیت سازمانی خود نیز نمیتوانیم پایان دهیم (ت) . و اما این تلاش^۳ در دو جهت بکار رفت گروه دیگری که با هرگونه حرکت گام بگام مخالفتد ، شروع کردند به گفتن این مطلب که : تحقق انقلاب سیاسی امری است ممکن ولی این کار هیچ نیازی به ایجاد يك سازمان پر و یا قرض برای تربیت سیا سی پرولتاریا (ت) در طول مبارزه ای سرسخت و پیگیر ندارد . و برای اینکار کافی است ما همان چماق آشنایی را کند سترس پذیر است بدست گیریم و به بیان صریحتر و بدون استعاره ، کافی است که ما اعتصاب عمومی بپا داریم و یا به نیروی " ترور تهیه کننده " ، جنبش کارگری^۴ پزمرده و بیحال را به اقدام برانگیزیم . هر دو ی این جریانها : هم اپورتونیستها و هم انقلابیها در برابر خرده کاری چیره شده تسلیم میشوند ؟ (ص ۱۵۱ چه باید کرد ؟)

بنظر نگارنده ما هر قدر به خرده کاری بتازیم و در باره ی ضرورت ادامه کاری و

x - تلاش برای توجیه این محدودیت و ارتقا^۵ آن به پایه تئوری . نگارنده

فعالیت گسترده و ۰۰۰ صحبت کنیم تا هنگامیکه در عمل بدست گرفتن همان چماق آشنای دسترس پذیر را برای انقلاب کافی میدانیم قادر نخواهیم بود آنچنان سازمانی پایه ریزی کنیم که مانند یک موسسه بزرگ بر مبنای اصول تقسیم وظایف و تخصص یا بی همه نیروهای بزرگ و کوچک را بکار گرفته و به هر کس که حاضر بهمنگاری باشد وظیفهای درخورد توانائیش محول کند . و تا آن هنگام سازمان ما همچنان بصورت مانواکتوری که در آن همه رفقا به کارهای محدود و مشابه مشغولند باقی خواهد ماند .

اگر کل فعالیت انقلابی هر یک از رفقای معمولی را در تمام طول حیات مبارزاتیش در نظر گیریم خواهیم دید که بنحو اسفناکی ناچیز است ، از انرژی انقلابی او (که رفقای ما از آن سهم فراوانی دارند) بنحو صحیحی استفاده نمیشود . محدودیت فعالیت سازمانی ما به زنجیری بدل شده که از شکوفایی ابتکار و انرژی انقلابی رفقا واقعا جلوگیری میکنند . آنهم بدان علت که چارچوب فعالیت ما واقعا تنگ است و برای فعالیت انقلابی عرصه گسترده ای وجود ندارد .

این وضع بناگزیر در فعالیت کل سازمان انعکاس چشمگیری می یابد . اگر ما لااقل کل فعالیت سال گذشته خود را جمع بندی کنیم بحقیقت خرد شده کاری بی خواهیم برد و متوجه خواهیم شد که در زمینه رهبری اعتصابات ، دادن رهنمود به اعتصابیون ، پخش خبر اعتصابها در سطح وسیع ، افشاگریهای سیاسی ، دیکته کردن برنامه عمل مثبت بسایر قشرهای اپوزیسیون ، پخش اعلامیه و چاپ کتب و نشریات و تحلیل از اوضاع متحول اجتماعی و غیره و غیره حتی به اندازه یکی از محافل خرد شده کار روسیه کار انجام نداده ایم . و اگر مجموع فعالیتمان را با تعداد تلفات - چه رفقای که شهید شده اند و چه آنهایی که دستگیر شده اند - مقایسه کنیم خواهیم دید که از نظر مصرف انرژی انقلابی چه ولخرجی عظیمی مرتکب شده ایم .

ما از خود رهبران و سازماندهان بحد کافی آماده ای که از روحیات تمام قشرهای اپوزیسیون آگاه باشند و بتوانند در راس جنبش قرار گیرند و تظاهرات خود بخودی را به تظاهرات سیاسی بدل کرده و خصلت سیاسی آنها گسترده تر سازند نداریم که هیچ ، در جهت تربیت چنین کادری هم مطابق یک برنامه طرح ریزی شده گامی برنداشتیم . وضع ما را همانطور که لنین اوضاع آنروز روسیه (۱۹۰۲ - ۱۹۰۰) را تشریح میکرد اینطور میتوان توصیف کرد :

آدم نیست و آدم زیاد است . آدم زیاد است زیرا هر روز قشرهای وسیع تری از مردم چه کارگران و چه دیگر طبقات جامعه افراد ناراضی عرضه میدارند ، که حاضرند در خورد توان خود بر علیه سلطنت سیاه و کثیف مطلقه موجود مبارزه کنند و آدم نیست ، زیرا رهبر نیست ، زیرا سازمانگرا با استعداد نیست تا بتواند موجبات لازم برای چنان فعالیتی گسترده و در عین حال چنان یکپارچه و هماهنگ فراهم سازد که در آن هر نیروی ولو بسیار ناچیز قابل استفاده باشد .

در حالیکه در میان روشنفکران انرژی انقلابی جوشانی وجود دارد و با آنکه با تمام خفقان و سرکوبی سیاه موجود و با وجود تصفیه های وسیع ما باز شاهد اوچکیری وقفه ناپذیر مبارزات دانشجویی هستیم ، با اینوصف می بینیم که رشد سازمانها انقلابی و رشد دامنه فعالیت آنها بنحو اسفناکی از رشد پویه خودبخودی مبارزات کارگری عقب میماند و ما بلند نیستیم انرژی ویرانگر نیروی آگاه را با انرژی ویرانگر پویه خودبخودی کارگران پیوند دهیم . در اعتصابات بهار امسال بیش از ۳۰ هزار کارگر شرکت داشتند * ولی ما انقلابیون برای آنها هیچ کاری نتوانستیم انجام دهیم و تا زمانی هم که نخوی حمایت کمونیستی از اعتصابات را درک نکنیم و دامنه فعالیت خود را به " حمایت مسلحانه " از آنها محدود کنیم ، نخواهیم توانست وظایف خود را در قبال جنبش کارگری انجام دهیم .

یکی از نمونه های بارز خرده کاری ادامه فرقه بازی و توجیه تئوریک این امر است . ما مرتباً باین گفته لنین " برای آنکه متحد شویم و پیش از آنکه متحد شویم باید خط فاصل دقیق و روشنی بین خود رسم کنیم " استناد میورزیم ولی توجه نمیکنیم که لنین این حرف را در کتاب " چه باید کرد ؟ " و در ضمن ارائه یک نقشه وسیع برای وحدت مطرح میکند . در این جا من سوال میکنم که در این زمینه ما تا بحال چه ابتکاری بخریج داده ایم ؟ کدام نقشه عملی را مطرح کرده ایم ؟ آیا قبول نمیکنیم که در این زمینه بنحو اسفناکی حالت انفعالی داشته ایم ؟ از آن گذشته آیا تا کنون موضع ما در قبال نقشه های دیگران بجز نفسی کامل چیز دیگری بوده است ؟ یا طرف داران چین که وحدت صلاح نیست ، توده ای ها هم که دیگر کارشان تمام شده ، وحدت با مجاهدین هم که با آن موضع گیری خرده بورژواژی شان عملی نیست ، پس میماند وحدت خودمان با خودمان " چه وحدت ارزنده ای !!

آیا دلیل این موضع گیری آن نیست که ما از یک ایدئولوژی حقیقتاً آهنین که بیروزش بر ایدئولوژیهای دیگر در یک برخورد وسیع تئوریک تضعیم شده باشد برخوردار نیستیم ؟ لنین میگفت :

" فقط کسانی از اتحاد های موقت ولو با عناصر نامطمئن میترسند که خود به خویشتن اطمینان ندارند (ت) . هیچ حزب سیاسی بدون این اتحادها نمیتواند به موجودیست خود ادامه دهد " (چه باید کرد ؟ ص ۲۲)

این آشفتگی که نه تنها سازمان ما ، بلکه همه نیروهای مدعی پیشاهنگی پرولتاریا را در کام خود کشیده قطعاً عارضه مربوط بدوران رشد جنبش بوده و تنها عاملی هم که کارخانجات ریسندگی و بافندگی تهران و شهرستانها - بی اف کودریج - کارخانه گاز بوسان - کارخانه شیشه سازی قزوین - ارج - معدن ذغال سنگ شاهرود و چندین جای دیگر .

میتواند باین دوران پایان دهد حرکت آگاهانه ما انقلابیون میباشد .
" این بیماری (خرده کاری) البته بیماری افت جنبش نیست ، بلکه بیماری رشد
آنتست . ولی درست اکنون که میتوان گفت امواج خشم خود بخودی بر ما رهبران و
سازمانگران جنبش فرود می آید (ت) ، بویژه باید علیه هرگونه دفاع از عقب ماندگی و
توجه مسدودیت فعالیت در این عرصه به مبارزه ای سخت آشتی ناپذیر برخاست و
هر کس را که به فعالیت عملی مشغول است و یا قصد شرکت در آنرا دارد ، به ابراز
نارضایی از خرده کاری چیره شده در میان ما و اتخاذ تصمیم قاطع برای رهایی از آن
و ادداشت " (چه باید کرد ؟ ص ۱۴۵)

بررسی چند اصل اعتقادی*

در این قسمت در نظر داریم چند اصل را که در بسیاری از استدلالهای ما بعنوان
پایه مورد استفاده قرار میگیرند بررسی کنیم .
اصل اول - " وقتی کارگران اعتصابی بوسیله پلیس و ژاندارم سرکوب میشوند ،
یک دوره رکود پیش می آید که برای مقابله با این وضع باید حتما عمل مسلحانه
انجام داد " .
این استدلال اولاً ناقص است ، زیرا در حالت کلی سرکوب اعتصاب باعث رکود نمیشود ،
بلکه بر عکس زمانیکه حالت اعتلای انقلابی وجود داشته و جنبش در حالت اوجگیری باشد ،
هر سرکوب قهرآمیز باعث شعله ور شدن هر چه بیشتر خشم و انزجار کارگران و به
تبع آن اقدام به اعتصابات همدردی در سایر کارخانه ها میشود . در تاریخ کشورمان
و بخصوص در سالهای ۲۲ - ۳۰ ما بارها شاهد چنین حالتی بوده ایم . همینطور همه
میدانیم که در روسیه تزاری سرکوب کارگران معادن لئا چگونه باعث اغلیان خشم
عمومی شد ، بطوریکه استالین نوشت : " شلیکهای لئا بیخ سکوت را شکست " .
در ثانی نتیجه گیری نادرست است ، زیرا ما در تاریخ مبارزات کارگری و کمونیستی
جهانی ، هیچ جا ندیده ایم که کمونیستها باین شیوه از اعتصابات حمایت کنند .
نمونه زیر را در نظر گیریم :

" در سال ۱۹۰۱ اعتصاب اول ماه مه در کارخانه نظامی اپوخوف در پترسورگ
مبدل به زد و خورد خونین بین کارگران و سپاهیان شد . در برابر سپاهیان مسلح
کارگران تنها میتوانستند سنگ و آهن بکار برند ، مقاومت سرسخت کارگران در هم شکسته
شد . پس از آن سرکوبی پیش آمد . تقریباً ۸۰۰ نفر از کارگران بازداشت شدند ،
بسیاری در زندانها گرفتار و یابیه تبعیدگاههای اعمال شاقه فرستاده شدند " (تاریخ
مختصر حزب بلشویک ص ۳۸)

x - گفته شد " اعتقادی " زیرا بنظر نگارنده این اصول بیش از آنکه جنبه
استدلالی - تئوریک داشته باشد بر پایه ای مذهبی - دکستیک استوارند .

ولی در این جریان لنین اصلاً پیشنهاد نکرد که برای جلوگیری از طولانی شدن دوره رکود عمل مسلحانه انجام شود، بلکه برعکس سوسیال دمکراتها در این موارد به پشتیبانی به شیوه کمونیستی از اعتصابها پرداخته ضمن پخش خبر اعتصاب در سراسر کشور از کارگران دیگر طلب میکردند که به حمایت از کارگران سرکوب شده اعتصاب کنند. لنین در توصیف انقلاب روسیه می گفت:

"انقلابی که بیش و پیش از هر چیز خواستار آنست که ما در کار تبلیغات مجرب باشیم، شیوه پشتیبانی (پشتیبانی بشیوه سوسیال دمکراتیک) از هر اعتراضی را بسد باشیم و بتوانیم جنبش خود پو را هدایت کنیم و آنرا از اشتباهات دوستان و دام دشمنان مصون داریم." (چه باید کرد؟ ص ۲۴۶)

غرض ما از آوردن این نقل قول تذکر هشیارانه ای است که لنین بلافاصله پس از ذکر کلمه "پشتیبانی" میدهد "پشتیبانی بشیوه سوسیال دمکراتیک" و بخصوص اگر توجه شود که این تذکر در موقع بحث با نادر دین سردبیر مجله سوابودا که "ترور تهیجی" را وسیله پشتیبانی میدانست داده می شود، پی خواهیم برد که لنین چه هشیارانه مراقب است که از کلمه "پشتیبانی" برداشت نادرست نشود.

اصل دوم - "قهر ضد انقلابی را همیشه باید با قهر انقلابی پاسخ داد." این اصل نیز از نظر مارکسیستی - لنینیستی درست نیست و فقط هنگامی میتوان قهر ضد انقلابی را با قهر انقلابی تلافی کرد و به اصطلاح تاکتیک انقلابی بکار برد که لااقل در میان توده ها روحیه انقلابی وجود داشته باشد. ما در قسمتهای پیشین دیدیم که در زمان اعمال "قانون فوق العاده علیه سوسیالیستها" (۷) آنها تکیه میخواستند بنا بر اصل فسوق عمل کنند محق نبودند.

در زمان سایه افکندن ارتجاع استولپینی بر روسیه تزاری (۱۹۱۴ - ۱۹۰۷) همجای انقلابیون را پدار می آویختند، بطوریکه دار به کراوات استولپینی مشهور شده بود، انقلابیون را دسته دسته روانه زندانها و سیاهچالها و قتلگاهها و تبعیدگاههای مخوف سیبری میکردند، مقاومت کارگران را به ضرب گلوله درهم میشکستند. اما بلشویکها شکیبائی خود را از دست نداده و در شرایط نامساعد به شیوه قهر و ترور متوسل نشدند. لنین بلشویکها را به عقب نشینی منظم به منظور حفظ نیروها و آماده شدن برای اوچکسری مجدد و ناگزیر انقلاب فراخواند. در سالهای بعد لنین از این منانت و شکیبائی پرولتری با افتخار فراوان یاد میکرد:

"ما پیش از انقلاب طی سالیان دراز توانستیم کار بکنیم، بپیورده نیست که ما را سنگ خارا نامیده اند. سوسیال دمکراتها حزب پرولتری را تشکیل دادند که از ناکامی نخستین حمله جنگی مایوس و سردرگم نمی شود و به ماجرای تن در نمیدهد" (ت) (تاریخ مختصر ص ۱۹۶)

اصل سوم - "در شرایطی که توده از پیشاهنگش مایوس شده برای جلب اعتماد

او باید دست بمبارزه مسلحانه زد .
این حالت نیز چیز تازه ای نیست که مربوط بشرایط خاص ما باشد * در تاریخ مبارزاتی
کشورهای دیگر هم در هنگام قدرت گرفتن ارتجاع و بهمهراه ضریات پی در پی کنه
بر پیکر جنبش وارد میشد ، توده هم در بسیاری مواقع از پیشاهنگش سلب اعتماد میکرد .
یک نمونه بارز این مساله در سال ۱۸۹۶ در موقع اعتصابات تابستانی روسیه اتفاق
افتاد . لنین در این مورد میگوید :

" دیری نگذشت که (تزارسم) با وضع جدید مبارزه دمساز شد و توانست دسته هگا
سراپا مجهزی از خرابکاران و جاسوسان و زاندارمهای خود را در نقاط لازم مستقر
سازد و به هجوم ببردازد . هجوم ها چنان پی اندر پی بود و چنان تعداد بزرگی از
افراد را در بر میگرفت ، و محفل های محلی را چنان پاک می روفت که توده کارگر بتمام
معنی همه ی رهبران خود را از دست داد . ۰۰۰ کار بجایی رسید که کارگران در پارٹی
نقاط از مشاهده نقض پایداری و نقض اصول پنهانکاری در میان ما اعتمادشان از
روشنفکران سلب شد (ت) و گفتند : روشفکران با بی فکری بیش از اندازه خود کار
را به شکست می کشانند " (ص ۱۴۸ چه باید کرد ؟)

مطابق استدلال ما در آن روزگان کمونیستهای واقعی برای احیای اعتماد از دست
رفته میبایست دست باسلحه میردند . ولی ما دیدیم که لنین این کار را نکرد بلکه وظایف
سازمانی و سیاسی بسیار گسترده ای طرح کرد و گفت : اگر محفل خرده کاران بپرد
نمیخورد بنابراین باید سازمانی از انقلابیون حرفه ای پی ریزی کرد که توانائی ادامه کاری
را داشته باشد . در مورد انقلابی حرفه ای و سازمان ادامه کار مورد نظر لنین نیز قبلا
توضیحات کافی داده شده .

اصل چهارم - " رشد یابندگی ما دال بر حقانیت ما بوده نشان میدهد که ما بر
پایه ضرورتها گام بر میداریم . "

این استدلال به ظاهر منطقی تر از بقیه مینماید ، زیرا بهر حال دارای فاکت عینی
است ولی بنهمن اندازه هم بی پایه بوده - امید وارم به رك گویی من خرده نگیرید - حتی
تا حدودی عوامفریبانه است .

البته تردیدی نیست که ما قصد عوامفریبی نداریم ولی همانطور که لنین خاطر نشان
میکند ، انسان نمکس است در کمال صداقت و حسن نیت هم در سراشیب عوامفریبی
بافتد .

x - هر چند این وضع دیگر در مورد ما صدق نمیکند و ما در صفحات گذشته
دیدیم که کارگران خواهان آن بودند که روشفکران بروند و راهنمائیشان کنند . ضمنا
اینرا هم بگویم که دلیل این امر بهیچوجه مبارزه مسلحانه نبوده و بلکه احتیاج
مادی است که در اثر گسترش مبارزات خود بخودی پیدا شده .

این استدلال بدان ماند که ما به شخص ناآگاه از قوانین منظومه شمسی بگوئیم خورشید بدور زمین میگردد و به منظور اثبات این نظر توجه او را به واقعیات عینی پیرامونش معطوف سازیم .

این يك اصل کلی است . که هر جریان خود بخودی ، بنا بر ماهیت خود به خودی بودنش ، رشد یابنده نیز هست .

هرکس اندک اطلاعی از تاریخ مبارزات کارگری و کمونیستی داشته باشد ، مشاهده کرده است که خط مشی های انحرافی بارها و بارها - برای مدت زمانی کوتاه یا نسبتاً بلند ولی بهر حال محدود - خصلت رشد یابنده داشته اند ، بعنوان مثال میتوان از آنارشیسم در اروپای اواسط قرن نوزدهم ، نهضت ناردنیکها در روسیه سالهای هفتاد قرن گذشته و اکونومیسم در سالهای ۱۹۰۲ - ۱۸۹۸ نام برد .

اگر اندکی تعمق در چگونگی رشد سازمان خود بکنیم به خود بخودی بودن آن وقوف حاصل خواهیم کرد . عمده قوای ما را عمیانیگران تشکیل می دهند ، اکثر رقفایی که به ما می پیوندند فقط تکه پاره هایی از قوانین عام مارکسیستی میدانند و با استراتژی و تاکتیک پرولتری و انحرافات گوناگونی که در تاریخ مبارزات پرولتاریای جهانی پیش آمده آشنایی چندانی ندارند . آنها وقتی با ما تماس میگیرند هیچ و یا تقریباً هیچ سوالی در مورد برنامه های ما ، اهداف افسان و نظریاتمان راجع به چگونگی حل تضاد های مختلف جامعه از مسائل ملی گرفته تا تناقضات ما بین طبقات و انتشار گوناگون نمیکند و تنها و تنها به مارکسیست بودن (بی دین بودن) ما و مبارزه مسلحانه ما اکتفا میکنند . وضع آنها از جهات بسیاری مشابه جوانان انقلابی در دوران دوم رشد سوسیال - دیکراسی روسیه است . نسنین درباره ی همه آنها گفته است :

" این افسراد (مبارزان سوسیال دیکرات) به سبب جوانی دارای ورزیدگی لازم بسیاری فعالیت عملی نبودند و با سرعتی عجیب صحنه را ترک میگفتند . ولی فعالیت آنها اغلب میدان بسیار وسیعی داشت (برخلاف رقفای ما) . بسیاری از آنها بسان اعضای گروه " ناردنایا ولیا " یا شیوه تفکر انقلابی به فعالیت میرداختند و تقریباً همه آنها در عتفون جوانی با شور فراوان در مقابل قهرمانان ترور سر تعظیم فرود می آوردند (ست) . رهایی از چذ به این سنت قهرمانانه مبارزه لازم داشت و به قطع پیوند با کسانی می انجامد که میخواهند بهر قیمتی هست به مشی ناردنایا ولیا وفادار بمانند و سوسیالیست دیکراتهای جوان برای آنها احترام عمیق قائل بودند (ت) " (ص ۲۵۲ چه باید کرد؟)

اصل پنجم - " در ویتنام محور کار همواره مبارزه مسلحانه بوده بنابراین در اینجا هم باید اینطور باشد ! "

اولا در ویتنام در تمام طول مبارزاتش همواره مبارزه نظامی محور نبوده ، برای روشن شدن مطلب در پائین تاریخچه کوتاهی از انقلاب ویتنام که از کتاب " چگونه حزب ما مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست " نوشته رفیق ترون شین برداشته شده می آوریم :

" حزب کمونیست ویتنام در سال ۱۹۳۰ تشکیل شد ۰۰۰ و از وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور بطرز علمی ارزیابی بعمل آورد و برنامه صحیح انقلاب را تدوین نمود (ت) و انقلاب ویتنام را با گامهای مطمئن به پیش راند (ص ۴) ۰۰۰ از همان بدو تشکیل حزب یک جنبش انقلابی توده ای در سراسر کشور برپا گردید که نقطه اوج آن ایجاد شوراهای نکه تین در سالهای ۳۱- ۱۹۳۰ بود (ص ۴۵) ۰۰۰ از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ حزب در مقابل خطر فاشیسم و جنگ تجارزکارانه فاشیستی و بمنظور آمادگی برای استفاده از موقعیت مناسب (ت) و رهبری مبارزهای سخت علیه دشمن، پایه فعالیت خود را بر روی تشکیل نیروهای سیاسی توده ای (ت) قرار داد (ص ۴۶) ۰۰۰ طی جنگ دوم از آنجا که مساله قیام مسلحانه پنجو عاجلی (ت) مطرح گردیده بود حزب ما از مبارزه سیاسی به برپا نمودن مبارزه مسلحانه گذار کرد (ص ۴۷)

بطوریکه دیده میشود در ویتنام نیز در دورانی طولانی کار سیاسی محور و پایه فعالیت حزب بوده و فقط هنگامیکه تدارک قیام مسلحانه پنجو عاجلی در دستور روز قرار گرفته بود بمرحله شکل مسلحانه قهر گذار کردند .
در صفحه ۵۵ همان کتاب رفیق ترون شین تجریبات انقلاب ویتنام را جمع بندی میکند که در اینجا قسمت (۱) آنرا میآوریم :

" در جریان رشد انقلاب، مطلقاً لازم است که توده ها را به انجام مبارزات سیاسی، تحت اشکال مختلف ترغیب نمود و از این طریق آنها را پرورش داد و بسیج و متشکل نمود. باید حزب و سازمانهای سیاسی توده ای (ت) را توسعه بخشید (یک ارتش سیاسی توده ای بوجود آورد) سپس در زمان معینی بعضی اینکه شرایط اجازه دادند (ت)، اقدام به تشکیل نیروهای مسلح انقلابی خلق و برپا کردن مبارزه مسلحانه نمود . سازمانهای سیاسی توده ها، پایه نیروهای مسلح را تشکیل میدهند .
کاملاً واضح است که رفیق ترون شین هم در این نکته با سایر انقلابیون مارکسیست - لنینیست واقعی توافق نظر دارد که سازمانهای سیاسی و کار سیاسی توده ای مقدم بر کار مسلحانه است و فقط وقتی میتوان اقدام به تشکیل نیروهای مسلح انقلابی خلق و برپا کردن مبارزه مسلحانه نمود که شرایط اجازه دهد و این شرایط هم در نقل قول پیشین متوجه شدیم هنگامی آماده است که تدارک قیام در دستور روز قرار گرفته باشد .
اگر حقیقتاً ما هم در دوران رشد انقلاب قرار داریم پس مطلقاً لازم است که کار

x - آنهم مبارزه مسلحانه توده ای و گستره مسلم است - و تجربه خودمان هم نشان داده است - که اگر در شرایطی غیر از آنچه گفته شد اقدامی در این جهت صورت گیرد نه مبارزه ی مسلحانه و بلکه ترویج فردی از کار در خواهد آمد .

سیاسی توده ای نباید محور کارمان قرار گیرد و اصلا همانطور که لنین میگفت یکاری جز افشاگریهای سیاسی زنده و همه جانبه (یعنی تنها کاری که امکان نزدیک کردن نیروی ویرانگر آگاه و نیروی ویرانگر خودپوی جماعت توده را در یک کل واحد فراهم ساخت) نباید پرداخت.

از پیروزی سترگ خلق ویتنام در دین بین قو تا سال ۱۹۵۹ در ویتنام جنوبی مبارزه مسلحانه ای روی نداد. در مورد آغاز این مبارزه رفیق له دوان در صفحه ۷۰ کتاب "انقلاب ویتنام" مینویسد:

"در اواخر سال ۱۹۵۹ و اوایل سال ۱۹۶۰ رژیم ستمگر در جنوب دچار بحران عمیقی شد. دشمن گرچه هنوز در شهرهای بزرگ و کوچک قوی بود، دیگر قادر نبود (ت) که حکمرانی خود را بر مردم در مناطق روستایی اعمال نماید. دستگاه دست نشانده اداری از پایه و بخشی پس از بخش دیگر ضعیف و ناتوان شد. توده های خلق، بخصوص دهقانان، بسهم خود در تب انقلابی میسوختند و حاضر و مصمم بودند (ت) که در یک مبارزه مرگ و زندگی با دشمن درگیر شوند. شرایط برای برخیزاندن مردم روستایی و ایجاد قیامهای قسمتی (ت) و داغان کردن ضعیفترین حلقه در سیستم اداری دشمن فراهم شده بود."

من سوال میکنم آیا رژیم ستمگر ایران (هر چند در آستانه بحران عمیقی قرار دارد) دچار بحران عمیقی شده است که نتواند سلطه خود را بر قسمتی و لسو ناچیز اعمال کند؟ آیا توده های خلق ما در تب انقلابی میسوزند؟ آیا در شرایط فعلی خلق ما حاضر است در یک نبرد مرگ و زندگی با دشمن درگیر شود؟ آیا در ایران شرایط برای ایجاد قیامهای قسمتی فراهم است؟

اگر جواب منفی است - و حتما هست - پس طبیعی خواهد بود که توده ها به جنگ تن به تن میان ما و رژیم با خونسردی "کسی که انگشت به بینی کرده باشد" بنگسند.

رفیق له دوان میگوید:

"برای درگیری و پیروزی انقلاب باید موقعیت انقلابی وجود داشته باشد. یک موقعیت انقلابی محصول یک سلسله کامل از عوامل ضروری هم عینی و هم ذهنی است. باید هم در مقابل انتظار متعجلانه برای انقلاب و هم گرایش خودسرانه به میان بردن جبهه گرفت." (ص ۶۰ همان کتاب)

"هم عدم جرات در آغاز مبارزه مسلحانه هنگامی که ضرورت دارد، و هم برعکس درگیر شدن در چنین کوششی تحت شرایط نامطلوب خطای بزرگی است." (ص ۶۵ همان کتاب)

در ثانی من مایلم بدانم چه چیز باعث میشود که افراد، تجربیات مبارزات پرولتاریای جهانی را که در آثار مارکس، انگلس و لنین متبلور شده، و دارای ارزش عام است به

یکسو بیافکنند و فشار عمده را روی تجربیات ویتنام که دارای ارزش خاص میباشند متمرکز کنند؟

همه میدانیم که ویتنام کشوری بود مستعمره و نیمه فئودال، و تضادهای اصلی آن یکی تضاد بین خلق و امپریالیسمی بود که میپوشان را مورد تجاوز مستقیم قرار داده بود و دیگر تضاد بین توده های مردم (۹۰ درصدشان دهقان بودند) و مالکان اراضی بود. بنابراین می بینیم که تضادهای جامعه ویتنام و ترکیب نیروها و خلق آن زمین تا آسمان با کشور ما فرق داشته و بنابراین تجربیاتش - در موارد خاص قابل انطباق با شرایط کشور ما نیست.

اصل ششم - ما میگوئیم: "بدون اعمال قهر پیروزی در انقلاب غیر ممکن است." این یک اصل کلی و کاملاً درست است ولی از آنجا نتیجه میگیریم: "بنابراین تنها شکل مبارزه باید مبارزه مسلحانه باشد."

نتیجه گیری کاملاً نادرست است زیرا ما صحبتمان را از پیروزی انقلاب آغاز کردیم ولی از آنجا برای **تدارک** انقلاب نتیجه گرفتیم این یکی. ثانیاً اشتباه ما در آن است که "مجرد" را جانشین "مشخص" میکنیم. بدین معنا که پیروزی کلی و پیروزیهای موضعی را با هم مخلوط میکنیم، در حالیکه تجربه نشان داده که بوسیله نیروهای صرفاً سیاسی می توان پیروزیهای موضعی (امتیاز) به منظور بدست آوردن امکانات بیشتر جهت گسترش دامنه فعالیت انقلابی بدست آورد. این دو تا. ثالثاً از قهر هم درک کاملی نداریم، یکی اینکه قهر جماعتی اندک از روشنفکران را با قهر تسوده ای مخلوط میکنیم، دیگر اینکه خشونت را هم فقط خشونت نظامی میدانیم. رفیق له دو ان میگوید:

"خشونت انقلابی بمنظور سرنگون کردن طبقه حاکمه لزوماً باید خشونت انقلابی توده ای باشد." (ص ۶۴) و اضافه میکند: "ولی خشونت منحصراً بر عهده نیروهای مسلح نیست و تنها شامل مبارزه نظامی هم نمیشود، نمیتوان از نیروهای سیاسی و مبارزه سیاسی صرف نظر کرد، در صورت غفلت از نیروهای سیاسی و مبارزه سیاسی تسوده ها، موفقیت با عمل نظامی و نیروهای مسلح بدست نخواهد آمد." (ص- ۶۴ انقلاب ویتنام)

x - لنین می گفت: "جانشین کردن مجرد به جای مشخص یکی از بزرگترین و خطرناکترین اشتباهات در یک انقلاب است."

"خاتمه"

بعد از همه ی این حرفها باز ممکن است بحث درگیرد که شرایط ما با شرایط هیچ جای دیگر یکسان نیست، و بنابراین طبیعی خواهد بود که مبارزه ما هم چیزی منحصر بفرد باشد.

جواب خواهم داد اولاً این "منحصراً بفرد" را سالهاست گروههای تروتسکیست در آمریکای لاتین تجربه میکنند و تا کنون دستاوردی چیز هدر دادن نیروها که در تحلیل نهایی به نفع ضد انقلاب است و نه انقلاب نداشته اند.

ثانیاً تا آنجا که به ترور مربوط میشود همه حرفهایی که تا به اینجا از لنین ذکر شد دارای ارزش عام است و بعنوان حسن ختام نقل قول قاطعی از او می آوریم: "این نکته را نباید فراموش کرد که گروه آزادی کار ضمن حل "تئوریک" مساله ترور، تجربه انقلابی پیشین را تحلیل میکنند و از آن نتیجه عام به دست می آورند." (پاورقی ص ۷۸ چه باید کرد؟)

جای همه ی آن حرفها همین يك جمله کافی بنظر میرسد. ولی از آنجا که این مساله (ترور) در نزد ما بسیار ریشه دوانیده و استواری يك سنت را کسب کرده بود، لازم شد مساله را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار دهیم.

ثالثاً برای آنکه دیگر جای هیچگونه شبهه ای را باقی نگذاریم، فصل بعدی به نظری اجمالی بر شرایط آن دوران روسیه تزاری و مقایسه آن با شرایط ایران امروز اختصاص داده شده و بطوریکه خواهیم دید اوضاع و احوال کنونی ایران بیش از هر جای دیگر با شرایط روسیه قبل از سال ۱۹۰۵ شباهت دارد. پیوده نیست که ما در سطح جریانهای سیاسی هم با مواردی مشابه اوضاع آنروز روسیه مواجه میشوم.

x - بطوریکه ملاحظه میشود لنین روی عبارت "نتیجه عام بدست می آورد" تاکید میکند. علت هم آن بود که عدای از تروریستهای آنروز روسیه استدلال میکردند که در شرایط نوین میتوان ترور را با محتوایی نوین (تئوریک) بکاربرد. لنین در این مورد مینویسد:

"وقتی ایسکرا بسبب آنکه "ر. دثیلو" ترور را يك مساله نوا اعلام داشته بود با لحنی تمسخرآمیز از آن سخن گفت "ر. دثیلو" بخشم آمد و ایسکرا را متهم ساخت که با ادعایی برآستی تصور ناپذیر میخواید در زمینه مسایل تاکتیکی همان راه حلنی را به سازمان حزب تحمیل کند که گروهی از نویسندگان مهاجر (گروه آزادی کار) بیش از ۱۵ سال پیش آنرا عرضه داشته اند. برآستی هم که ایسکرا چقدر بر مدعا بود، چه اندازه به عنصر آگاه پر بها میداد! میگفت: "مسایل را باید قبلاً بر بنیاد تئوریک حل و فصل کرد (ت) تا سپس بتوان هم سازمان، هم حزب و هم توده ها را به صحبت آنها متقاعد ساخت!" (ص ۷۶ همان کتاب)

فصل دوم

مقایسه شرایط روسیه

قبل از انقلاب

با

ایران امروز

"در دوران تزاریسم
تا سال ۱۹۰۵ برای ما
هیچگونه "امکان
فعالیت علنی" وجود نداشت."

لنین

- "چپ‌روی" ص ۴۵۳ -

"مقایسه شرایط روسیه قبل از انقلاب اول با ایران امروز"

۱- موقعیت ضد انقلاب :

- حکومت تزاری تبلور ضد انقلاب روسیه بوده و چسبه مشخصه آن عبارت بودند از:
- الف - ماهیت طبقاتی تزارسم .
 - ب - وابستگی به امپریالیسم غرب .
 - ج - اعمال خفقان و ترور دهشتناک .
 - د - شوینیسم روسی .

"الف" - ماهیت طبقاتی تزارسم

از سال ۱۸۶۰ که اصول سرواز ملخی گردید بورژوازی با آهنگی سریعتر رویترشد نهاد و در سال ۱۸۸۲ که گروه آزادی کار تشکیل شد، به مباحثاتی که در بیسن نارد نیکها راجع به این مساله که "آیا روسیه لزوما باید مرحله سرمایه داری را طی کند یا نه؟" جریان داشت، خاتمه داده و اعلام کرد که روسیه دیگر وارد مرحله ی سرمایه داری شده و تزارسم هم چیزی نیست جز نماینده طبقه بورژوا . xx

لنین در سال ۱۸۹۴ در کتاب "دوستان خلق کیانند و . . ." نوشت:

"آنها (سوسیال دمکراتها) واقعیت استعمار را مآخذ نظریات خود قرار داده و می گویند یگانه علت ممکنه آن بورژوازی بودن سازمان جامعه روس است که مرد مرا به پرولتاریا و بورژوازی تقسیم میکند و در ماهیت طبقاتی دولت روس است که چیزی نیست بجز ارگان سیادت این بورژوازی و از اینرو یگانه راه علاج مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازیست" (ص ۱۰۹)

x - ما این مقایسه را در دو ارد و گاه انقلاب و ضد انقلاب انجام میدهم . برخلاف رفیق جزنی که سه عامل در تحلیل اوضاع اجتماعی در نظر میگرفت، نگارنده این کتاب يك عامل بیشتر نمیشناسد، و آن عبارت است از شرایط حیات مادی (روابط تولیدی، درجه رشد نیروهای مولده و . . .) که بنوبه خود در امکان و واقعیت جامعه انعکاس می یابد . xx - در اینجا لازم است يك نکته بسیار مهم توضیح داده شود و آن اینکه عده ای از رفقا ماهیت طبقاتی يك حکومت را با شکل حکومتی آن مخلوط می کنند و از اینجا سه نتایج نادرستی میرسند .

در بالا دیدیم که ماهیت طبقاتی حکومت تزاری بورژوازی بود ولی همانطور که میدانیم حزب کادت (نماینده بورژوازی - لیبرال) روس در انقلابات روسیه شرکت داشت . در مرحله انقلاب دمکراتیک سوسیال دمکراتها در عین حال که ماهیت سازشکار و مسرود کادتها را افشا میکردند، از نیروی آنها بر علیه حکومت تزاری نیز استفاده مینمودند . لنین آنها را متحدان مردم و موقت سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک میدانست . اشتباه مذکور به نظریات رسمی سازمان هم راه یافته بطوریکه در "نشریه ویژه بحسب

"ب" وابستگی به امپریالیسم غرب
 بورژوازی روس و حکومت تزاری برخلاف بورژوازی و حکومت‌های غربی دارای استقلال

بقیه پاورقی از صفحه قبل .

در روز دوازدهم " صفحه ۹ میخوانیم :

"از گروه‌های سیاسی کار پیرو حزب توده و یا پیرو مشی آن نیز که در میان معتقدین کار آرام سیاسی عده قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهند سخن نمیگوئیم . چرا که آنها اساسا بورژوازی کمپرادر ایران را دشمن نمیدانند و قصد دارند بر علیه "دیکتاتور شاه" با آنها دست اتحاد بدهند گوئی که دیکتاتور شاه را چیزی بجز ضرورت‌های مادی حفظ نظام بورژوازی وابسته به چنین قدرتی رسانده است!"

اگر این استدلال درست باشد از آنجا که چیزی بجز ضرورت‌های مادی حفظ رژیم بورژوازی روسیه نیز تزاریسم را بقدرت نرسانده بود میبایست بورژوازی در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت نمیکرد . ولی ما دیدیم که بورژوازی در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت داشت و در مراحل در تضعیف پایه های حکومت تزاری موثر واقع شد .

مناسفانه سیاست دارای منطقی است خارج از این احتجاجات ساده و یکجانبه . اگر ما همه بورژوازی ایران را در یک جوال بریزیم هرگز قادر نخواهیم بود درکی زنده و همه جانبه از جامعه خود داشته باشیم .

اگر استدلال رفیق درست میبود آنوقت نامه‌ی سرکشاده تند و تیزی را که اخیرا علی اصغر حاج سید جوادی - که از روشنفکران بورژوا - طرفدار دمکراسی غرب است - بدفتر مخصوص شاه نوشته را به چه معنی باید تعبیر کرد ؟ در این نامه که خواست تکثیر شده در سطح سازمان بمنظور ارتقاء دراکه سیاسی رقبا به بحث گذارده شود ، نویسنده به سیاست‌هایی که باعث تمرکز ثروت های افسانه ای در دست عده ای انگشت - شمار شده و همچنین رسواییهای اخیر - که با پرونده شرکت هواپیماسازی لاکهید روشد - در رابطه با رشوه خواری اولیای امور و نیز نبود هرگونه آزادبهای دمکراتیک و شکنجه زندانیهای غیرقانونی و غیره و غیره اعتراض کرده .

در آستانه تشکیل بالعاسکه رستاخیز نیز بقایای رهبر حزب ارتجاعی سابق زحمتکشان نامه سرکشاده ای بشاه نگاشته و در طی آن او را از این که سرنوشتی بسان پاپاد و پولسوس و کائانو و هایله سلاسی ها خواهد داشت هراسانده بود .

همچنین در اواخر زمستان گذشته عده ای از کاد رهای بالای حکومتی اعلامیای در تهران علیه دربار منتشر کرده بودند .

و اما خود تشکیل حزب رستاخیز هم با توجه به شایعاتیکه قبل از آن در حلقه و حوش

نبودند، تعداد زیادی از فابریکهای روسیه متعلق به سرمایه داران انگلیسی و فرانسوی بود و خود کارخانه داران روسی نیز از نظر ماشینهای کارخانه و غیره نیز سه

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مرگ عامری رئیس حزب واره مردم پخش شده بود نموداریک مرحله جدید در تشدید تضادهای درون طبقه حاکمه بود .

واقعیت اینست که رژیم نماینده آن قشر از بورژوازیست که با ماجراجوترین ، خجینخوارترین و کشیف ترین محافل امپریالیستی وابستگی دارند و از آنجا که این دستگاه سرکوب در قبال خود طبقه بورژوا دارای استقلالی چشمگیر است ، از اهرمهای قدرت خود علاوه بر سرکوب خلق برای خفه کردن هرگونه صدای اعتراضی اقتشار اپوزیسیون بورژوازی نیز استفاده میکند خواه ناخواه . ناراضی را نیز در بین آنها دامن میزند از طرف دیگر سیاست های ماجراجویانه رژیم - که باعث بهبود رفتن قسمت اعظم سرمایه های کشور میشود - و همچنین وابستگی روزافزونی به محافل امپریالیستی روزروز اقتشار بیشتری از بورژوازی را - که درجه وابستگیشان به امپریالیسم و اشتراک منافعشان با رژیم متفاوت است - از اطراف او پراکنده میکند . وظیفه ما کمونیستها آنست که همه این مظاهر ناراضی را گرد آورده و چون سیلی خروشان بر پیکر رژیم که روز بروز منفردتر و بالنتیجه متزلزل تر و ضربه پذیرتر میشود فرود آوریم .

لنین میگفت:

" پیروزی بر دشمن نیرومند تر از خود ، فقط در صورتی ممکن است که به منتهی درجه نیرو بکار برده شود و از " هر شکافی " در بین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد ، و از هرگونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروهها و اتوا اع بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی هر قدر هم که کوچک باشد ، برای بدست آوردن متفق توده ای ، حتی متفق موقت ، مسردد ، ناپایدار ، غیر قابل اعتماد و مشروط حتما با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود . (چپ روی ص ۴۷۴)

انتقاد مورد بحث انسان را بیاد انتقاد مشابهی می اندازد که اکونومیستها از لنین کرده بودند :

وقتی بین برخی از نمایندگان رستوها و حکومت تزاری اختلافاتی بروز کرد ، لنین در ایسکرا مقاله ای خطاب به آنها نوشت و در طی آن ، آنها را تشویق کرد که در انتقادات خود علیه رژیم ستمگر تزاری جسارت بیشتری نشان دهند . همین مساله را اکونومیستها پیراهن عثمان کردند و با استدلالی مشابه آنچه که ذکر آن رفت لنین را متهم کرده بودند که گویا از موضع سوسیال دمکراسی عدول کرده است !

امپریالیستهای غربی وابستگی داشتند، بویژه حکومت تزاری از نظر اقتصادی از طریق وامهای اعتباری غربیها شدیداً به آنها وابسته بود. علاوه بر اینها تزاریسم در پیمانهای نظامی داخل شده بود که بنا بر آنها میبایست ارتش ده میلیونی روسیه را که فشار مخارج آن بر کرده خلیفهای روسیه تزاری سنگینی میکرد در جنگهای احتمالی به منظور حفظ منافع امپریالیستها و دفاع از هم پیمانان بکار میگرفت، این وابستگیها بخصوص پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه فزونی نهاد.

" نتیجه مستقیم عقبماندگی اقتصادی و سیاسی روسیه این بود، که هم سرمایه داری روس و هم خود تزاریسم وابسته به سرمایه داری اروپای باختری بودند. نفت، صنایع برق و فلزشسازی در دست سرمایه خارجی بود و روسیه تزاری ناگزیر بود که تقریباً همه ماشینها و ساز و برگها را از خارج وارد کند. این وابستگی عبارت از آن وامهای اسارت آور خارجی بود که برای پرداخت بهره آنها، تزاریسم هر سال صدها میلیون منات از اهالی بیرون میکشید، این وابستگی عبارت از آن قراردادهای مخفی یا متفقین بود که تزاریسم بموجب آن قراردادهای متعهد شده بود که در صورت وقوع جنگ برای پشتیبانی متفقین و تامین سودهای فوق العاده سرمایه داران انگلیسی و فرانسوی، میلیونها سرباز روس را به جیبه امپریالیسم سوق دهد." (ص ۱۶۶ تاریخ مختصر)

" بانکداران فرانسه برای سرکشی انقلاب (۱۹۰۵) وام زیادی به تزاری دادند و قیصر آلمان بمنظور مداخله جنگی ارتشی مرکب از هزاران نفر تهیه و آماده نگه داشته بود." (ص ۱۳۶ همان کتاب)

"ج" اعمال خفقان و ترور دهشتناک

همانطور که ملاحظه شد هم از نظر ماهیت طبقاتی و هم از نظر وابستگی به امپریالیستها حکومت تزاری وجوه اشتراك انکارناپذیری با حکومت مطلقه سلطنتی ایران امروز دارد. و اما این وجوه اشتراك بهمین جا خاتمه نمییابد. مهمترین تشابه حکومت تزاری با حکومت شاه ایران اعمال خفقان و ترور دهشتانگیز و شیوه های ددمنشانه است که برای خفه کردن هرگونه صدای اعتراض بکار میبرد. وقتی نسین دیکتاتوری تزاری را با قانون فوق العاده علیه سوسیالیستها در آلمان مقایسه میکرد می نوشت:

" پرولتاریای روسیه آزمایشهای بمراتب سخت تری در پیش دارد. . . . که قانون فوق العاده ی یک کشور متکی به قانون اساسی در قیاس با آن عروسکی پیش نیست." (ص ۲۷ چه باید کرد؟)

حکومت تزاری هرگونه اعتصاب اقتصادی کارگران را به خونین‌ترین شکلی سرکوب میکرد :

" در اعتصابیکه (۱۸۹۵) در یکی از کارخانه های بافندگی یاروسلاول با شرکت ۴ هزار نفر روی داد کارگران به گلوله بسته شدند . " (ص ۲۹۱ توضیحات چه باید کرد ؟)

" مهم‌ترین اعتصابات این سالها اعتصاب فابریک مازوف در ارخوزویسا بود (سال ۱۸۸۵) که دارای ۸ هزار کارگر بود . این اعتصاب به وسیله یکی از اعضای سابق اتحادیه کارگران شمالی روس رهبری می‌شد . این اعتصاب بزور نیروهای مسلح سرکوب شده ، بیش از ۶۰۰ کارگر بازداشت شدند و دهها تن از آنان به دادگاه فراخوانده شدند . " (تاریخ مختصر ص ۸)

" در سال ۱۹۰۱ اعتصاب اول ماه مه در کارخانه های نظامی اپوخوف در پتربورگ میسدل به زد و خورد خونین بین کارگران و سپاهیان شد . تقریباً ۸۰۰ نفر از کارگران بازداشت شدند . بسیاری در زندانها گرفتار و یا به تبعیدگاههای اعمال شاقه فرستاده شدند . لیکن دفاع کارخانه اپوخوف که قهرمانانه بود در کارگران روسیه تاثیر قابل ملاحظه بخشید و باعث تولید امواج احساسات همدردی در میان کارگران شد . " (ص ۲۸ همان کتاب)

تزاریسم به کارگران اجازه تشکیل هیچگونه اتحادیه ای را نمیداد ، علاوه بر اینها تسلط زیادی هم بر اوضاع داشت و هر حرکتی در این جهت را سریعاً کشف و خنثی میکرد .

" هرگونه اتحادیه و هرگونه حوزه و محفلی ممنوع است و اعتصاب یعنی افسار عمده مبارزه اقتصادی کارگران بطور کلی چرم جنایی (و گاه حتی سیاسی) شناخته میشود . " (لنین ص ۱۶۰ چه باید کرد ؟)

در سال ۱۸۷۵ در شهر ادسا اتحادیه کارگران روسیه جنوبی تشکیل یافت ، این نخستین سازمان کارگری ۸ الی ۹ ماه وجود داشت و سپس از طرف حکومت تزاری تاروما رشد ۰۰۰ در سال ۱۸۷۸ در شهر پتربورگ اتحادیه شمالی کارگران روس تشکیل شد . ۰۰۰ شماره اعضای اتحادیه بالغ بر ۲۰۰ نفر بود و همین اندازه هم طرفدار داشت . اتحادیه بشرکت در اعتصاب آغاز نمود و رهبری آنرا بعهده گرفت . حکومت تزاری این اتحادیه را نیز داغان کرد . " (ص ۷-۹ تاریخ مختصر)

حکومت تزاری هرگونه مبارزه دانشجویی را به خونین‌ترین شکلی سرکوب میکرد . دانشجویان اعتصابی را به سربازی میفرستاد و تعداد زیادی را هم اخراج میکرد . خود لنین یکی از همین دانشجویان اخراجی بود . در طی یکی از اعتصابات دانشجویی تزاریسم بحدی خشونت نشان داد که حتی صدای بورژوازی لیبرال و اشراف زمیندار را هم در آورد . (جنبش زمستانه لیبرال)

پلیس سیاسی کنترل کاملی بر اوضاع داشت و محافل سوسیال دمکرات را خیلی سریع کشف و نابود میکرد. در اوایل دهه ۱۹۰۰ عمر متوسط محافل سوسیال دمکرات ۶ - ۴ ماه بود :

" در سال ۱۸۹۵ در پتربورگ، نین همه محافل سوسیال دمکرات را (که عده آنها تقریباً ۲۰ میرسید) در اتحادیه مبارزه برای آزادی کارگر متحد ساخت (ص ۲۲) ۰۰۰ در پائیز همان سال نین ورقه ای خطاب به کارگران و زنان کارگر فابریک تورتون کسه اعتصاب کرده بودند نوشت (ص ۲۲) ۰۰۰ در ماه دسامبر همان سال حکومت تزاری نین را بازداشت کرد." (ص ۲۴ تاریخ مختصر)

نین مدت ۵ سال در زندان و سپس تبعید گاه سیبری بسر برد در تبعید بعلمت شرایط سخت یکی از همسرمان نین به بیماری سل درگذشت.

در سال ۱۸۹۶ در موقع اعتصابات تابستانی گروههای سوسیال دمکرات فعالیتها را تشدید کردند اما :

" دیری نگذشت که (تزاریسم) با وضع جدید مبارزه دساز شد، و توانست دسته‌ها سرایا مجهری از خرابکاران و جاسوسان و ژاندارم های خود را در نقاط لازم مستقر سازد و به هجوم بپردازد. همچو آنها آنچنان بی اندرپی بود و چنان تعداد بزرگی از افراد را در بر میگرفت و محفل های محلی را چنان پاک می روفت که توده کارگر بتمام معنی همه رهبران (ت) خود را از دست داد." (ص ۱۴۸ چه باید کرد؟) نین برای آنکه درک روشنی از اوضاع انقلابیون آنزمان را بدست دهد در کتاب " چه باید کرد؟" قسمتی از گزارش "ب- و" را که در مجله "رودیلو" چاپ شده بود می آورد :

" اعتصابهای زیادی روی می دهد بی آنکه سازمانهای انقلابی در آنها تاثیر جدی و مستقیم داشته باشند ۰۰۰ کمبود شینامه های تبلیغاتی و نشریات غیر مجاز محسوس است. محفل های کارگری بدون مبلغ مانده اند ۰۰۰ خلاصه رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمانهای انقلابی سبقت دارد ۰۰۰ مبلغ جوانی که با شرایط کار در یک کارخانه و بالنتیجه با شرایط تبلیغ در این کارخانه آشنا نیست و از اصول پنهانکاری اطلاع ندارد و فقط نظریات عمومی سوسیال دمکراسی را فرا گرفته است، پیش از ۴ ۵ ۶ ماه نمیتواند کار کند. سپس بازداشت در انتظارش خواهد بود که چه بجا نار و مار شدن تمام سازمان و یا دست کم بخشهایی (ت) از آنرا در پی خواهد داشت." (ص ۱۴۹)

پلیس تزاری برای پندام انداختن سازمانها و وارد آوردن ضربات مهلك بر بیکر جنبش از شیوه های ساواک شاه نیز استفاده میکرد :

" بدلیل روشن تقریباً همه ی فعالین عمده ی جنبش را که از همان دوران دانشجو اسم در کرده بودند، میشناخت و برای دستگیری آنها در انتظار فرارسیدن لحظه

مناسب بود . . . و عسدا همیشه چند تن از کسانی که برایش شناخته شده بودند بعنوان "انبردست آزاد میگذاشت" (ص ۱۴۷ همان کتاب).

تسلط پلیس سیاسی بحدی بود که کمیته مرکزی منتخب کنگره اول حزب چند روز پس از انتخاب بازداشت شد . بعضی از رفقا وقتی میشوند "سوسیال دمکراتها کنگره تشکیل دادند" فکر میکنند شرایط روسیه دمکراتیک بوده در حالیکه :
"در نخستین کنگره ی حزب سوسیال دمکرات روسیه فقط ۹ نفر (ت) شرکت کردند . لنین در کنگره نبود ، زیرا در آنوقت در سیبری بحال تبعید بسر میرید . کمیته مرکزی حزب که در کنگره انتخاب گردید بزودی بازداشت شد . " (ص ۲۹ تاریخ مختصر) وقتی لنین از تبعید برگشت بخارجه رفت تا در آنجا ایسکرا را منتشر کند زیرا :
"بعثت پیگرد پلیس تا سیس چنین روزنامه ای در روسیه تزاری غیر ممکن بود . پس از یکی دو ماه از طرف کارآگاهان تزاری کشف و از بین برده میشد (ت) از اینسو لنین تصمیم گرفت روزنامه را در خارجه چاپ کند . در آنجا روزنامه با کاغذ نازک و محکمی به طبع می رسید و مخفیانه به روسیه فرستاده میشد . برخی از شماره های ایسکرا در مطبعه های مخفی در باکو ، کیشیف و در سیبری دوباره بچاپ میرسید . " (ص ۳۳ تاریخ مختصر)

البته تزاریسم در زمانی محدود (تا وقتیکه خطر مارکسیسم را حس نکرده بود) بمنظور مبارزه با شوروی ناردنیکها که برای او بمنزله خطر بالفعل بوده و هرآن امکان داشت یکی از افراد او را مورد تهاجم قرار دهند ، اجازه داده بود در مطبوعات مجاز تحت سانسور در مورد اصول عام مارکسیستی و آنهم بشیوه ی تحریف شده بسوسيله آقایان استوره ها و پروکوپویچ ها - که ماهیتا بورژوا لیبرال^x بودند - مطالبی نگاشته شود . اما این بهیچوجه دال بر آزادی اشاعه مارکسیسم نبود . در کشور ما نیز تعداد قابل توجهی کتاب در زمینه ادبیات سوسیالیستی و اصول عام مارکسیسم چاپ و منتشر شده است . بعضی از آنها کتب ارزنده ای هستند . در زمینه ادبیات (آثار گورکی) ، اقتصاد (اصول علم اقتصاد نیکیتین) ماتریالیسم تاریخی (آثار آکادمیسینهای شوروی) ، و حتی فلسفه (شناخت و مقوله های فلسفی) .

حتی در زمان مارکسیسم مجاز مارکسیستهای واقعی تحت پیگرد بودند .
"نخستین دسته مارکسیستی در سال ۱۸۸۲ پدید آمد . این دسته "آزادی کار" بود که آنرا پلخانف در خارجه ، در ژنو تشکیل داده بود . پلخانف نظر به فعالیت انقلابی مورد پیگرد حکومت تزاری واقع شده و ناگزیر در آنجا سکونت گزیده بود . . . این دسته آثار مارکسیستی را ترجمه و در خارجه چاپ کرده و مخفیانه در روسیه انتشار میداد ."

کتاب مارکسیستی واقعی اجازه انتشار نداشت . يك نمونه اش را در بالا دیدیم
x- باید توجه داشت که بعد ها مارکسیستهای مجاز به حزب بورژوا لیبرال روسیه (کادت) پیوستند .

(آثاری را که گروه آزادی کار ترجمه میکرد در روسیه مخفیانه منتشر میشد) - وقتسی میخائیلوفسکی (۸) در مورد کتاب آنتی د ورینگ انگلس دست بتحریف آشکار زده و از اینطریق دلایلی بر رد تئوری مارکسیستی آورده بود لنین نوشت :
" این خطری ندارد چه یقینا سانسور اجازه انتشار ترجمه ی آن کتاب (آنتی د ورینگ) را نخواهد داد " (ص ۳۰ دوستان خلق کیانند ۰۰۰)

بخصوص درباره استراتژی و تاکتیک کمونیستها در مطبوعات مجاز بهیچ وجه چیزی نمیشد نوشت . وقتی همین آقای میخائیلوفسکی تاکتیک انترناسیونال کمونیستی را مورد تسخر قرار داده بود لنین گفت :
" چطور میتوان نام کثافتکاری روی این کار نگذاشت ؟ بخصوص اگر در نظر گرفته شود که دفاع علنی از آینده و تاکتیک انترناسیونال در روسیه مجاز نیست " (همان کتاب) و یا :

" هر کس میفهمد که راجع به فعالیت سوسیالیستها و مبلغین در بین کارگران نمیتوان در مطبوعات مجاز ما از روی صدق و صفا بحث کرد ، و تنها کاریکه ممکن است مطبوعات شرافتمند تحت سانسور انجام دهند اینست که با نزاکت خاموش باشند " (ص ۱۱۰ همان کتاب)

حکومت تزاری مثل دیکتاتوری شاه فقط به سوسیالیستها سخت نمیکرفت، بلکه هر نوع فعالیت اجتماعی مستقل را سرکوب میکرد لنین مینوسد :
" کیست نداند که در زمان کنونی یعنی وقتیکه فعالیت اجتماعی نه فقط سوسیالیستی آن، بلکه هر فعالیتی که حتی اندکی (ت) مستقل و شرافتمندانه باشد ، باعث تعقیب سیاسی میگردد ؟ (ص ۱۱۲ همان کتاب)
این اعمال فشار و خفقان در زمان ارتجاع استولپیننی ابعادی بمراتب وحشتناکتر گرفت :

" پس از انحلال دوامی دومی دولتی ، تزاریسم با جدیت تمام به تار و مار کردن سازمانها سیاسی و اقتصادی پرولتاریا اقدام نمود . زندانهای اعمال شاقه ، قسلاخ و تبعیدگاهها از انقلابیون پر شد . انقلابیون را در زندانها وحشیانه کتک میزدند . شکنجه و عذاب میدادند . ترور باندسیاه^x با تمام قوه خود فراروایی میکرد ، استولپینن وزیر تزار کشور را از چوهای دار پوشاند . چندین هزار نفر از انقلابیون اعدام شدند " (ص ۱۴۳ تاریخ مختصر)

اینها شرایط دمکراتیکی!!^x که ما ، لنینیستهای خلاق اینهمه در بحشهای "علمی"مان

x- باندسیاه یا چرنی سوتنی دستجات و احزاب زمینداران و بورژوازی بزرگ بودند .

xx - وبه روایس دیگر " نیمه دمکراتیکی " .

درباره‌ی آن داد سخن میدهم - بود که لنین قوانین عام خود را بر پایه آنها تدوین کرد - بیچاره لنین !

"د" شونیسم روسی

همانطور که میدانیم روسیه نیز مانند ایران کشوری کثیرالمله بود، که خلقهای مختلف آن در درجات نابرابری - از نظر تکامل اقتصادی و رشد اتنیک^x قرار داشتند. تزاریسیم هیچگونه حقی برای خلقهای غیر روس قائل نبود و روسیه همانطور که استالین میگفت حقیقتاً زندان ملل بود. درباره‌ی این ویژگی حکومت تزار در کتاب تاریخ مختصر حزب بلشویک میخوانیم :

"کلیه امور ادارات و دادگاهها بزبان روسی انجام میشد. طبع و نشر روزنامه ها و چاپ کتب بزبانهای ملی و همچنین آموزش بزبان مادری در آموزشگاهها ممنوع بود. حکومت تزاری میکوشید تا از هرگونه تجلی فرهنگ ملی جلوگیری نماید و سیاست روسی کردن اجباری ملل غیر روس را عملی میکرد. تزاریسیم همچون دژخیم و مامور شکنجه ملل غیر روس خود نمایی می کرد." (ص ۳)

۲ - موقعیت انقلاب

از آنجا که در مورد سیستم حکومتی ایران همه رفقها آگاهی کافی دارند در قسمت پیشین فقط ویژگیهای حکومت تزاری ذکر شد و مقایسه آیند و بعهدده‌ی خود رفقها محول گردید ولی در قسمت آتی در نظر است جایجا وضع ایران یا روسیه مقایسه شود. مخالفین تزاریسیم را کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر و بورژوازی لیبرال تشکیل میدادند. بورژوازی دارای موضعی متزلزل و ناپایدار بوده و مرتب بین انقلاب و ضد انقلاب نوسان میکرد.

پس از لغو اصول سرواژ پروسه قطعی شدن و تجزیه دهقانان بد و قشر دهقانان بی چیز و بورژوازی روستا (کولاک) آغاز شده و مرتباً تسریع میشد. بسیاری از دهقانان بی چیز راهی شهرها شده باردوی ذخیره‌ی کار میبویستند.

در ایران این پروسه با سرعتی بیشتر در حال انجام بوده ولی برخلاف روسیه تزاری در اینجا بورژوازی روستا بسیار ضعیف است و اگر تزاریسیم جهت یافتن پایگاه در روستا (خصوصاً پس از انقلاب ۱۹۰۵ که روستائیان از "شاه بابا" سلب اعتماد کرده بودند) برنامه هایسی بفتح کولاکها اجرا کرد، رژیم ایران برنامه وسیعی را بمنظور بی خانمان کردن همه‌ی روستائیان پیاده میکند. عده‌ی کککهای پخش کشاورزی بشرکتهای کشت

x - منظور از رشد اتنیک (نژادی) بررسی تکامل جامعه از جهت تبدیل آن از طایفیه به قبیله، از قبیله به اتحاد قبایل، از اتحاد قبایل به قوم و از قوم به ملت است.

و صنعت و مجتمع های دامداری و غیره یعنی به بویژوی انحصارگر اختصاص یافته است.

آهنگ رشد انحصارات امپریالیستی در ایران بمراتب سریعتر از روسیه تزاری است ، بنابراین طبیعی خواهد بود که خرده بویژوی ایران از این ناحیه فشار بیشتری را متحمل شده و صدمات بیشتری میبند .

از نظر کمی نسبت پرولتاریا به کل جمعیت شاغل در ایران بیش از روسیه تزاری است ؛ در آن موقع در روسیه ده میلیون نفر داخل در روابط کارمزدوری بودند . در ایران امروز مطابق برآورد سال ۵۴ (که بر مبنای آمار سال ۵۱ محاسبه شده) از ۸ / ۸ میلیون جمعیت شاغل ، پنج میلیون نفر را کارگران تشکیل میدهند . البته از جمعیت شاغل آن زمان روسیه اطلاع دقیقی نداریم ولی میتوان تخمین زد که از چهار برابر ایران بیشتر بوده (جمعیت اتحاد جماهیر شوروی در حال حاضر ۲۵۰ میلیون نفر است و از زمان انقلاب تاکنون ۹۰ میلیون نفر افزایش داشته جمعیت ایران حدود سی میلیون نفر است) . از ده میلیون پرولتر روسیه در سال ۱۹۰۰ حدود ۲ / ۷ میلیون نفر در فابریک و کارخانه های بزرگ و صنایع معدنی و راه آهن اشتغال داشتند ، من آماري از تعداد پرولتاریای صنعتی کشورمان در اختیار نداشتم ولی مطابق آمار سال ۵۱ در ایران يك میلیون کارگر ساده ، ۲ / ۷ میلیون کارگر ماهر ، ۴۴۰ هزار استادکار و ۸۷ هزار تکنیسین عالی وجود داشته است .

آهنگ رشد صنایع و احتیاج به نیروی کار بر آهنگ رشد دهقانان و خرده بویژوهای آواره پیشی گرفته و اکنون صنایع ایران با کمبود شدید کارگر مواجهند ، اخیرا حتی اقدام به استخدام کارگر در خیابانها و جمع آوری بیکاران آشکار و پنهان کرده اند . پرولتاریای ایران اندک اندک از خواب بزمیخیزد ، دامنه اعتصابات خود بخودی با ریتی مسوزون در حال گسترش است به مقایسه زیر توجه کنید :

در روسیه در فاصله ی سالهای (۱۸۸۶ - ۱۸۸۱) ۴۸ اعتصاب کارگری روی داد که در آن ۸۰ هزار کارگر شرکت کردند ، این رقم در طی سالهای (۱۸۸۹ - ۱۸۸۵) به ۲۲۱ هزار رسید .

x - با وجود تورم فوق العاده سالهای اخیر رژیم بطور مصنوعی قیمت محصولات کشاورزی را که توسط کشاورزان و خرده مالکان تولید میشود در سطح چند سال قبل ثابت نگاه داشته است . گندم را که پانزده سال پیش بطور متوسط کیلویی ۶ ریال بوده ، دولت اکنون کیلویی ۱۰ ریال میخرد ، تازه خرید را هم هنگامی شروع میکنند که همه ی کشاورزان محصولاتشان را با قیمتی کمتر در بازار آزاد بواسطه ها فروخته اند . در این زمینه سلب مالکیت های موضعی را که روز بروز دامنه گسترده تری میگیرند نیز باید اضافه کرد .

در ایران مطابق سخنرانی وزیر کار که در قیام کارگر شماره ۲ درج شده بود در طی سالهای ۴۹- ۴۸ و اعتصاب ۵۰- ۴۹، ۱۲ اعتصاب و سال ۵۱- ۵۰، ۴، ۲۰ اعتصاب و در سال ۵۲- ۵۱ نزدیک به ۵۰ اعتصاب روی داده .

از تعداد اعتصابهای بین سالهای ۵۲ تا ۵۵ اطلاعی ندارم ولی اعتصابات بسیار اسال نشان داد که دامنه اعتصابات کارگری همچنان در حال گسترش است . اگر ما ۵۰ اعتصاب سال ۵۲- ۵۱ را با متوسط اعتصابهای روسیه در فاصله سالهای (۸۹- ۸۶) که ۳۳^x اعتصاب در سال است مقایسه کنیم به اعتلای جنبش خودپوی کارگران ایران بیشتر واقف خواهیم شد .

توده کارگران روسیه همانند کارگران ایران در ناآگاهی بسر میبردند ، بطوریکه در سال ۱۹۰۵ اکثر آنها بدنال کشیش گابون و ژاندارم زواتوف میرفتند در کتاب تاریخ مختصر می خوانیم :

" قسمت اعظم کارگران (سال ۱۹۰۵) هنوز باور داشتند که تزار به آنها کمک خواهد کرد . " (ص ۸۲)

این تصور واهی علیرغم تبلیغات شدید بلشویکها چه در شبنامه ها و چه در مجالس کارگری - که پلیس سیاسی تزار به منظور کشف عناصر انقلابی و کنترل جنبش خودبخودی بر پا داشته و بلشویکها مخفیانه عناصر خود را در آنها نفوذ داده بودند - همچنان با برجا ماندن . به طوریکه توده کارگران پتربورگ از زن و مرد کودک در نهم ژانویه ۱۹۰۵ (یکشنبه خونین) برای خواهش و التماس بدرگاه تزار بطرف کاخ زمستانی راه افتادند . اما حمله ژاندارمها آنها را از خواب بیدار کرد ، در این یورش بیش از هزار کارگر کشته و در برابر این رقم زخمی شدند . در همانحال بلشویکها درسهای گرانبهای در مورد ماهیت طبقاتی تزارسم و تضاد آشتی ناپذیرش با پرولتاریا به کارگران میدادند . شب همانروز کارگران در خیابانهای پتربورگ سنگسار بندی کردند .

یکی دیگر از ویژگیهای جبهه انقلاب روسیه در فداکاری و جانپازی و انرژی انقلابی عظیم نیروهای آگاه و دانشجویان بود که ما هم از این نظر سرمایه زیادی داریم علیرغم سرکوب شدید و دستگیریهای دسته جمعی و قتل و کشتارهای وحشیانه ، این چشمه همچنان میجوشد و ریز بروز تعداد بیشتری را بعیدان پیکار میفرستد . همینطور از خصوصیات نیروهای آگاه روسی تلون و رنگارنگی آنها بود ، از احزاب ترودویک و سوسیال انقلابیها گرفته تا دستجات مختلف ، اکونومیست و تروریست و

x- تعداد متوسط شرکت کنندگان در هر اعتصاب را از روی اعتصابات سالهای (۸۱- ۸۶) محاسبه کرده ($\frac{80}{\text{هزار}}$) و از روی آن تعداد اعتصابهای سالهای (۸۵- ۸۹) را بدست می آوریم : $\frac{80}{48} = 122$ هزار - ۲۲۱ هزار - تعداد اعتصابهای سالهای ۸۹- ۸۵ $\frac{122}{4} = 23$ - تعداد متوسط در هر سال

اکنونیست - تروریست و نیز بلشویک که هر کدام جداگانه خودشان را نمایند و واقعی پرولتاریا میدانستند زیرا که دیگر در اوایل قرن حاضر نقش انقلابی پرولتاریای روسیه برای همه روشن شده بود .

این ویژگی در ایران نیز عینا وجود دارد ، از گروههای مذهبی مثل مجاهدین قدیمی و ابادر و مسهدیون گرفته تا طیف رنگارنگ مارکسیست ها و مارکسیست نماها ، همگی خود را پشتیبان طبقه کارگر و یگانه نماینده بالقوه او میدانند . فقط انقلاب بهر کدام بیاد خواهد داد که جای واقعی کجاست . انقلابی نه چندان دور که با شامه ای متوسط فرا رسیدنش را میتوان تشخیص داد ، انقلابیکه هم اکنون انوار طلایی رنگش در افق کشورمان بچشم میزند ، نمودار این انوار هم نه شور و شوقهای روشنفکران و بلکه گامهای آهسته ولی موزون و استوار پرولتاریاست ، گام هایی که پیش و پیش از هر چیز طلب میکنند که ما در کار تبلیغات و سازماندهی

مجبرب باشیم :
 "رفقا! آفتاب دارد بالا می آید ، باید بفکر ساختن کلید برای گشودن زنجیرها بود."

"مؤخره"

برای تحکیم یک جریان خود بخودی که طبیعتا در مقابل قوانین عینی و علمی تاب مقاومت نخواهد داشت همواره سیستمی از اصول اعتقادی ، پیشداوریها ، فرضیه ها بی پایه و پند های نامرئی لازم است که همانند تار عنکبوتی ذهن روشنفکر را در چنبره خود زندانی کنند .

در مورد ایدئولوژی سازمان ما قبلا تعدادی از این اصول را برشمردیم و بطلان آنها را ثابت کردیم . اما در شرایطی که تجربه تاریخی هر تجدید نظری را در مارکسیسم - لنینیسم محکوم نموده است ، برای تجدید نظر کردن شیوه های ظرفیتسری لازم آمده و یکی از مهمترین این شیوه ها با اصطلاح "انطباق خلاق" این اصول است ، آنها انطباقیکه با هیچ وصله ای نمیتوان آنرا به اصول واقعی مارکسیسم - لنینیسم چسباند .

برای تحریفات آشکار در مارکسیسم - لنینیسم لازم است خودیه قبولانیم که این قوانین در شرایطی کاملا متفاوت با شرایط ما تدوین شده اند (حتی اگر عام باشند) و بنابراین انطباق خلاق این قوانین با شرایط " بسیار خود ویژه " ما نفسی کامل آن قوانین است .

نگارنده تا اینجا بکرات خاطر نشان کرده که اصول لنینی تبلیغ و ترویج دارای ارزش عام بوده و هیچ گریزی از آنها نیست و بطریق تعالیش از آنجا که این

x- نقل بمعنی از سخنرانی سیاوش کسرای شاعر مردمی در آمفی تئاتر دانشکده فنی تحت عنوان " در تمام طول شب"

افسانه نیمه دمکراتیک !! بودن روسیه استواری يك سنت را كسب كرده مجبور شد حقایق روشن و واضح و ابتدایی تاریخی را در يك كتاب تحلیلی تکرار کند .

در کلیه آثار تئوریک سازمان فقط در دومورد سعی شده احتجاجاتی برای اثبات این ادعای بی پایه بعمل آید . ما در فصل پیش مورد اول را که مربوط به کتاب " مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک " است بررسی کردیم و نشان دادیم که آن استدلال بیش از هر چیز بگفته ی معروف " لاتقرب الصلوه " ^x شباهت دارد . و اکنون نظری گذرا بعهود دوم که در کتاب " اعدام انقلابی ... " آمده میاندازیم و تحلیل مفصل این استدلال را به بررسی کامل کتاب مزبور موکل میکنیم .

" اگر در شرایط ۱۹۱۲ روسیه ، مبارزه ی آشکار و کار توده ای ، انتشار روزنامه یومیه علنی و تبلیغ و ترویج وسیع در میان توده ها از این طریق بود ، در شرایط امروز جامعه ما ، مبارزه ی آشکار و کار توده های ، تبلیغ مسلحانه است . " (ص ۱۳)

در اینجا نگوییم تحریف عسدی بدون شك عوامفریبی صادقانه ای بچشم میخورد . اولاً چرا از سال ۱۹۱۲ سخن بمیان می آید ولی نحوه ی تبلیغ و ترویج بلشویکیها در سالهای قبل از انقلاب ۱۹۰۵ که ما در صفحات پیشین شباهت بسیار زیاد شرایط آن زمان روسیه را با ایران امروز مفصلاً شرح دادیم مسکوت گذارده میشود ؟

در ثانی بلشویسم در دورانی طولانی با شرایطی متحول - که خود ناشی از تقابل نیروهای انقلاب و ضد انقلاب و میزان توانایی هر کدام بود - روبرو شد . و در تمام طول این دوران لنین در اصول کار توده ای مورد نظر خود (افشاگریهای سیاسی) کوچکترین تجدید نظری نکرد . بنابراین اگر نشان داده شود که حتی یکسال از این دوران شرایط روسیه دیکتاتوری مطلق بوده ، انطباق پذیری آن اصول با شرایط ایران نیز ثابت میگردد . ولی برعکس هرگاه معلوم شود که در مدتی ولو طولانی (در صورتیکه چنین چیزی صحیح نیست) در روسیه شرایط دمکراتیک یا نیمه دمکراتیک وجود داشته صحت این اصل لنینی نقض نخواهد شد .

x - هنگام مستی " نماز نگزارید " (قرآن)

عده ای از مومنین برای توجیه شانه خالی کردن خود از انجام فرایض مذهبی در نص صریح قرآن تحریف وارد کرده از جمله فوق فقط " لاتقرب الصلوه " را برمیگزینند .

فصل سوم

بررسی کتاب

« چگونه مبارزه مسلحانه

توانای میشود؟ »

« تا کامیابی مؤقت نیم

بد بختی بود ... ولسی

هنگامیکه ۱۰۰۰ ارگانهای مطبوعاتی

سوسیال دمکرات پدید

آمدند که حاضر شدند

تقصان را به پایه فضیلت

برسانند و حتی کوشیدند

تا به چاکری و جبهه سایی

خویش را بر او برپا

خود بخودی حمل تئوریک

بد هند ، این نیم بد -

بختی به بد بختی تمام

عیار بدل شد . »

لنین

- « چه باید کرد؟ » ص ۴۶ -

من در دو فصل پیش تئوری بظاهر جدید و در اصل قدیمی تبلیغ مسلحانه را مورد انتقاد قرار دادم و اکنون بمنظور تحلیل مشخصتر آنچه گفته شد به بررسی کتاب "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای میشود؟" می‌پردازیم.

انتخاب این کتاب اولاً بدانجهت صورت گرفت که ما در نشریه نبرد خلق شماره ۶۶ گفته ایم: "آثار رفیق جزینی انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ایران است و بنابراین من بخود اجازه میدهم این کتاب را به مشابه نظر رسمی سازمان تلقی کنم." ثانیاً بدلیل اعتقاد آمیخته به تعصبی است که اکثریت رفقا نسبت بمطالب این کتاب دارند و ثالثاً باین دلیل که تئوری تبلیغ مسلحانه در هیچ کتاب دیگری اینطور جامع مورد بحث قرار نگرفته و بنابراین من میتوانستم از جواب مختلف با مساله برخوردار کنم. وجه مشخصه این کتاب التقاطی بودن آنست، بدین معنی که با وجود تأکید مطلق رفیق روی تئوری مارکسیستی - لنینیستی آنجا‌هایی که خود به نتیجه گیری پرداخته و احکامی صادر میکند بیش از حد از مارکسیسم - لنینیسم فاصله میگیرد و بسبب تئوریهای ماقبل سوسیال دموکراسی عقب میرود.

وزگی دیگر کتاب در هم ریختگی مطالب و نبود يك انسجام منطقی در روال طرح مسایل است. بطوریکه انسان در موقع بررسی آن بقول لنین يك نوع دشواری ناشی از وفور حس میکند. مطالب فسد و نقیض زیادی روی هم ریخته شده و سرانجام نتایجی گرفته میشود که با هیچکدام ارتباط دقیقی ندارد.

باید توجه داشت که نظریات ماقبل مارکسیستی بعد از پیدایش مارکسیسم، بارها و بارها به نقاب مارکسیستی تجدید حیات یافته‌اند و هر بار که در هم کشیده شده‌اند و هر چه مارکسیسم در عمل درستی خود را بیشتر به اثبات رسانده، نقاب این نظریات ضخیم تر و شناختن آنها مشکلتر شده است. اما بهر حال این شناخت غیرممکن نیست زیرا که هسته این نظریات همانست که قبلاً بود و علیرغم تأکیدات زیادی که در اینگونه آثار بر نقش توده‌ها و غیره میشود، در هنگام تحلیل مسایل مشخص ماهیت واقعی این نظریات آشکار میگردد. و این ماهیت هم همان اعتقاد به تئوری ناردنیکسی "تهرمانان فعال و عوام الناس غیرفعال که در انتظار هنرنمایی آنها هستند" میباشد.

کسی که تسرور فردی را بعنوان يك سیستم مبارزه مباح میدانند و نه تنها مباح میدانند بلکه آنها محور کار اعلام میکنند بطور جبری در تئوری هم - علیرغم تمایلات صادقانه اش به حفظ مواضع مارکسیستی - به نتایج زیر خواهد رسید:

الف - کم بها دادن به تئوری و دچار شدن به امپریسم.

ب - کم بها دادن به توده‌ها و بطور کلی عدم توانایی درک نقش واقعی پشاه‌سنگ.

ج - بدگرایش به اکسونومیسم.

این نتایج همانطور که ذکر شد جبری هستند و حال دلایل آنرا ذکر می کنیم:

۱- بطور کلی همانطور که در فصل اول دیدیم کمرش در مقابل جنبش خود پسو، حال چه کمرش در مقابل جنبش خود پوی کارگران باشد و چه کمرش در مقابل پسویه خود بخودی روشنفکران برآشفته خود، نتیجه درک محدود از وظایف کمونیستها و به بیانی دیگر نتیجه ضعف تئوریک است. یعنی وقتی ما از درک مکانیسم جریانیکه بطور خود بخودی در مقابل ما جریان دارد عاجز ماندیم، طبیعی خواهد بود که در مقابل آن تسلیم شویم. اما بمحض اینکه شخص خود به موضع تروریسم گروید، بطور متقابل این واقعه خود عاملی میشود در جهت معانعت فرد از آموزش عمیق تئوریک و این طبیعی خواهد بود زیرا از نظر روانشناسی برای آنکه انسان از عذاب وجدان رهایی یافته و به آرامش روحی دست یابد، لازم و ضروری است که هستی خویش را توجیه کند. و خصوصاً اگر این شخصیک انقلابی باشد باید عمل خود را مفید بحال انقلاب بیانگارد. حال اگر شخصی فرضی ما به ترور متوسل شده باشد، از آنجا که در کلیه آثار مارکسیستی دلایل محکمی دال بر موثر نبودن و نه تنها موثر نبودن بلکه مضر بودن ترور بحال انقلاب وجود دارد، این شخص خواه ناخواه قادر نخواهد بود هسته نظریات مارکسیستی را درک کند و از آنهم بیشتر حتی نسبت به تئوری بسندین خواهد شد.

۲- شخصی که به ترور فردی متوسل میشود، در عمل برای پیشاهنگ نقشی همانند انقلابیون قرن نوزدهم قایل شده و از درک نقش واقعی و سوسیال دمکراتیک پیشاهنگ که همان رهبری سیاسی "توده های که خود بخود به مبارزه جلیب میشوند" است، عاجز خواهد ماند و از آن جا که با نیروی اندک خود به مبارزه تن بستن با رژیم پرداخته خواه ناخواه به توده ها کم بها خواهد داد. و هر چند در حرف خلاف آنرا ادعا کند ولی از آنجا که در عمل بچنین سرنوشتی تن در داده تناقض در گفتارش پیدا خواهد شد.

۳- همانطور که در فصل پیش گفتیم بعلمت پایه مشترک اکونومیسم و تروریسم، این دو جریان در مقابل یکدیگر تاب مقاومت نداشته در موارد بسیاری با هم تلاقی میکنند.

قبلاً در مورد روسیه دیدیم که "رابوچییه دئیلو" که اکونومیست بود، نتوانست در مقابل تروریسم مقاومت کند و بالعکس "سوابودا" که تروریست بود نتوانست در برابر اکونومیسم استواری از خود نشان دهد. این جریان همچنان ادامه یافت تا سرانجام در سالهای بعد از انقلاب ۱۹۰۵ این یگانگی اپورتونیسم چپ و راست در دسته بندی ماه اوت (۹) بصورت وحدت انزویستها (۱۰) با منشویکها تجلی یافت.^x

x- لازم به تذکر است که ما نتایج تروریسم را فقط بخاطر ساده کردن بررسی موضوع فهرست بندی کردیم و گرنه مسلم است که این نتایج سه گانه دارای یک ریشه مشترک بوده و پایکدیگر وحدت دیالکتیکی دارند.

حال به بررسی این نتایج ناگزیر سه گانه در کتاب رفیق جزئی می پردازیم و در پایان فصل
بذکر اشتباهات ریز و درشت دیگر که بطور مشخص یا یکی از نتایج فوق الذکر ارتباط نداشته ولی
بهر حال از نتایج پذیرش ترور عنوان یک سیستم مبارزه است پرداخته خواهد شد .
الف - کم بهادادن به تئوری علمی و دچار شدن به امریسم
باز هم تکرار میکنیم که رفیق جزئی بارها و بارها بر ضرورت تئوری و اهمیت
مارکسیسم - لنینیسم تاکید میکند ، اما این مساله بهیچوجه نباید باعث شود که ما
اشتباهات امریستی کتاب را نادیده بگیریم ، زیرا که در موقع تحلیل مسائل آنچه
عمل میکند همین اشتباهات است و نه آن جملات مارکسیستی که از محتوی خالی شده
و به پوسته ای برای پوشش این نظریات نادرست بدل گردیده اند .
رفیق مینویسد :

" برای ما نه رسیدن از عمل ، نه رسیدن از ارتکاب خطاهای احتمالی و پسا
صد اقت و جسارت در صدد دگرگون ساختن شرایط برآمدن کافیست (ت) تا امکان
دست یافتن به مشی کاملاً صحیح را برای ما فراهم کند " (ص ۳)
هر مارکسیست اندک آگاهی بخوشی گوشش به این بیانات امریستی آشناست . البته
" نه رسیدن از عمل " ... " برای دست یافتن به مشی کاملاً درست لازم است اما
بهیچوجه کافی نیست . آنچه که از عمل بسیار محدود ما بینهایت مهمتر است ،
تجربیات تاریخی پرولتاریای جهانی است که در آثار آموزگارگان کبیر ما تبلور یافته اند .
اگر حقیقتاً " نه رسیدن از عمل و ... " برای دست یافتن به مشی کاملاً صحیح
کافی بود ، آنوقت بی تردید پراتیسینهایمانند انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته
روسیه و یا بلانکیستها (۱۱) که در کمون پاریس شرکت کرده بودند و همینطور طرفداران
باکونین (۱۲) که با پراتیک کور خود آنها به مبارزات پرولتاریا لطمه زدند ، میایست
به مشی کاملاً صحیح دست مییافتند . اگر قضاوت رفیق درست بود می ایست
پراتیسینهای اوایل قرن حاضر روسیه یعنی تروریهتهای گروه سوابودا که به
جسورانه ترین و جانبا زانه ترین عملیات دست میزدند ، و همینطور اکونومیستهایی که
در مبارزات اقتصادی کارگران شرکت کرده و با بیگیری درصد دادن خصلت
سیاسی به همان مبارزه اقتصادی بودند میایست به مشی کاملاً صحیح دست مییافتند .
و اگر تجربه نشان داد که آنها از طریق فقط پراتیک نتوانستند به مشی کاملاً صحیح
دست یابند ، بنا بر این باید قبول کنیم که قضاوت رفیق کاملاً ناصحیح است .
در آنزمان در روسیه هم پراتیسینها که میخواستند با تکیه بر (فقط) عمل به مشی
کاملاً صحیح برسند ، لنین را به تئوری باقی درکنج اطاق و برپه ا دادن به ایدئولوژی
متمم میکردند . حتی یکبار مارتینوف به لنین گفته بود : " اینها (تئوریهای لنین)
را در لفافه بیج و به خارجه تحویل بده ، کار ما عبارتست از ایجاد پیوند استوار و
ناگسستی با مبارزه پرولتری ، بقیه مطالب ساخته و پرداخته اصول پسرستان سطحی

است" (چه باید کرد؟)

در صفحه بعد رفیق نظرش را کاملتر کرده و میگوید:
"در اینجا باید یادآور شد که در جا زدن در مرحله شناخت، هراس از عمل و غرق شدن در مسائل استراتژیک صرفاً ما را به محافظه کاری که از ویژگی های اپورتونیزم است سوق میدهد" (ص ۴)

هراس داریم تا هراس . يك هراس از عمل در نتیجه چپ و دون فطرتی عناصر کم مایه و ترسو حاصل میشود . این هراس مسلماً به اپورتونیزم و سازشکاری و خیانت خواهد انجامید ، اما یکنوع دیگر هراس هست که ما آنرا شک علمی مینامیم . بدین معنی که وقتی در مقابل پدیده ای قرار میگیریم که قانونمند یهایش را نمیشناسیم ، خواه ناخواه در موقع دست زدن بعمل باید تردید کنیم و با پیگیری درصد کشف هر چه بیشتر آن قانونمند یها برآمده و ضرورت های آن پدیده و نقش خود را در مسیر تحولات آن بد رستی شناسیم .

هیچ کمونیستی حق ندارد ، تا وقتی که شرایط عینی را بد رستی و با اتکنا بسه متد ولژی مارکسیستی تحلیل نکرده دست بعمل بزند . در غیر این صورت چه بسا خرده بورژوازی از کار درآید که "از فرط بد بختی دست به جنون میزند" .
بخصوص اگر توجه شود که رفیق درست در موقعی چنین فتوایی میدهد که اکثریت گروهها و محافل در تشتت فکری عمیقی غرق شده و هر کدام بنا به سلیقه خود و بدون توجه به شرایط عینی راههایی - از مدل کوبا و چین گرفته تا اورگوئه و دیگر کشورهای آمریکای لاتین - را ارائه میدادند ، بعمق نادرستی این حکم

x- لنین در کتاب "چپ روی" بوضوح منشا طبقاتی چنین طرز تفکری را روشن میکند:
"بلشویسم از همان هنگام پیدایش خود در سال ۱۹۰۳ سنت مبارزه بی امان علیه انقلابی خرده بورژوازی و نیهه آنارشیستی یا مستعد مغالزه با آنارشیسم را پذیره شد ، این سنت همواره در عرصه سوسیال دمکراسی انقلابی وجود داشته و در سالهای ۱۹۰۳ - ۱۹۰۰ هنگامیکه حزب توده ای پرولتاریای انقلابی در روسیه شالوده ریزی میشد با شدت خاصی در صفوف ما استوار گشت . بلشویسم مبارزه با چنینی را که بیش از همه پیانگر گرایش انقلابی خرده بورژوازی بود ، یعنی مبارزه با حزب سوسیالیست - رولوسیونرها را در سه نکته عمده پذیره شد و بدان ادامه داد ."

اولا این حزب بسبب نفسی مارکسیسم بهیچوجه نعیخواست (شاید صحیحتر آن باشد که بگوئیم نمیتوانست) ضرورت این امر را دریابد که بیش از پرداختن بسهر اقدام سیاسی باید چگونگی نیروهای طبقاتی و مناسبات میان آنها را پسر پایه اکیدا عینی ارزیابی کرد (ت)

پی خواهیم برد. در دوران آشفتگی^x روسیه نیز مجله اکونومیست "رابوچییه دئیلو" حکمی مانند حکم رفیق جزئی صادر کرده بود که لنین او را اینطور مورد انتقاد قرار داد:

"رابوچییه دئیلو" چه اندازه ناسنجیده عمل میکند وقتی پیروزمندان به این کلام مارکس استاد میوزد که "هر گام جنبش واقعی مهمتر از یک دوچین برنامه است." تکرار این کلام در دوران تشتت تشوریک بدان ماند که انسان هنگام مشا هده ی تشییع جنازه بانگ برکشد: "خدایند به کارتان برکت دهد" وانگهی این سخنان مارکس از نامه اودرباره ی برنامه گتا (۱۴) برداشته شده که در آن توسل بشیوه ی التقاط در تدوین اصول سخت نگوهش شده است. مارکس نوشته بود: اگر هم سازی را لازم دیده بودید، میبایست قرارداد هایی برای تحقق هدف های عملی جنبش منعقد سازید، ولی سوداگری با اصول را رها ندانید و به گذشته های تشوریک تن در ندهید." (ص ۲۲ چه باید کرد؟)

لنین برای پایان دادن باین مرحله ی آشفتگی، مجله ایسکرا را دایر کرد و از طریق بحث تشوریک و مطالعه دقیق شرایط روسیه و کشاندن دستجات مختلف سوسیال دمکراتیک بحث وسیع و سراسری و در عین حال عمیق و اصولی و از اینطریق آشکار کردن اشتباهات آنها، راه حل درست را تثبیت کرد. و رفیق جزئی برای پایان دادن به این مرحله در ایران از انقلابیون میخواهد که در مرحله شناخت زیاد معطل نشوند و "بی سکان و بی بادبان دل به دریا بزنند و مانند انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته بشیوه خود بخودی به ترور تهییجی و ترور ارضی و ناقوس آشوب و غیره توسل جویند" (ص ۲۳ چه باید کرد؟)

رفیق سپس برای توجیه کسرتش خود در برابر پسویه خود بخودی روشن فکران میگوید: "اغلب اعضای این گروهها (ی نظامی) در جریانهای مبارزاتی رشد کرده اند و غالب کادرهای این گروهها از طریق شرکت در فعالیتهای سیاسی یا صنفی و لوس به اشکال بسیار ابتدای آن، بمبارزه مسلحانه روی آورده اند. داشتن چنین منشا' مبارزاتی برای این جریانها بمنزله داشتن همبستگی با مردم، داشتن شناخت زنده و ملموس از محیط و شرایط مبارزه، نیروها و امکانات خودی و از امکانات و قدرت دشمن است." (ص ۱۹)

باید روی این مساله تعمق کرد که رفیق چگونه مسائل را با هم مخلوط کرده و از آنجا نتیجه دلخواه خود را بیرون میکشد. البته داشتن چنین منشا' مبارزاتی برای ایمن جریانها بمنزله داشتن همبستگی با مردم و از آن بیشتر بمنزله داشتن صداقت و تعهد نسبت بمبارزه هست ولی بهیچوجه بمنزله داشتن شناخت زنده از نیروهای خودی و

x - لنین باقتیاس از سوسیال دمکراتهای آلمان دوران تشتت فکری در بین محسافل سوسیال دمکراسی روسیه را دوران آشفتگی نامیده.

و دشمن و ... نیست و نمی‌تواند باشد .

باز هم تکرار میکنم ، اگر پراتیک محدود تا مین کننده شناخت زنده می‌بود آنوقت ناردنیکها هم که قبل از روی آوردن بمبارزه تن به تن با تزارسم میان خلق میرفتند و بخصوص اکونومیستها که پیگیرانه در مبارزات اقتصادی کارگران شرکت کرده و درصد یافتن " پیوند استوار و ناگسستی با مبارزه پرولتری " بودند هم میایست به شناخت زنده از نیروهای انقلابی و امکانات دشمن و ضرورت‌های مبارزه دست میافتند . اما واقعیت این است که چارچوب محدود اینگونه فعالیتها بهیچوجه نمیتواند ما را به چنان شناخت زنده و همه جانبه برساند .

دانشجویی را در نظر بگیریم که فعالانه در مبارزات صنفی و سیاسی دانشجویی شرکت دارد ، این دانشجویی تکیه بر این مبارزات هرگز قادر نخواهد بود از درجه آگاهی و رشد مبارزات پرولتاریا و دیگر طبقات و اقشار خلق آگاهی یابد (زیرا که اصولا محدودی فعالیت او هیچگونه تلاقی با این جریانها پیدا نمیکند) و از نیروها و امکانات دشمن نیز بجز آن چند کامیون گاردی آشنا اطلاع دقیقی نمیتواند داشته باشد و از آن بیشتر حتی اگر دانشجویی نایاب را در تصور آوریم که در مبارزات صنفی کارگران هم شرکت میکند و با کارگران اعتمادی تماس میگیرد ، شناختش در نهایت عبارت خواهد بود از شناخت حسی مبارزات صنفی یک یا حداکثر چند کارخانه .

این شناخت اولاً محدود است . چه این دانشجو از اوضاع و احوال دیگر رسته های تولید و همینطور سایر اقشار و طبقات خلق و نیز نیروها و امکانات بالفعل دشمن اطلاعی ندارد .

ثانیاً حسی است . زیرا که تا این دانشجو از تاریخ مبارزات پرولتاریای جهانی و پیکارهای آزاد پیشش خلقهای کشورهای مستعمره و نیز قوا نین عباس مارکسیستی - لنینیستی و همینطور اوضاع اقتصادی رژیم و چگونگی برنامهها و طرحها او وغیره وغیره اطلاع نداشته باشد ، نمیتواند ادعا کند که از جامعه خود دارای شناختی زنده است .

لنین میگوید :

" آگاهی سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون میتوان برای کارگر برد . یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مناسبات میان کارگر و کارفرما . تنها عرصه ای هم که این دانش را میتوان از آن بدست آورد ، عرصه مناسبات تمام طبقات و قشرها با دستگاه حاکمه و دولت یعنی عرصه مناسبات تمام طبقات با یکدیگر است . " (چه باید کرد ؟) آشکار است که از نظر لنین شناخت زنده سیاسی و طبقاتی را نه در مبارزات محدود صنفی و سیاسی و بلکه از مناسبات میان تمام طبقات با یکدیگر میتوان بدست آورد .

چند سطر بعد رفیق جزئی از اینهم فراتر رفته و امپریسم تمام عیار خود را در پوششی از مارکسیسم ارائه می‌دهد .

"... در این ویژگی امتیاز انکارناپذیر پراتیک بر تئوری نهفته است . زیرا تئوری انقلابی محصول پراتیک مستقیم بوده و بنویهی خود بر آن اثر گذاشته و طی آن تکامل مییابد " (ص ۱۹)

صحبت ما بر سر خود جمله نیست زیرا همانطور که گفتیم این جمله از نظر علمی کاملاً صحیح است بشرطی که از لغات و اصطلاحات آن درکی درست داشته باشیم . سخن ما بر سر تعبیر رفیق جزئی از مقوله پراتیک است . از نظر مارکسیستی پراتیک عبارتست از مجموع فعالیت های مادی که انسان در مرحله معینی از تحولات تاریخی آنرا انجام می‌دهد ، و هدف ، آن عبارتست از دگرگون ساختن طبیعت و زندگی اجتماعی .

ماتریالیسم عامیانه هم تعریف دیگری از پراتیک دارد . و آن عبارتست از فعالیت علمی یا اجتماعی یا مبارزاتی یک فرد .

از نظر تئوری علمی در پراتیک موضوع فعالیت اجتماعی - تاریخی در صدر قرار میگیرد . اما اگر تعریف پراتیک را تا سطح فعالیت فردی پائین بیاوریم و آنوقت عبارت کاملاً علمی " امتیاز انکارناپذیر پراتیک بر تئوری " را تکرار کنیم ، در واقع محتوای این حکم را خالی کرده و تئوری مارکسیستی شناخت را تا سطح مبتذلترین تئوریهای خرده بورژوازی تنزل داده ایم .

در اینجا قصد ما آنست که نشان دهیم برداشت رفیق جزئی از مقوله پراتیک ، همان تلقی ساده گرایانه ماتریالیسم مکانیکی است . برای درک این مساله هم باید نقل قول اخیر را با نقل قول پیشگفته ارتباط دهیم . کل حرف رفیق اینست :

" اغلب اعضای (ت) مؤسسه این گروهها در جریانهای مبارزاتی رشد کرده اند و غالب کارهای (ت) این گروهها از طریق شرکت در فعالیتهای سیاسی یا صنعتی و لویا شکال بسیار ابتدایی (ت) آن بکاره مسلحانه روی آورده اند . داشتن چنین منشا مبارزاتی برای این جریانها بمنزله داشتن همبستگی با مردم ، داشتن شناخت زنده و ملموس از محیط و شرایط مبارزه ، از نیروها و امکانات خودی و امکانات و قدرت دشمن است . داشتن چنین منشایی استفاده از تجارب مبارزات گذشته را بنحوی چشمگیری یاری میرساند و در مجموع این ویژگی بمعنی ریشه دار بودن این جریانهاست . در این ویژگی امتیاز انکارناپذیر پراتیک بر تئوری نهفته است زیرا (ت) تئوری انقلابی محصول پراتیک مستقیم (ت) بوده و بنویهی خود بر آن اثر گذاشته و طی آن تکامل مییابد .

رفیق میخواهد ثابت کند از آنجا که این افراد در پراتیک محدود فردی رشد کرده اند بنابراین شناختشان زنده است و دلیلش هم آنستکه : " زیرا تئوری انقلابی محصول

پراتیک مستقیم است!

برقرار کردن ارتباط منطقی بین ایند و حکم (حکم خود رفیق و حکم مارکسیستی اخیر) خود دلیل قاطعی است بر درک محدود و ساده گرایانه رفیق جزئی از مقوله پراتیک .

این درست است که تئوری انقلابی محصول پراتیک مستقیم است ولی این پراتیک فعالیت محدود من یا تو یا آن رفیق و حتی سازمان ما و یا بطور کلی مجموع سازمان‌های سیاسی ایران نیست . البته فعالیت‌های ما جز " بسیار بسیار کوچکی از این پراتیک هست ولی همه آن نیست .

این " پراتیک مستقیم " پراتیک مستقیم خلق‌های جهان در طول تاریخ است . فعالیت دوران ساز پرولتاریای پاریس در انقلاب‌های بورژوازی و انقلاب کمون است . پراتیک مستقیم پرولتاریا و خلق‌های شوروی است . پراتیک مستقیم خلق چین و خلق‌های هند و چین است ، پراتیک مستقیم مردم کوبا است ، پراتیک مستقیم خلق‌های گینه - بیسائو و آنگولا و موزامبیک است . پراتیک مستقیم پرولترهای اروپا در قرن بیستم است .

اینست معنی واقعی و مارکسیستی پراتیک مستقیم . اینست تئوری مارکسیستی - لنینیستی شناخت .

نمین در کتاب " دستان خلق کیانند و ... " در توصیف تئوری مارکسیستی میگوید :

" مارکسیسم عبارت است از چند ایده تعمیم یافته که از یک کوه مون پلان مدارک منطبق با واقعیت استخراج شده و به پیوسته ترین شکلی با یکدیگر ارتباط دارند . " همانطور که از این سخن بر می آید این تئوری محصول پراتیک مستقیم است اما نه پراتیک مستقیم خود مارکس ، زیرا مارکس این مدارک منطبق با واقعیت را از گزارش‌های کمیونیون‌های اقتصادی مختلف و کتب جامعه شناسی و همینطور آثار اقتصاد دان‌های پیش از خود و ... اخذ کرده بود . بنابراین شرکت مستقیم کسانی که آن مدارک را فراهم آورده بودند در فعالیت عملی بهیچوجه دلیل پر شناخت زنده آنها نبود بلکه این مارکس بود که آن شناخت زنده را بدست داد . برعکس عدم شرکت خود مارکس در آن فعالیتها دلیلی بر آن نیست که مارکس شناخت زنده ای از جامعه سرمایه داری نداشت - کسانیکه امروز در آکادمیهای اتحاد جماهیر شوروی بمنظور بسط مارکسیسم ، با استفاده از این متدولوژی به بررسی فی المثل تاریخ ایران میپردازند خودشان در پراتیک مستقیم زمان مثلا غزنیویان شرکت ندارند ! ولی با استفاده از مدارک منطبق بر واقعیت که از آن زمانها باقیمانده میتوانند به شناختی زنده از آن دوران دست یابند .

در صفحات بعد رفیق باز هم بیشتر در مقابل تئوری موضع میگیرد و میگوید :

" گروههای سیاسی - صنفی باید از دچار شدن به عوارض گروهها و محفلهای تئوریک (ت) پرهیز کنند " (ص ۲۶)

ما از آن مینالیم که در بین کارگران ما عناصر دارای آگاهی سیاسی و طبقا تی کمپاب و نادرنند و رفیق هشدار میدهد که میادا کارگران آگاه به عوارض گروههای تئوریک دچار شوند! و بخصوص آنجا که به تشریح وظایف سلولهای انتشا را تی میپردازد بنحوی آشکارتر این برداشت خاص خود را نسبت بمطالعه تئوریک بیان میکند:

"وظیفه ی خاص این سلولها تکثیر نشریات و اعلامیه ها و آثار تئوریک سازمانهای چریکی و احیانا آثار کلاسیک ضروری در جهت جنبش مسلحانه (ت) است" (ص ۲۵)

بی مبری بالاتر از این نسبت به تئوری مارکسیستی - لنینیستی امکان ندارد. اولا این سلولها احیانا به تکثیر آثار پرارزش کلاسیک میپردازند. و ثانيا حتما این کتب باید در جهت جنبش مسلحانه باشند و اگر برای توجیه نظریات ما ضروری نبودند لازم نیست تکثیر شوند! آنوقت اگر ما باز یک خط مشی را در پیش گرفتیم که در تاریخ گذشته عینا تکرار شده و نتایج زبانباری بسیار آورده حتما باید در پراتیک مستقیم خودمان به نادرست بودن آن پی ببریم. و لابد تاریخ از ما بازخواست نخواهد کرد که: " چرا به خونهای ریخته شده پرولتاریای جهان کم توجهی کردید؟ "

این بیمه‌ری نسبت به تئوری در صفحات بعد جای خود را به نوعی هراس میدهد:

" دگماتیستها تمام متون کلاسیک مارکسیسم را ورق میزنند تا از آنجا حجت‌هایی بر ضد شیوه‌های جدید مبارزه استخراج کنند " (ص ۲۸)

کدام مارکسیست آگاهی است که نداند همواره مارکسیست‌های واقعی متهم به دگماتیسم شده‌اند. پس چه باک! هم اکونومیستها و هم تروریستهای روسی نیز لنین را متهم به دگماتیسم کرده‌او. را "دگماتیست خبیثی که گویا گوش بر نرسدای زندگی بسته است" میدانستند زیرا لنین از میان متون مارکسیستی حجت‌هایی بر علیه این جریانها استخراج میکرد.

تازه اگر حقیقتا نظریات ما انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ایران است، دیگر چگونه میتوان حجت‌هایی بر علیه آن از متون کلاسیک استخراج کرد؟ این روش را عوام الناس " دست پیش گرفتن برای پس نیفتادن " مینامند.

ب - کم بها دادن به توده ها و تفسیر غیر مارکسیستی از نقش پشاهنگ

رفیق جزئی می نویسد :

" ما نه فقط باید نظر خود را درباره نقش (ت) توده ها در انقلاب صراحتا بیان کنیم " (ص ۵)

این روشن است که انقلاب کار توده ها است . این مساله اکنون دیگر بطور کلی و قطعی حل شده است و کار ما هم نیست که نقش توده ها را در انقلاب صراحتا بیان کنیم ، بلکه برعکس ما باید نظرممان را در مورد نقش پشاهنگ در انقلاب صراحتا بیان کنیم .

این طرز تلقی بیشتر شبیه نظریات نارد نیکهاست که می گفتند انقلاب کار پشاهنگ است و آنوقت به تخمق در مورد این مساله می پرداختند که :

" نقش توده ها در انقلاب چیست ؟ " و از آنجا نتیجه می گرفتند که : توده ها دارای نیروی عظیمی هستند و انقلاب هم بدون کمک و حمایت آنها محال است ولی آنها قائد ابتکار انقلابی بوده و کارشان آنست که بدنیال پشاهنگان قهرمان کشیده شوند .

این تئوری قهرمانان فعال و عوام الناس غیر فعالی که در خور کارهای بعیرانه و متشکل نیستند در صفحه ۴۷ کتاب صراحتا بیان میشود :

" توده باید بدانند که چریک قهرمان رها بیخش است که در پیشاپیش خلق بر غول رژیم پیروز میگردد . توده باید بدانند که در این مبارزه تماشاچی ماندن او مساویست با ناکامی قهرمان . "

ملاحظه میکنید ؟ " چریک قهرمان رها بیخش است که در پیشاپیش خلق " این مگر همان تئوری مندرس و بسیار بسیار قدیمی نارد نیکی نیست ؟

در جای دیگر میخوانیم :

" چریک وارد میدان شده غول افسانه ای رژیم را در نظر مردم در هم شکست . "

(ص ۵۷)

این دیگر قله ی رمانتیسیم است . در اینجا دیگر از تحلیلهای علمی خبری نیست و در عوض همه ی کعبودها بوسیله ی احساسات ناب و بیانیات سمبلیک جبران میشود . وارد شدن چریک بمیدان ، غول افسانه ای رژیم ، شکسته شدن این غول آنهم نه در واقعیت بلکه در نظر مردم و بطور عادی و غیره بیشتر بیک داستان حماسی شباهت دارد تا تحلیل مارکسیستی .

اما ببینیم نظر رفیق جزئی در مورد وظایف پشاهنگ در دوره ی رکود چیست ؟

" پشاهنگ در چنین شرایطی (ت) وظیفه دارد که با انتخاب مناسب ترین تاکتیکها مدت رکود را هر چه کوتاهتر سازد . یعنی نقش تسریع کننده خود را

بازی کرده پا پراتیک انقلابی بر یاس و بی حرکتی توده غلبه کند (ت) این مبارزه مستلزم فداکاری بیمانند و شور انقلابی و آگاهی هر چه عمیقتر به تئوری انقلابی است . " (ص ۷)

روشن است که اینجا منظور رفیق شرایط خاص ایران نبوده و بلکه یک حکم عام را مطرح میکند عبارت " در چنین شرایطی " خود بهترین دلیل این مدعاست . از طرفی دیگر منظور از " پراتیک انقلابی " هم چیزی بجز تاکتیک تعرض بیدرتگ نمیتواند باشد زیرا در جای دیگر رفیق میگوید :

" هنگامیکه جنبش توده‌ای وجود ندارد ، دسته های پیشرو که عهده دار نقوش پیشاهنگ اند باید در غیاب توده ها بمبارزه با رژیم و دشمن خلق ادامه دهند . . . " (ص ۴۰)

اما گویا این نقطه نظر با مارکسیسم - لنینیسم تضادی آشکار دارد چرا که لنینس میگوید :

" البته بدون وجود روحیه انقلابی در بین توده ها ، بدون وجود شرایطی که برشد این روحیه کمک کند ، تاکتیک انقلابی را نمیتوان بموقع اجرا گذاشت (ت) . ولی ما در روسیه ، ضمن یک تجربه بس طولانی و گران و خونین باین حقیقت یقین حاصل کرده ایم که تاکتیک انقلابی را نمیتوان فقط بر روحیه ی انقلابی استوار ساخت . تاکتیک باید بر پایه محاسبه هشیارانه و قویا ایزکتیف کلیه نیروهای طبقاتی یک کشور (و کشورهای مجاور آن و نیز کلیه کشورها در مقیاس جهانی) و همچنین بسر روی تجربه جنبش انقلابی استوار باشد " (ص ۴۶۴ چپ روی)

لنینس نه تنها وجود روحیه انقلابی در بین توده ها بلکه وجود شرایطی که برشد این روحیه کمک بکند را شرط لازم و ضروری بکار بستن تاکتیک انقلابی میدانند . تازه آنرا کافی ندانسته و میگوید " تاکتیک انقلابی را نمیتوان فقط بر روحیه انقلابی استوار ساخت . " و به انقلابیون توصیه میکند تاکتیک انقلابی را فقط در صورتی پیاده کنند که علاوه بر موجود بودن شرط پیشگفته تعادل نیروهای خودی و دشمن آنها نه فقط در مقیاس ملی بلکه در مقیاس جهانی برفع انقلاب باشد . و در مقابل رفیق در حالیکه نه فقط شرایط دیگر مورد بررسی قرار نگرفته اند ، بلکه ضروری ترین و پایهای ترین شرط بکار گرفتن تاکتیک انقلابی یعنی " وجود روحیه انقلابی در بین توده ها " وجود ندارد ، فتوای اعمال تاکتیک انقلابی میدهد .

بسیوده نیست که من هم در مقدمه این فصل و هم در تمام طول کتاب بخود اجازه دادم این نظریات را یکسلی بیگانه از مارکسیسم اعلام کنم . از طرف دیگر من در مقدمه همین فصل یاد آور شدم که اگر چه نظریات غیر مارکسیستی بخصوص بعد از انقلاب اکتبر اکثرا با نقابی از مارکسیسم تجدید حیات یافتند ، ولی از آنجا که هسته این نظریات همان چیزی است که قبلا بود ،

بنابراین شناختشان هم چندان دشوار نیست .
پسریه باید توجه نمود که این نظر رفیق جزئی راجع به نقش پیشاهنگ در دوره
رکود هسته و پایه تمامی تئوریهای ماست و بخصوص درست همین قسمت
پاشنه آشیل^x این تئوریها محسوب میشود .

ما از اینگونه برداشتها باز هم در نظریات رفیق جزئی می بینیم :
" این زندگی فعال توام با فداکاری تنها راه حفظ و تکامل پیشاهنگ است و با
شعار تسلیم طلبانه " بمیریم تا کشته نشویم " که تفسیر واقعی بقای منفعل و سر
در لاک خود فرو بردن و " خود را برای روزی که توده ها بمیدان بیایند آماده کردن"
است تضاد آشکار دارد . " (ص ۷)

از دشنامهای معموله که بگذریم رفیق اعتقاد دارد که : " این زندگی فعال
" با شعار " خود را برای روزی که توده ها بمیدان بیایند آماده کردن " تضاد
آشکار دارد . بله من هم تصدیق دارم که ایندو با هم تضاد آشکار دارند زیرا
دومی تاکتیک مارکسیستی - لنینیستی و اولی تاکتیک تروریستی است .
البته زندگی فعال نه تنها با تاکتیک لنینی تضادی ندارد ، بلکه برعکس این
تاکتیک خود خواهان فعالترین و فداکارانه ترین زندگی هاست . ولی تعبیر رفیق از
زندگی فعال " نادرست است . بدین معنی که رفیق زندگی فعال را در توسل به
ترور مبیند و لنین در افشاکسری و سازماندهی و آماده شدن برای روزیکه توده ها
بمیدان بیایند .

ما در فصل اول دیدیم که در زمان فروکش کردن حالت انقلابی بعد از شکست
انقلاب ۱۹۰۵ لنین پیشنهاد عقب نشاندن کادرها و خارج کردن آنها از زیر
ضربت دشمن و آماده کردن آنها برای پیشرفت مجدد انقلاب را مطرح کرد و از
این نظر با اپورتونیست های چپ یعنی اتزیوئیستها که خواهان ادامگی تاکتیک
تعرض بودند اختلاف پیدا کرد . این تجربه و تجربیات دیگر در این زمینه را
بعدها لنین در کتاب " چپ روی " جمع بندی کرده و از آن نتیجه گیری عام بدست
میدهد :

" ما نمیدانیم و نمیتوانیم بدانیم که کدام جرعه از میان جرعه های بی پایانی
که اکنون در اثر بحران اقتصادی و سیاسی جهانی از همه جا فرو می بارد قادر به
برافروختن حریقی یعنی بیداری خاص توده ها خواهد بود . لذا موظفیم با اصول
نوین یعنی اصول کمونیستی خود ، دست بکار " عمل آوردن " کلیه عرصه ها حتی کهنه ترین ، و
ویاس آورترین عرصه ها شویم . زیرا در غیر این صورت وظیفه خود را بحد کمال انجام

x - پاشنه آشیل - نقطه ضعف .
آشیل از اساطیر یونان باستان است که سرتاسر بدن بجز پاشنه پایش روئین بود (در فرهنگ
ایرانی چشم اسفندیار است .)

نخواهیم داد، جامع الاطراف نخواهیم بود، بر کلیه انواع سلاحها مسلط نخواهیم شد و خود را نه برای پیروزی بر بوزواری و نه برای نوسازی کمونیستی تمامی زندگی که پس از این باید انجام دهیم، آماده نخواهیم ساخت - " (لنین - چپ پیوی)

آشکار است که لنین نمیداند و نمیتواند بداند که کدام جرعه‌ی حریق برپا خواهد و از آنجا وظیفه همه کمونیستها را در زمانیکه هنوز حریق برپا نشده در عمل آوردن کلیه عرصه‌ها یعنی "آماده شدن برای هنگام حریق و روزیکه توده‌ها بمیدان بیایند" اعلام میکند . اصولاً از نظر مارکسیسم - لنینیسم، اوج یا فروکش انقلاب چیزی است خارج از حیطه‌ی قدرت پشاهنگ و نتیجه یکسری یغرنج از عوامل عمدتاً زیرینایی میباشد خود رفیق جزئی هم این امر را قبول دارد :

" برای اینکه نارضایی تعدیل یافته مجدداً رشد کرده و بسطی بالاتر حتی از سطح قبلی برسد لازم بود سالهای گذار طی شود و نظام حاکم چهره‌ی خود را در زندگی توده‌ها نمایان سازد - " (ص ۱۱)

ولی از آنجا که شیوه‌ی تفکر رفیق التقاطی است در مقابل این حکم مارکسیستی یک حکم دیگر هم می‌آورد که چیزی نیست جز همان تئوری "ناقوس آشوب" انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته :

" مبارزه مسلحانه عامل (ت) برانگیزنده توده‌ها برضد رژیم است - " (ص ۶۲)
اگر این حکم را با گفته لنین که جرعه‌های برانگیزنده‌ی حریق را خارج از کنترل انقلابیون (ما) میدانست مقایسه کنیم بغیر مارکسیستی بودن آن بیشتر واقف خواهیم شد .

رفیق جزئی شعار یورش بید رنگ را اعلام میکند :

" هدف از تشکیل این گروهها از نخست (ت) مبارزه با دشمن خلق بود: " (۱۸)
ولنین در مقابل میگفت :

" تاکتیک - نقشه ما دعوت بید رنگ به یورش را نفسی میکند و خواستار تدارک لازم برای "محاصره صحیح دژ دشمن" و به بیان دیگر خواستار آنست که تمام مساعی در راه گردآوری سازمانگری و بسیج یک ارتش منظم بگردد (ت) . وقتی ما را بوجه دلیلو را به سبب آنکه ناگهان از موضع اکتویسم فراجهید و بفریاد دربار یورش پرداخت مورد استهزا قرار دادیم ، طبعاً بر ماتاخت و ما را به آئین پرستی (ت) و عدم درک وظیفه انقلابی و دعوت به احتیاط کاری (ت) و غیره متهم ساخت ."

x- این مساله قابل تعمق است که رفیق جزئی نیز بمانند "دلیلو" مخالفان خود را به آئین پرستی و احتیاط کاری و غیره متهم میکنند :

" دکاتیستها کوشش خواهند کرد در لابلای آثار کلاسیک حجت‌هایی بر علیه ما پیدا کنند ."

می بینیم که رفیق جزئی و لنین در شرایط مشابه (هنگامیکه هنوز حریق آغاز نشده و می‌رود که آغاز شود و از سوی دیگر گروه‌های سیاسی خرده کار مرتبا تشکیل شده و ضربه می‌خورند و نیز تعدادی از گروه‌ها به ترور روی آوردند) راه‌های کاملاً متضاد و متناقض پیشنهاد می‌کردند. مخصوصاً باید در نظر داشت که در سال ۱۹۰۲ که لنین کتاب چه باید کرد؟ را نوشت رشد شرایط انقلابی بیشتر از ایران سال ۵۲ بود. ^x و بنابراین شرایط بهتری برای اعمال تاکتیک تعرض وجود داشت.

رفیق جزئی در شرایطی که امیدی به حمایت توده‌ها در آینده نزدیک نیست، پشاهنگ را به پیکار قطعی و رو در رو با دشمن فرا میخواند:

" نتیجه نهایی این پروسه اینست که در آغاز جنبش انقلابی مسلحانه توده‌ها بحالت اعتراض و تهاجم نسبت بدستگاه نیستند و نیروی بالفعل جنبش عمدتاً از روشنفکران و دیگر عناصر آگاه خرده بورژوا تشکیل می‌شود." (ص ۳۰)

و یا: " معذک جنبش مسلحانه در آغاز حرکت خود از جنبش خودانگیخته طبقه کارگر محروم ماند و به نیروی این طبقه دست نیامد." (ص ۲۹)

و نیز: " هنگامیکه جنبش توده‌ای وجود ندارد، دسته‌های پیشرو که عهده دار ادامه نقش پشاهنگ اند باید (!) در غیاب توده‌ها به مبارزه با رژیم (ت) و دشمن خلق ادامه دهند." (ص ۴۰)

در حالیکه لنین در کتاب "چپ روی" میگوید:

" کشاندن پشاهنگ یک‌ه و تنها بمیدان پیکار قطعی هنگامیکه تمام طبقه و توده‌ها انبوه به پشتیبانی مستقیم از پشاهنگ برخاسته و یا دست کم موضع بیطرفی نیکخواهانه درقبال آن اتخاذ کرده‌اند و از پشتیبانی از دشمن آن بکلی دست نکشیده‌اند، اقدامی است نه تنها نابخردانه بلکه حتی تبهکارانه (ت)." ^x

تازه آن پشاهنگ مورد نظر لنین حزب طبقه کارگر و گردانهای پیشرو این طبقه است. پشاهنگ مورد نظر رفیق جزئی عدای انگشت شمار از روشنفکران انقلابی، اگر گسیل آن پشاهنگ به پیکار رو در روی در شرایط نامطلوب سفاهت است گسیل این پشاهنگ سفاهتی است به مراتب وحشتناکتر و هلاکتی‌تر و برای امر پرولتاریا زیانبارتر.

بقیه پاوقی از صفحه قبل.

" این زندگی فعال ... با شعار تسلیم طلبانه ... و خود را برای روزیکه توده‌ها بمیدان بنیاید آماده کردن تضاد دارد.

x - در همین زمان اگر بخاطر داشته باشید مجله سوבודה خطاب به لنین نوشت:

" دیگر دیر شده است و توده‌ها با حرکت خود این ارتش را که منظم سازمان یافته خورد خواهند کرد.

لنین به کمونیستهای انگلیسی که شعار "بپیش بدون سازش و بدون پیچیدن از راه خویش" را (در شرایطی که اکثریت کارگران از اسودن‌ها و هندرسون‌ها (۱۵) پشتیبانی میکردند) اعلام مینمودند میگفت:

"این درست بدان معناست که ده هزار سرباز هنگامی علیه پنجاه هزار سرباز خصم به نبرد برخیزند که وضع اقتضای آن دارد که توقف کنند، از راهی که تا کنون میرفتند بسوی دیگری بپیچند، حتی به سازش تن در دهند و منتظر بمانند (عجبا پورتویست خبیثی بود لنین) تا صد هزار سرباز دیگر که برای تقویت آنها در نظر گرفته شده اند، ولی هم اکنون قادر بعمل نیستند (ت) از راه برسند. اقدام به چنین نبردی کودکی روشنفکرانه است نه تاکتیک جدی طبقه انقلابی (ت) ." (چپ روی)

حقیقتا من فقط در یک مورد هیچگونه اختلاف نظری با رفیق جزنی ندارم: "رفقا شیکه از چپ روی بنحوی انتقاد میکنند که در عمل جز به معنی تشویق چپ - روی نیست، حامیان خطرناک (ت) شیوه‌های ماجراجویانه اند" (ص ۴۴)

حالا ببینیم رفیق جزنی که این وظایف خارق‌العاده (قهرمان رهایی‌بخش) را در مقابل پیشاهنگ در نطقه‌ای ترین شکل آن قرار میدهد، در مورد وظایف کمونیستی او چه نظری دارد؟

"سمپات گیری از میان کارگران و "کاد سازی" از آنها نیز خدمتی به جنبش رهایی‌بخش و طبقه کارگر نخواهد بود" (ص ۷۵)

در حالیکه لنین میگفت:

"نخستین و مبرمترین (ت) وظیفه ما کمک به پرورش مبارزین انقلابی از میان کارگران است که در زمینه فعالیت حزبی با روشنفکران انقلابی در یک سطح قرار داشته باشند." (ما روی کلمات "در زمینه فعالیت حزبی" تاکید میکنیم زیرا در زمینه های دیگر رسیدن کارگران به همین سطح اگر چه ضرور است، ولی بهیچوجه چنین آسان نیست و باین اندازه هم جنبه مبرم ندارد) " (چه باید کرد؟) "

روشن است کاری را که لنین نخستین و مبرمترین وظیفه کمونیستها میدانند به نظر رفیق جزنی غیر ضروری تشخیص داده میشود و این نخستین قدم در راه افتادن به سراشیب اکونومیسم است.

ج - گرایش به اکونومیسم

گفتیم که اکونومیسم و تروریسم دو جنبه یک پدیده یعنی جنبه های مختلف کرنش در برابر سویه خود بخودی هستند، بنابراین دارای یک ریشه مشترک بوده به سراخور حال خود در موارد بسیاری یا یکدیگر تلاقی میکنند. هر دوی این جریانها در تحلیل نهایی بنفع بورژوازی هستند، زیرا اکونومیسم پیشاهنگ را به چیزی بی خاصیت تبدیل میکند و تروریسم پیشاهنگ را در حالت رکود بکاری و میدارد (توسل به اعمال تاکتیک انقلابی) که نباید و از کاری باز میدارد (سازماندهی و افشاکاری سیاسی) که حتما باید انجام دهد.

بویژه تروریسم از این نظریه سرگردن از اکونومیسم بالاتر است چه تروریسم علاوه بر هدر دادن نیروها اثرات هلاکتباری هم بر جنبش کارگری باقی میگذارد که ما درباره‌ی آنها در فصل اول مفصلاً بحث کردیم .

رفیق جزئی در انواع سازمانهای جنبش شکلی از سازمان بنام گروههای سیاسی - صنفی در نظر میگیرد ، که در صنفهای مختلف و از جمله در بین کارگران تشکیل میشوند . در این قسمت بحث ما بر سر آن دسته از این گروههاست که میباید در بین کارگران شکل گیرند .

از نظر رفیق جزئی این گروهها باید از کارگران آگاه تشکیل یابند و بنابراین از نظر کمونیستها حتماً باید ایدئولوژی مارکسیستی داشته باشند . در حالیکه رفیق میگوید : " در گروههای سیاسی - صنفی وحدت ایدئولوژیک الزام آور نیست در سازماندهی فعالیتها صنفی انحصار طلبی جناحهای ایدئولوژیک زبان آور است " (ص ۷۳)

بمنظور بررسی مضمون واقعی این گفته لازم است ، توضیحاتی چند بدیم : در جوامع سرمایه داری و از جمله در جامعه ما ایدئولوژی بورژوازی از نظر تاریخی مقدم بر ایدئولوژی سوسیالیستی است و در بین توده های کارگر نیز این ایدئولوژی غلبه دارد . تاریخ نشان داده که کارگران با مبارزات اقتصادی و حتی سیاسی خود نخواهند توانست به ایدئولوژی سوسیالیستی دست یابند .

لنین میگوید : " شرکت طبقه کارگر در مبارزات سیاسی و حتی انقلاب سیاسی هنوز بهیچوجه سیاست آنرا به سیاست سوسیال دمکراتیک بدل نمیکند " (ص ۴۰ چه باید کرد ؟) طبقه ی کارگر اگر بحال خود رها شود در نهایت فقط قادر به فراهم آوردن ترید یونیونیسیم خواهد بود و سیاست ترید یونیونستی نیز چیزی نیست جز سیاست بورژوازی طبقه کارگر . برای احتراز از این وضع وظیفه ی کمونیستهاست که ایدئولوژی سوسیالیستی را از خارج محیط کارگری بمان آنها ببرند . و از آنجا که برعکس رفیق جزئی گروههای سیاسی - صنفی پل بین کارگران و پیشاهنگ خواهند بود ، بنابراین وظیفه این گروههاست که زل کانال انتقالی ایدئولوژی سوسیالیستی را بازی کنند و بالتجربه وحدت ایدئولوژیک در این گروهها الزامی است چه در غیر اینصورت در انجام وظیفه مبرم خود عقیم خواهند ماند .

اما رفیق جزئی این اشتباه خود را با اشتباهات دیگر تکمیل میکند و تمام و کمال میدان را برای ترکسازی ایدئولوژی بورژوازی خالی میگذارد :

" خطریکه در حال حاضر این گروهها (ی صنفی) را تهدید می کند ، تیدیل شدن به محفلهای تئوریک روشنفکرانه یا گروههای سیاسی است که خود را جانشین حزب در شرایط فعلی و مقدمه ای ایجاد آن میدانند " (ص ۷۳)

و نیز : " معذالک حتی در این شرایط نیز این جریانها نباید وظایف سیاسی و سازنگ فسوق مسئولیتهای خود بعهده بگیرند " (ص ۷۳)

اولا رفیق این گروهها را از تبدیل شدن به گروههای سیاسی که بدون شك پایه حزب طراز نوین طبقه کارگر خواهند بود باز میدارد و ثانیا وظایف سیاسی آنانرا محدود بمسائل صنفی میکند و برحذفشان میدارد که میاد! در کار روشنفکران دخالت میکنند!

رفیق ادامه میدهد: "تشکیل گروههای سیاسی - صنفی در میان کارگران کار خود کارگران آگاه است. روشنفکران از راه حرکات جمعی، اعتراضهای عمومی و ابراز همدردی و همبستگی نسبت به کارگران میتوانند بیاری کارگران بشتابند." این همان نتیجه ناگزیر پذیرش تروریسم است که رفیق لنین آنرا چنین بیان میکند: "روشنفکران برای خودشان مبارزه سیاسی میکنند و کارگران هم برای خودشان بمبارزه اقتصادی با کارفرمایان و دولت می پردازند."

گروههای سیاسی - صنفی که روشنفکران باید و حتما باید در آنها شرکت فعال داشته باشند بحال خود رها شده و بدون مبلغ گذاشته می شوند. روشنفکران هم برای خودشان به مبارزه عمومی (و همچنین ترور فردی) می پردازند و بجای اینکه در حل مسائل این گروهها به کارگران یاری رسانده و دانش خود را در اختیارشان قرار دهند، فقط به ابراز همدردی نسبت به کارگران اکتفا می کنند.

حالا یکبار دیگر این احکام را مرور میکنیم: اولاً گروههای سیاسی صنفی از نظر مبلغ خلع سلاح میشوند، ثانیا وظایف سیاسی آنها محدود بمسائل صنفی میگردد، ثالثا باید از تبدیل این گروهها به گروههای تئوریک سیاسی جلوگیری شود، رابعا باید این حق (!) برای بورژوازی محفوظ بماند که با ایدئولوژی خود کارگران را مسموم کند. نتیجه چه می شود؟ باز شدن در و دروازه بروی اکسونومیسیم و ترید یونیونیسیم و آقایان بورژوا لیبرالهای سرخ و سفید و چاق و چله که قدم رنجه فرموده و مبارزات دمکراتیک کارگران را رهبری فرمایند. این نتیجه ناگزیر است و هیچ بستگی بتمايلات خیرخواهانه بیانگران صدیق اینگونه نظریات ندارد.

"وجه تشابه ناگزیر با سوابودا"

نقشه سازمانی رفیق جزئی برای جنبش بنحو شگفت آوری با نقشه "سوابودا" در همین زمینه مشابه است، و این از عجایب قانونپذیری مبارزات کارگری جهانسی است که در شرایط مشابه، طرز فکرهای مشابه نقشه های سازمانی مشابه هم بسیار می آورند!

البته رفیق جزئی نظر خود در مورد سازمان کارگران را بنحو منسجم و روشنی بیان نمیکند (و بنا بر ماهیت اینگونه نظرات نمیتواند هم بکند) ولی ما سعی میکنیم این کار را بجای او انجام داده و ویژگیهای این سازمان را که بطور پراکنده در لابلای صفحات کتاب تقریبا گم شده اند جمع آوری کرده و از آن تصویر واحدی بدست دهیم:

" گروه‌های سیاسی - صنفی از آنجا تشکیک از عناصر آگاه (ت) و سیاسی که بیک صنف تعلق دارند تشکیل میشوند . . . " (ص ۷۱)

بنابراین می‌بینیم که این گروه‌ها از عناصر آگاه تشکیل میشوند ولی باید در نظر داشت که این عناصر آگاه در حقیقت عناصر میان‌حال هستند زیرا که آگاه‌ترین عناصر این گروه‌ها به سازمان‌های چریکی می‌پیوندند :

" جنبش‌های عمومی سیاسی و اقتصادی ، مهم‌ترین منبع سرپا ز گیری برای جریان‌های چریکی است . " (ص ۲۱)

در تالی این گروه‌ها در کار خود از استقلال زیادی برخوردار بوده ، هر چه کمتر آنها را از کنار بحرکت و میدارند :

" تشکیل گروه‌های سیاسی - صنفی در میان کارگران کار خود کارگران آگاه است . " (ص ۷۵)

و نیز : " این گروه‌ها . . . باید دقت کنند که خود پاسخگویی کلیه امکانات خویش باشند (ت) و با لو رفتن آنها پای جریان‌های دیگر بمیان نیاید " (ص ۲۴)

بنابراین ملاحظه میشود که سازمان کارگران مورد نظر رفیق جزئی سازمانی از کارگران میان‌حال است که هر چه کمتر آنها از کنار بحرکت و ادارند و از طرف دیگر سازمان انقلابیون حرفه‌ای هم بنظر رفیق جزئی سازمانی است که با نیروی خود به ترور تهیه‌چی دست می‌زنند .

حال ببینیم نظر سازمانی سوابودا چه بود ؟

" در راهی گرایش سوابودا به تروریسم میتوان گفت : آنچه سعی است در طلبش بکار میرسد ، ولی بخت یاری نمیکند ! بهترین ذوقها و بهترین نیت ، ولی نتیجه ای جز در هم اندیشی از آن بیبار نمی‌آید . علت عمده‌ی این درهم اندیشی هم آنست که سوابودا ضمن دفاع از ضرورت ادامه کاری سازمان نمیخواهد پیوستگی اندیشه

انقلابی و تئوری سوسیال دموکراتیک را دریابد . کوشش برای احیای انقلابی حرفه‌ای و برای اینکار پیشنهاد کردن اولا ترور تهیه‌چی کننده و ثانیا ایجاد " سازمانی از کارگران میان‌حال " که هر چه کمتر آنها از کنار بحرکت و ادارند ، در حقیقت بدنام معنی است که برای گرم کردن خانه چوهابی را که در ساختمان آن بکار رفته ، بشکنند و بسوزانند " (لنین چه باید کرد ؟)

بطوریکه می‌بینیم هم رفیق جزئی و هم سوابودا نظریات سازمانی کاملاً مشابهی دارند و لنین هم علت و هم نتیجه این طرز تفکر را به روشنی بیان میکند :

" علت آنست که : " نمیخواهد پیوستگی اندیشه انقلابی و تئوری سوسیال دموکراتیک را دریابد . " و نتیجه : " در حقیقت این بدنام معنی است که پسرای گرم کردن خانه چوهابی را که در ساختمان آن بکار رفته بشکنند و بسوزانند . " و اما وجوه تشابه به همینجا خاتمه نمی‌پذیرد چرا که نظریات سازمانی مشابه ،

موضوع گیربهای مشابه جریان‌ات مشابه را هم بناگزیز بدنال خواهد داشت . وقتی چوبهایی را که باید در ساختمان خانه بکار رود سوزانده شده و پرولتاریا از نظرس رهبری کمونیستی خلع سلاح گردید ، خواه ناخواه راه برای بورژوازی باز میشود که بجای آنها چوبهای خود را بکار گیرد . بهمین دلیل بود که لنین میگفت :

" تصادفی نیست که بسیاری لیبرالهای روسی - هم لیبرالهای آشکار و هم لیبرالهایی که نقاب مارکسیستی به چهره میزنند ، از جان و دل هواخواه ترور هستند و از اعتلای روحیات تروریستی در لحظه حاضر پشتیبانی مجدانه بعمل می‌آورند . " (چه باید کرد ؟) و رفیق جزنی میگوید :

" جریانهای جبهه ملی هر چند اعتقاد بمبارزه مسلحانه نداشتند ، خود را ملزم به حمایت از چریکها و حمله‌ی همه جانبه به رژیم دانستند . " (ص ۵۱) *

۴- غیر از انتقاد اصولی به نقشه سازمانی رفیق جزنی که در بالا مطرح شد ، انتقاد دیگری هم در مورد نحوه‌ی سازماندهی گروههای سیاسی - صنفی (که وظیفه شان سازماندهی مبارزات اقتصادی کارگران است) کاکرگی وارد است . رفیق میگوید :

" برگرد یک هسته مرکزی کوچک شاخه‌های زنجیرهای که مانند سلسله اعصاب در درون صنف کشیده شده بوجود می‌آیند . " (ص ۲۲)

در یک کشور دیکتاتوری چنین سازمانی صنفی که دارای شکل مشخص و اعضای معین است سریعاً لو رفته و کادراهای فعال آن گرفتار میشوند ، مگر اینکه با پنهانکاری اکیید امکان ارتباط گسترده با توده‌ها را از خود سلب کنند که این خود مغایر شرط وجودی آنهاست لنین در حل این مشکل میگوید :

" این تضاد میان ضرورت گسترده بودن و پنهانکاری اکیید را چگونه باید حل کرد ؟ برای حصول این مقصود بطور کلی دو راه وجود دارد : یا مجاز شدن این اتحادیه‌ها صنفی و یا حفظ سازمان بصورت پنهانی آن ، ولی بشرطی که آنقدر آزاد و بدون شکل معین و مشخص و با اصطلاح آلمانی‌ها 1. 0. 3. 0. (ولنگ و واژ) باشد که الزام پنهانکاری برای توده اعضای آن تقریباً بصر برسد . " (ص ۱۶۲ چه باید کرد ؟)

رفیق جزنی اضافه میکند : " جریانهای سیاسی - صنفی در صورت تکامل میتوانند با یکدیگر ارتباط گرفته حرکات سرتاسری را در یک صنف سازماندهی کنند . " (ص ۷۳) و لنین جواب میدهد : " رفقای لهستانی چنین مرحله‌ای از جنبش را گذرانده اند ، زمانی همه‌ی آنها شقیته ایجاد شبکه وسیعی از صنف و قهای کارگری شده بودند ، ولی خیلی زود از این فکر دست کشیدند ، زیرا یقین کردند که با این عمل خود فقط برای ژاندارم ها محصول فراوانی ببار می‌آورند . " (ص ۱۶۷ چه باید کرد ؟)

" تحقق اتحاد کارگران یک صنف فقط از طریق سازمان واحدی از انقلابیون حرفه‌ای امکان پذیر است که رهبری همه‌ی سازمانهای صنفی کارگران را بعهده خود گیرد . " (نقل بمعنی جهت اختصار ص ۲۰۷ همان کتاب)

"باز هم" ترور تهییجی

نشان دادیم که ایدئولوژی "جنبش نوین کمونیستی" ما چیزی نیست جز کپیسه ایرانی نظریات "سوابودا" و حتی یگانگی ایندو و جریان در زمینه نظریات سازمانی نیز مورد بررسی واقع شد. اکنون کمی بیشتر راجع به تاکتیک "تبلیغ مسلحانه" بحث میکنیم:

رفیق جزئی ترور را به مثابه "ناقوس آشوب" و عامل برانگیزنده توده‌ها میدانند. "مبارزه مسلحانه عامل برانگیزنده" (ت) توده‌ها بر ضد رژیم است. (ص ۱۶۹) و نیز: "مبارزه مسلحانه نقش خود را در برانگیختن" (ت) توده‌ها بر ضد رژیم اثبات کرده." (ص ۱۸۴)

و یا: "جنبش مسلحانه در این مدت کوتاه اگر عملیات خود را در برانگیختن" (ت) توده‌ها بر ضد دستگاه حاکمه بخوبی اجرا کرده" (ص ۵۹) (روشن است و ما هم‌گردد در مکر گفته‌ایم که توده‌ها را با "ناقوس آشوب" نمیتوان بر ضد دستگاه حاکمه برانگیخت و اینرا تجربیات چندساله خودمان هم نشان داده، در قسمت‌های بعد هم به بررسی ریشه‌های اشتباه اخیر رفیق جزئی خواهیم پرداخت ولی در اینجا فقط قصد مسا نشان دادن طرز تلقی رفیق از اثرات ترور تبلیغی است.) رفیق ادامه میدهد:

"این بدان معنی است که عملیات مسلحانه هیجان و شوری را ایجاد کرده و دامن زده است." (ص ۳۷)

"در سطح جریانهای سیاسی و محافل دانشجویی سیاهکل ضررهای تکان دهنده و هیجان انگیز (ت) بود." (ص ۴۷)

"۰۰۰ مردمی را که در گذشته نزدیک خود فاقد تجربیات قهرآمیز بوده اند به تساجیم (ت) برضد دشمن فرا میخواند." (ص ۵۸)

خود جملات رفیق بحد کفایت واضح و روشن هستند و ما هم تاکید لازم روی لغات روشن‌تر نموده ایم در قسمت‌های پیشین نیز نظریات سوابودا را شکافتیم. از اینجا این نتیجه بدست می‌آید که هم رفیق جزئی و هم سوابودا قصد شان آنست که بوسیله "ترور تهییجی" در جنبشی که تازه شروع شده و هنوز به نقطه آغاز نزدیکتر است تا پایان مصنوعا نمودهای پایان برانگیزند.

یک نکته دیگر هم باید ذکر شود و آن اینکه رفیق جزئی برای عملیات تروریستی علاوه بر اثر تهییج کننده، اثر بخشی آنرا در مورد منفعل کردن طبقه حاکمه نیز تا حدودی می‌پندیرد و در این زمینه از سوابودا اندکی پیشی گرفته است:

"وقتی این عملیات (عملیات به حمایت از کارگران احتمالی) جامه عمل پوشیده، کارخانه داران باید بهای طمع خود و سلاخی رژیم را با از دست دادن جان و مال خود و خانواده‌شان بپردازند. چسبک آنان را وادار میکند که در برابر خواسته‌های اقتصادی کارگران مانع دخالت نظامی رژیم گردند. این خود نوعی تامین حقوق صغی از قبیل

حقوق اعتصاب برای کارگران است * (ص ۸۲)

در اینجا البته قصد ما اشاره به نادستی شیوهی حمایت پیشنهادهی رفیق نیست، چه در صفحات قبل در مورد نحوهی حمایت کمونیستی از مبارزات صنفی صحبت کردیم و یادآور شدیم که این نوع حمایت ما قبل سوسیال دموکراسی توجه کارگران را از مبارزه طبقاتی منحرف کرده و به مبارزه‌ی تن به تن میان قهرمانان و رژیم معطوف مینماید و بنابراین مانعی است جدی بر سر راه اعتلای آگاهی طبقاتی پرولتاریا * نکته مورد نظر ما این است که تحقق چنین هدفی اساساً غیر ممکن است * چه با استقلالی که رژیم سلطنتی در قبال بورژوازی دارد، بهیچوجه کارخانه‌داران قادر نخواهند بود او را وادار به عقب نشینی در برابر چریکها بکنند * حقوق صنفی را کارگران فقط با مبارزات متشکل و یکپارچه خود بدست خواهند آورد، اینرا هم تاریخ گذشته کشور خودمان * وهم تاریخ مبارزات پرولتاریای جهانی ثابت کرده و در هیچ جا دیده نشده که با شیوه مورد نظر رفیق حقوق صنفی کارگران تامین شده باشد *

" هر چه سعی است در طلبش بکار میرد اما * * * "

نکته دیگری که شایان ذکر است این مساله میباشد که نوك پیکان حملات تئوریک به مشی سازمان ما مساله ترور فردی بوده، و از آنجا که مساله ترور از نظر مارکسیسم-لنینیسم بطور عام مردود اعلام گشته قاعدتاً میبایستی در نشریات تئوریکمان باین انتقاد اساسی پاسخ میدادیم * برای پاسخ نیز دو راه وجود داشت: یا میبایست ثابت میکردیم آن تئوری دیگر کهنه شده و در شرایط نوین صدق نمیکند و یا اینکه خطوط فاصل تروریسم را با تبلیغ مسلحانه بنحو روشنی ترسیم میکردیم * ولی اینکار در هیچیک از نشریات سازمان چیز کتاب مورد بحث فعلی ما انجام نشده بنابراین من سعی خواهم کرد این قسمت از کتاب را شکافته و بطور مفصل به آن پاسخ دهم *

بحث در موارد اختلاف تروریسم و تبلیغ مسلحانه در صفحات ۳۴ و ۳۵ این کتاب صورت گرفته ولی در اینجا رفیق فقط نوع خاصی از ترور یعنی تروری که انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته بدان متوسل می شدند (ترور مرعوب کننده) را در نظر داشته، در حالیکه ما در این کتاب نشان دادیم که ترور دارای اشکال گوناگونی است و پیوسته ترور تهییجی یا تبلیغ مسلحانه ما دارای مشابهت بسیاری بوده و تقریباً با آن اختلافی ندارد * بنابراین اگر حقیقتاً میخواستیم موارد اختلاف تروریسم و تبلیغ

x - کارگران کشور ما در مبارزات گذشته خود حق ۸ ساعت کنار روزانه و قانون سندیگهای کارگری را بدست آورده اند و علیرغم سالهای طولانی رکود و سلطه‌ی مطلق ارتجاع رژیم هیچگاه جرأت نکرده بطور رسمی این حقوق را نغی کنند *

سلحسانه را روشن کنیم میبایست اینکار را با نزدیکترین نوع ترور بشیوه مبارزه مسان یعنی ترور تهییجی، انجام میدادیم. و اگر از این زاویه به استدلالهای رفیق جزئی بنگریم خواهیم دید در واقع ساله ای حل نشده و فقط موارد اختلاف دو نوع ترور با هم بیان گردیده است.

رفیق مینویسد:

" جنبش سلحسانه سرآغاز يك جنبش توده ای است، این اصل لنینی بی هیچ قید و شرطی از جانب جنبش سلحسانه پذیرفته شده است که: بدون کارگران تمام بمبها آشکارا بی قدرند." بهمین دلیل جنبش سلحسانه از مبارزه نظامی هدفی جز بسیج تودهها ندارد."

هدف گروه سوבודה نیز از ترور تهییجی چیزی جز بسیج تودهها نبود و آنها نیز " ناقوس آشوب" خود را سرآغاز يك جنبش توده ای می پنداشتند و از این گذشته آن اصل لنینی را نیز کاملاً قبول داشتند، بطوریکه سوבודה مینوشت: " جهان پهلو کارگر با گامهای سنگین خود راه را برای تحقق تمام خواستهایی که بنام اصحاب کار روس پیش کشیده شود، هموار خواهد ساخت." (ص ۱۸۲ چه باید کرد؟)

تازه اگر صد بار هم آن جمله لنین را در حرف تکرار کنیم هنوز بمعنسی پذیرفتن آن اصل لنینی نیست چنانکه نه سوבודה و نه رفیق جزئی هیچکدام واقعاً قبول نداشتند که: " تمام بمبها بدون کارگران آشکارا بی قدرند." آیا اینکه رفیق جزئی میخواهد برای کارگران زبان بسته بسویه عملیات تروریستی مثنی روشنفکر حقوق منفی تامین کند بمعنی پذیرفتن آن اصل لنینی است؟ آیا این نقطه نظر بمعنی تحقیر و تسخر آشکار طبقه کارگر نیست؟

رفیق ادامه میدهد:

" در اینجا مبارزهای مشکل از جانب جریانهای انقلابی پیشرو بر ضد طبقات حاکمه و متحدان خارجی آنها سازمان داده میشود."

سوבודה نیز در پی ایجاد سازمانی از انقلابیون حرفهای سازمان دادن مبارزه ای مشکل بر ضد طبقات حاکمه و رژیم تزاری بود.

" انتخاب هدفها مبتنی بر يك شناخت علمی از دشمن خلق است." (همانجا) سوבודה نیز میپنداشت انتخاب هدفها مبتنی بر يك شناخت علمی از دشمن خلق خواهد بود.

" این ضربات زبان مخصوصی است که جنبش برای آگاه ساختن توده بکار میرد. ولی برای آگاه ساختن توده، فقط باین زبان اکتفا نمیکند." (همانجا) اولاً مگر زبان قطعی است. ثانیاً سوבודה نیز میخواست وسیله ای این زبان تودهها را آگاه کنید و لنین باو گفت: " مگر در این محیط زندگی روسیه یلیدیهها آنقدر کم است که ... و ثالثاً سوבודה نیز فقط باین زبان اکتفا نمیکرد، ما در قسمتها

قبل نشان دادیم که این گروه نیز اتحادیه‌هایی از کارگران میانه حال و آیداد روزنامه‌های محلی در سطح وسیع و تبلیغات در بین بیکاران و ترتیب دادن اعتصابات و تظاهرات و غیره را پیشنهاد میکرد.

"اگر در این میان برخی از شخصیت‌های منفور رژیم بقتل میرسند، این نسه بخاطر نابود ساختن قسمتی از قدرت رژیم است... خلق از طریق تروریسم^x هیچگاه ب قدرت نمیرسند." (همانجا)

ما نشان دادیم که سوابودا نه تنها نقش نابودکننده بلکه حتی نقش مرطوب‌کننده ترور را هم قبول نداشت و فقط نقش تهییجی آنرا برجسته میکرد. ولی رفیق در اینجا فقط نقش نابودکننده ترور را رد می‌کند و همانطور که قبلا نشان دادیم علاوه بر نقش تهییجی ترور نقش مرصوب‌کننده ترور را هم قبول داشته و از این نظر بیش از سوابودا با انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته روسیه هم عقیده است.

رفیق ادامه بدهد:

"در اینجا شخصیت‌های منفور رژیم که مستقیماً در سرکوبی خلق شرکت دارند بمثابه هدف‌هایی هستند که کسبیدن آنها ضربه پذیری رژیم را آشکار میکند." سوابودا هم چنین نظری داشت ولی متأسفانه کارگران عاقلتر از آنند که ما میپنداریم. آنها با یک حساب سرانگشتی درخواستی در خواهند یافت که همواره تلفات مایوسی بیشتر از رژیم است و از این معادله ساده نتیجه خواهند گرفت که رژیم از این طریق ضربه پذیر نیست. چرا که یک کارگر خوب میداند که اگر قرار باشد تن به نبردی نوسیدانه بدهد، خود به تنهایی خواهد توانست "چاقورا تا دست" در شکم امثال فاتح فرو کند. و بخصوص اینکار (عملیات) در تداوم خود بیش از پیش اثراتش را از دست خواهد داد و کارگران امکان خواهند یافت که عمیقاً درک کنند که در این گذرگاه آنکس که ضربه پذیر است انقلابیون هستند و نه رژیم.

سپس رفیق میگوید: "اگر رژیم بر اثر این ضربات خشمگین میشود به خاطر از دست دادن یک مهربان اش نیست... خشم رژیم بخاطر این است که ادامه‌ی این ضربات توده‌ی محروم و سرکوب شده را آگاه ساخته و بمبارزه میکشاند." من در این مورد که "خشم رژیم بخاطر از دست دادن یک مهربان نیست" کاملاً حرف رفیق را میپذیرم ولی در این باره که "خشم رژیم بر سر چیست؟" باز هم با رفیق نمیتوانم هم عقیده باشم.

رفیق میگوید: "خشم رژیم بخاطر آنست که ادامه‌ی این ضربات توده محروم و سرکوب شده را آگاه ساخته و بمبارزه میکشاند."

x- ضمناً این را در نظر داشته باشیم که بالاخره خود رفیق هم اعتراف میکند که این کار تروریسم است.

ما در تمام طول این کتاب با همین نقطه نظر سرچنگ داشتیم؛ زیرا توده ها با "ناقوس آشوب" آگاه نمی شوند برای اینکه باید افشاکسری سیاسی کرد و لنین میگوید: "نه حالا نه هیچ زمان دیگری هیچ کار دیگری نمیتواند جای افشاگرها را بگیرد" تعویض افشاکسری سیاسی با تبلیغ مسلحانه همانطور که لنین میگوید طفره رفتن از این وظیفه مبهم است زیرا افشاکسریها حقیقتاً پیچیده و مشکل بوده و احتیاج به سپاهی از افسراد کارآمخته و آگاه بمعنای واقعی کلمه دارد، بنحویکه از همه فنرهای درونی رژیم و ماهیت واقعی همه جریانهای جامعه بطور همه جانبه اطلاع داشته باشند. کارگر همانطور که لنین یادآور می شود برای آنکه سوسیال دمکرات شود، باید از ماهیت همه اقشار مختلف جامعه از آخوند و کارمند و دهقان گرفته تا دانشجو و کاسبکار جز و سرمایه دار درکی زنده داشته باشد. بتمام جمله باقیها و سفسطه ها لیبیرال ها و نمایندگان دولت و خرده بورژواها که بوسیله آنها، ماهیت واقعی خود را پنهان میکنند آشنا باشد. نقاط ضعف و قوت خرده بورژواها و دهقانان را بشناسد و غیره و غیره، و حتماً تصدیق خواهید کرد که بوسیله عمل مسلحانه نمیتوان همه ی اینها را به کارگران آموخت و بنابراین قبول باید کرد که کارگران را با عمل مسلحانه و ضربه زدن بدشمن نمیتوان آگاه کرد.

و اما کارگران را هم با تشجیح و تهییج نمیتوان بمبارزه کشاند. * کما اینکه در هیچ جای جهان چنین عملی انجام نشده و ما هم تاکنون در این زمینه موفقیتی بدست نیاوردیم. * قبلاً گفتیم؛ باز هم تکرار می کنیم که اوج و فروکش انقلاب خارج از حیطه قدرت پیشاهنگ بوده و بسان توانین طبیعی عمل میکنند. پیشاهنگ واقعی اگر کاملاً خود را آماده کرده باشد؛ در موقع اوج گیری مبارزات توده ای میتواند آنها را در جهت صحیح رهبری کرده؛ از اشتباهات دوستان و دام دشمنان مصون دارد.

اما خشم رژیم بر سر چیست؟

اینرا هم تاریخ نشان داده، خشم رژیم درست مانند خشم تزار از ناردنیکها و خشم بیسمارک از ماست و هاسلمان و خشم بورژواهای اروپای غربی بیسی از امثال بادر ماینهوف بخاطر شمشیر داموکلس^x است که این جریانهها بر سر ستمگران می آویزند و معلوم نیست کی و کجا و چگونه جان یکی از آنها (عناصر رژیم) را خواهد گرفت. خشم رژیم عمدتاً بخاطر عدم تأمین است که این جریانهها برای عناصر آن ببار می آورند. اینرا تجربه خودمان هم نشان داده و اگر قبول نداریم میتوانیم

* - در اینجا مقصود ما تشجیح و تهییج در نبود شرایط عینی است.

xx - عزرائیل.

باز هم امتحان کنیم و چند عمل صرفاً انتقام جویانه را که جنبه تبلیغی نداشته‌ولی متوجه نقاط حساس و عناصر مهمی باشند انجام دهیم و ناظر علیان خشم دیوانه وار رژیم باشیم .

" حکایت اینکه چگونه چند عمل تروریستی شرایط عینی را دگرگون کرد "

رفیق جزئی برای اثبات نظریات خود در مورد اثرات فوق‌العاده تخریبش ترور فردی فاکت‌هایی هم می‌آورد که در نظر داریم آنها را تحلیل کنیم .
بنظر رفیق جزئی اوچگیری مبارزات کارگری در سالهای بعد از شروع مبارزه مسلحانه و همچنین تشدید تضادها در جبهه انحصارات امپریالیستی دینفع در ایران و نیز دخالت مسلحانه رژیم در سرکوبی مبارزات خلقهای منطقه همه و همه باعث تاثیرات مبارزه مسلحانه بوده است . البته برای هر مارکسیست اندک آگاهی چنین امری قابل قبول نخواهد بود و اگر حقیقتاً چنین پروسه‌هایی عملاً انجام شده باشد ، ضرورت پیدا میکند که مارکسیست مورد نظر ما در کلیه تئوریهایی که از مارکسیم آموخته تجدید نظر کند :

ولی خوشبختانه مارکسیست ما احتیاجی به انجام این کار شاق نخواهد داشت ، زیرا معلوم میشود که فقط اشتباهی جزئی روی داده و با اندک تعمق در خواهید یافت که رفیق جزئی هرم را از رأسش بر زمین نهاده و آن چه را که خود معلول است ، علت گرفته و معلولهای دیگر را هم باین معلول علت شده نسبت داده است .
ما اینرا در پایان این قسمت ثابت خواهیم کرد ، اکنون به برداشتهای رفیق میپردازیم .
" مردم شهری از همان نخست به چریکها علاقه نشان دادند . " (ص ۵۴)

رفقا ئیکه در کارخانه ها کار کرده اند تصدیق خواهند کرد که توده مردم شناختی ولو ناقص هم از چریکها ندارند و بنابراین نمیتوانستند از همان نخست به چریکها علاقه نشان دهند . حتی اکنون پس از قریب شش سال اکثریت مردم مناطق خلقی نظر مساعدی به " خرابکار " ندارند . اما این مردم مورد نظر رفیق عمدتاً مردم حوالی خیابان شاهرضا هستند که از همان نخست به چریکها علاقه نشان دادند . این حکم را یکی دیگر از گفته های رفیق تصدیق میکند :

" علاوه بر اینها نام چریک با محبوبیت مبارزه مسلحانه خلقهای دیگر در زیر نام چریک در تلقی مثبت نسبت به جنبش اثر گذاشت . " (ص ۵۴)

روشن است که آن مردمی که از جنگهای چریکی خلقهای دیگر اطلاع داشتند توده مردم شهری نبودند ، چه آنها امروز هم چنین اطلاعی ندارند . اما چرا چنین اشتباهی صورت گرفته ؟ واقعیت اینست که ارتکاب چنین اشتباهی برای نتیجه گیری اشتباه آمیز دیگر ضروری بود :

" بیش از سالهای پیش اعتراضهای توده‌های و جمعی روی میدهد . عناصر بسیاری

از بطن جامعه میروند که از زندان، بیکاری و اخراج نمی‌ترسند، فداکاری در مردم افزایش مییابد. اعتراضهایی که در سالهای قبل کمتر سابقه داشته ظاهر میگردد. حتی هنگامیکه این اعتراضهای سیاسی یا اقتصادی بخون کشیده میشود، مردم بجای عقب نشینی قدم جلو میگذارند. این پدیده بی سابقه از کجا ناشی میشود؟ از آنجا که نیرویی که از میان مردم برخاسته و با آنها پیوند عمیق دارد، با شور و فداکاری بیسابقه ای پیشاپیش مردم با رژیم مبارزه میکند. (ص ۵۷) و نیز: "آنچه مسلم است در حال حاضر طلیعه اعتراضهای جمعی در میان مردم رسیده است و مبارزه مسلحانه نقش خود را در برانگیختن توده ها بر ضد رژیم اثبات کرده است." (ص ۸۴)

واضح است که علت اعتصابهای بعد از سال پنجاه آن چیزی نیست (و نمیتوانست هم باشد) که رفیق میگوید بلکه بحران اقتصادی است که رژیم در آن وارد شده و با تمام دست و پا زدنهایش قادر نیست از آن خارج شود که هیچ، روز بروز بیشتر در این باطلاق فرو میرود و کارگران هم نه بخاطر دمیده شدن صوراسرافیل بلکه بخاطر فشار شدید و دم افزون اقتصادی دست به اعتصاب میزنند. و اما برای اینکه کسی اشتباه رفیق جزئی را مرتکب شود، اولاً ضروری است به تئوری "ناقوس آشوب" معتقد باشد و در ثانی فکر کند که: "مردم از همان نخست نسبت به چریکیها علاقه نشان دادند." اما رفیق جزئی اثرات مبارزه مسلحانه بر روی مردم را به اینجا هم ختم نمیکند و عقیده دارد که:

"با همه ی اینها خلاصت اگر بخواهیم اثرات جنبش مسلحانه را بر روی مردم، در محدوده آثاری که تا کنون ظاهر شده ارزیابی کنیم، اگر ما در این مدت شاهد همدردی و حمایت (!) مردم نسبت به جنبش مسلحانه و اعتراضهای پراکنده اقتصادی و سیاسی آنها در پرتو مبارزه مسلحانه (!) بوده ایم، این فقط آن بخش از انرژی توده هاست که تا کنون بصورت بالفعل در آمده، برای ارزیابی اثر جنبش بر روی مردم باید آنچه را که در زیر و نهان میگذرد نیز بحساب آورد." (ص ۵۹)

x - ما در مقدمه کتاب رفیق پویان این اشتباه را اصلاح کرده ایم ولی این باعث نشده که به اشتباه مشابه دیگری گرفتار نشویم. این اشتباه اخیر آنست که اینبار علت بحران اقتصادی را شروع مبارزه مسلحانه انگاشته ایم، آشکاراست که خرجی که رژیم برای مبارزه با ما متحمل میشود سالیانه بچند صد هزار دلار هم نمیرسد، در حالیکه مشکلات اقتصادی رژیم را کسر بودجه های چند میلیار دلار تشکیل میدهد. اما علت این اشتباهات مکرر چیست؟ شاید علت اصلی تعابلی است که این امر باشد که بهر حال حرکت خودمان را علت الحلل تحولات بدانیم. اما همه رقتا

اگر حقیقت آنچه که بصورت بالفعل در آمده در اثر جنبش مسلحانه **سوریه**، تصدیق خواهیم کرد که جریانات عشق و بالقوه هم در اثر همین عامل برانگیزنده ایجاد شده است. ولی واقعیت اینست که نه آن و نه این هیچکدام در اثر جنبش مسلحانه اتفاق نیفتاده اند که هیچ، حتی تأثیری درجهی دو هم از آن نپذیرفته اند.

علاوه بر تأثیرات جنبش بر روی توده ها رفیق جزئی تأثیرات این عملیات را بر روی رژیم هم "تحلیل" میکند:

"مقابله رژیم با جنبش فقط در چارچوب سازمانهای پلیسی محدود نماند. جناحهای امپریالیستی بر سر مشی رژیم و پیش بینی آینده آن اختلاف نظر پیدا کردند. اینجا علاوه بر طبقه حاکمه رژیم نماینده آن پای منافع انحصارات خارجی و مصالح استراتژیک امپریالیستها در میان است." (ص ۶۳)

واضح است که جناحهای امپریالیستی بعلت عملیات چندده نفر تضادشان تشدید خواهد شد و علت افزایش این تناقضات باید در اوضاع اقتصادی جناحهای مختلف و تضاد منافعشان با یکدیگر و غیره و غیره جستجو شود. خود رفیق هم باین امر پی میبرد و اضافه میکند:

"اگر نگوئیم که جنبش مسلحانه عامل تشدید این تضادها بوده است، نمیتوانیم نقش جنبش را در تشدید این تضادها انکار کنیم.

اینجا دیگر تناقض آشکاری وجود دارد: اگر حقیقتاً جناحهای امپریالیستی بر سر مشی رژیم و ... اختلاف نظر پیدا کرده اند، دیگر چرا شك میکنیم که عمل مسلحانه عامل تشدید تضادها بوده باشد؟ ولی این عقب نشینی هم فایده ای نخواهد داشت، چه در واقع عملیات، بطور قطع تأثیری قابل اندازه گیری در تشدید تضادهای امپریالیستها نداشته و نمیتوانست هم داشته باشد و علاوه بر این ما هم هیچ فاکستی برای اثبات نظر رفیق در دست نداریم.

رفیق ادامه میدهد:

"تضاد دستگاه حاکمه با جریانهای ضد امپریالیست منطقه نیز در رابطه با جنبش مسلحانه تشدید شده است. رژیم که خود از گسترش عملیات چریکی در داخل احساس خطر میکند ناچار به دسته بندی امپریالیستی برای خفه کردن کانونهای انقلابی منطقه در فلسطین داخل شده و از هم اکنون نیروهای آن عملاً مبارزه نظامی در منطقه کشیده شده اند." (ص ۶۳)

بقیه پاورقی صفحه قبل.

آگاهند که جایگزین کردن تمایلات ذهنی بجای واقعیات عینی، نامسی چیزی استویسم (پندارگرایی) نمیتواند داشته باشد.

واقعاً؟ آیا اساساً این حکم میتواند درست باشد که دخالت نظامی رژیم ایران در سرکوبی خلق عمان بعثت شروع مبارزه مسلحانه در داخل کشور بوده است؟ اینست و اصلاً چه ربطی بهم میتوانند داشته باشند؟ لایسند دخالت اندونزی در سرکوبی خلق تیمور هم بخاطر شروع مبارزه مسلحانه در آن کشور بوده؟ شاید ما خبر نداریم و در آنجا هم چریک شهری یا بعرضه‌ی وجود نهاده؟! وگرنه این عمل اندونزی چگونه قابل توجیه است؟ قطعاً دخالت افریقای جنوبی در آنگولا هم بهمین خاطر بوده یا شاید علت چیز دیگری باشد. آیا این حکم قابل قبول نمیتواند باشد که دخالت ایران در ظفار نتیجه اوضاع جدید تعادل نیروها در سطح جهانی است؟ همان تعادل نیروهایسی که باعث تغییر استراتژی امپریالیسم شد؟ همان تغییری که بر مبنای آن انقلابیون هر منطقه باید بوسیله‌ی رژیم‌های ارتجاعی خود آن منطقه سرکوب شوند؟

در پایان رفیق میگوید: " اینها رفتارهای جنبش مسلحانه در مدت کوتاهی است که از آشکار شدن آن میگذرد. اگر این نتایج و آثار را، با حاصل دود ده مبارزه جریانه‌های سیاسی، مخالف رژیم مقایسه کنیم آنگاه درمی‌یابیم که مبارزه‌ی مسلحانه چرا نقش محوری و شکل‌عده را در جنبش انقلابی مسلحانه دارد." (ص ۶۴)

بله اگر واقعاً همه اینها در اثر جنبش مسلحانه بوده منهن حصری نخواهم داشت و قبول خواهد کرد که مبارزه مسلحانه نه تنها شکل محوری، بلکه اصولاً تنها شکل مبارزه را تشکیل دهد. ولی یک کار دیگر هم حتماً باید انجام دهیم، و آن تنظیم یک پیغام متوسط برای همه‌ی احزاب برادر است که در طی آن از این احزاب میخواهیم بر مبنای کشفیات جدیدی که با پراتیک مستقیم خودمان بدست آورده ایم در باره‌ی اصول عالم مارکسیستی که با شرایط نوین دیگر تطبیق نمیکند تجدید نظر نمایند^۱

ولی واقعیت اینست که در تحلیل نهایی ریشه و علت اصلی همه آن چیزهایی که رفیق جزئی معلول مبارزه مسلحانه دانسته و همچنین خود مبارزه مسلحانه را باید در همان واقعیتی که اخیراً مطرح کردیم جستجو کرد، یعنی در تشدید تناقضات جهانی و بهم خوردن تعادل نیروها بفتح نیروهای صلح و سوسیالیسم.

امپریالیسم که پس از جنگ جهانی دوم برای مدتی کوتاه موفق شده بود بر تضادهای درونی خود غلبه کند، اندک اندک وارد دوران سوم بحران عمومی خود شد. این دوران از اواخر دهه‌ی پنجاه شروع شده و علیرغم افت و خیزهای موقت تا کنون ادامه یافته. در طول این مدت جبهه‌ی نیرومند کشورهای سوسیالیستی بچنان حدی، از قدرت اقتصادی و نظامی دست یافت که امپریالیسم دیگر قادر به بر پا داشتن یک جنگ جهانی دیگر نبوده و مجبور شد علیرغم تمایلش به سیاست تشنج‌زدایی^۲ کردن نهد.

۱. پس از فاش شدن ماهیت واقعی ماژویسم (که مدت‌ها آنرا در پس‌پردای از قافیه - باقیهای چپ‌نما مخفی کرده بود) در عرصه سیاست جهانی و بویژه پس از آنکه این جریان

در شرایط نوین با وجود اینکه دیگر مثل بحرانهای سابق امپریالیسم جنگی جهانگیر در کار نبود ولی انقلاب در کشورهای تحت سلطه دواره شعله کشید. اگر در دوران

بقیه پاورقی صفحه قبل

با شرکت در دسته بندیهای نیروهای امپریالیستی و نزاد پرست در ماجرای آنگولا سنسد افلاس خود را امضاء کرد، دیگر انتظار نمیرود که انقلابیون صدیق نسبت به شرحی سیاست تشنج زدایی شکی بخود راه دهند.

ما دیدیم که در پرتو این سیاست انقلاب در کشورهای جنوب شرقی آسیا و همینطور مستعمرات آفریقایی پرتقال به پیروزی رسیده و هر روز نیز شاهد شعله ور شدن پیکارهای آزادبیش دیگر در سراسر جهان هستیم.

آشکار شد که سیاست تشنج زدایی برخلاف ادعاهای تفرقه اندازانه هوجبیهایی پکن بهیچوجه بمعنای سازش با امپریالیسم نبوده و مانعی در راه کمک بید ریخ کشورهای سوسیالیستی به جنبشهای مرفی ایجاد نمی کند. بلکه برعکس این سیاست بمعنای اهرمی نیرومند برای بازداشتن امپریالیسم از دست زدن به ماجراجویی در آخرین مراحل حیات تنگنیش بوده و وثیقه ایست برای ممانعت از صدور ضدانقلاب.

پیشروی نیروهای صلح و سوسیالیزم و در پیشاپیش آنها حزب پرافتخار لنین در زیر دوش شکوهمند انترناسیونالیزم پرولتری نیرومند تر از هر زمان دیگر ادامه دارد و سرانجام همه امپریالیستها و سوسیال خائنین متحدش را به زباله دان تاریخ خواهد سپرد.

دور مبادا!

ما شویسم با آن هاردان یوردان آغازینش و همینطور با این آخر و عاقبت تنگنیش چیزی نبود جز اجرای سناریوی کامل یک جریان خرده بورژوازی در مقیاس بین المللی. لنین در توصیف این جریان میگوید:

"بلشویسم در طول سالیان دراز مبارزه علیه انقلابیگری خرده بورژوازی رشد یافت، قسام پذیرفت و آبدیده شد. این انقلابیگری از برخی جهات به آنارشیزم میماند یا چیزهایی از آن بحارت میگیرد و بالنتیجه در مورد هر آنچه که جنبه بنیادی و ماهوی دارد برخلاف شرایط و مقتضیات مبارزه مستمر (متین) طبقاتی پرولتری عمل میکنند. از نظر تئوریک برای مارکسیستها کاملا مسجل است و تجربه تمام انقلابها و جنبشهای انقلابی اروپایی این مطلب را کاملا ثابت کرده است که زمیندار خرده پا و کاسبکار خرده پا (این گروه اجتماعی که در تمام کشورهای اروپایی توده بسیار بزرگ و انبوهی را تشکیل میدهد) از آنجا که در محیط سرمایه داری پیوسته دستخوش ستم است و زندگیش غالباً با شدت و سرعت بسیار به خرابی میگراید و او را به افلاس میکشاند، خیلی زود به انقلابیگری افراطی دچار میشود، ولی توانایی آنرا ندارد که بسر داری، تشکل، انضباط و ایستادگی از خود نشان دهد. خرده بورژوازی دیوانه شده از

قبل از جنگ جهانی دوم غالب انقلابها در زمان جنگ بوقوع می پیوستند در شرایط جدید در پهنه ای از صلح جهانی در نقاط مختلف گیتی انقلاب برپا شده و به پیروزی میرسد. در اوایل دهه ی شصت انقلاب در کوبا و الجزایر پیروز شد و در ویتنام جنوبی پس از وقفای که پیش آمده بود پیروزی آغاز کرد. در اواخر این دهه شعله های انقلاب به خاورمیانه هم کشیده شد.

این اوچگیری انقلاب جهانی از یکسو و بحران اقتصادی امپریالیستها از سوی دیگر نمیتوانست در کشور ما بی تاثیر بماند. اما این تاثیرات از طرق مختلف و با فاصله ی زمانی معینی از یکدیگر عمل کردند.

بازتاب پیروزیها و قهرمانیهای خلقهای دیگر روشنگران را به شور و شوق وامیداشت و زمینه را در آنها برای حرکت آماده میکرد. قبل از سال ۴۸ این تاثیرات عمدتاً در عشق و در نهان عمل میکردند، ولی در این سال با اعتصابات شرکت واحد آن پروسه های دوزی نمود پیروزی پیدا کردند، دانشجویان و دانش آموزان زیادی با شور و انرژی فراوان به خیابانها ریختند. شعارهای تند سیاسی و ضد دولتی برخلاف سالهای گذشته فضای تهران را بلرزه در آورد.^x

بقیه ی پاورقی صفحه قبل

دهشتهای سرمایه داری پدیده ایست اجتماعی که بسان آنارشیسم از خصایص تمام کشورهای سرمایه داری است. نااستواری این انقلابیگری، سترونی آن، خاصیت تبدیل سریع آن به اطاعت و تسلیم، بی عملی، پندار باقی و حتی شیفتگی دیوانه وار به این یا آن جریان بورژوازی مد روز، همه اینها مطالبی است بر همگان معلوم ولی پذیرش تشویرک و تجزیه این حقایق هنوز بهیچوجه احزاب انقلابی را از ارتکاب اشتباهات کهنه ای که همواره بحلل ناگهانی، بشکل کمی تازه و بسا پوشش یا آرایشی قبلا دیده نشده، در محیطی خاص و کم و بیش بکسر بروز میکند، مصون نخواهد گرداند. (چپ روی)

x- این نکته شایان ذکر است که برخلاف تصور عده ای از رفقا اوچگیری مبارزات دانشجویی نه به علت مبارزه مسلحانه و بلکه مقدم بر آن بوده است (نخستین نمودهای منوج جدید مبارزات دانشجویی یکسال قبل از شروع مبارزه مسلحانه بظهور رسید). همانطور که در این قسمت نشان داده شده این دو پدیده نه از درون هم و بلکه در کنار یکدیگر بوجود آمده و دایره ای علت واحدی هستند.

همین تأثیرات که ذکر آن رفت در میان قشر با کیفیت تر روشنفکران بگسونه ای دیگر اثر بخشید، بطوریکه در سالهای قبل از واقعه سیاهکفل گروههای سیاسی زیادی تشکیل میشد که متأسفانه به علت عدم آمادگی کادرهایشان، روز بروز لورفته و میدان را خالی میکردند. در این میان تعدادی از این گروهها تحت تأثیر تجربه کوبا و مبارزات روشنفکری آمریکای لاتین بکسر دست زدن به عملیات مسلحانه افتادند. مشوق آنها در اینکار هم برخلاف آنچه تصور می‌رود، نه واقعیات عینی جامعه بلکه تأثیرات شورانگیزی بود که مبارزات مسلحانه دیگر خلقها بر آنها میگذاشت. * بعضی از این گروهها در ابتدا معتقد بیک مرحله کار سیاسی و تبلیغاتی بوده‌ای بودند و لیکن ناآرامی آنها و رکود توده‌ها از یکسو و نداشتن تجربه عملی برای کار سیاسی توده‌ای از سوی دیگر سریعا آنها را از ادامه‌ی این کار منصرف کرد و باین نتیجه بکلی نادرست رساند که با نیروی اندک خود دست بمبارزه با رژیم بزنند :

" پس ناگزیر تحت شرایط موجود که در آن هیچگونه امکان دمکراتیکی برای تماس، ایجاد آگاهی سیاسی و سازمان دادن طبقه کارگر وجود ندارد، روشنفکر پرولتاریسا باید از طریق قدرت انقلابی با توده طبقه خویش رابطه برقرار کند. " (ضرورت مبارزه مسلحانه و ص ۴۵)

حال به اثر گذاری جنبه دیگر تغییر تعادل قوای جهانی در کشورمان میپردازیم. بحران اقتصادی امپریالیسم پس از چند مرحله تشدید و تضعیف در سالهای اخیر ابعادی فوق العاده عظیم یافت و دامنه آن گریبانگیر رژیم ایران نیز شد. * خصوصاً با رشد سیستم تولیدی سرمایه داری و وابستگی روزافزون اقتصاد ایران به امپریالیسم جهانی تأثیرات این جریان در کشور ما با شدتی بی سابقه عمل کرد و در نتیجه‌ی تسویم سرسام آور ناشی از این تأثیرات مبارزه اقتصادی کارگران اوجی تازه یافت.

x- این نکته در دفاعیات پاک نژاد بنحو روشنی بچشم میخورد و گفته بود: " انقلاب ویتنام امواجی پخش میکرد و خلق فلسطین این امواج را دریافت کرده و خود متقابلاتبدیل به نوسان سازی شد که امواج ساطع از آن بوسیله‌ی خلق ایران دریافت میگردد. " قصد ما از آوردن این جمله بدست دادن نمونه جالبی از "صورت تشویک دادن به ناشکیبایی شخصی" نیست بلکه فقط خواستیم نشان دهیم که: رفیق پاک نژاد به مثلاً ناآرامی درونی خود نزدیک شده، اما متأسفانه از این مساله غافل مانده که این امواج انقلابی را عمدتاً روشنفکران دریافت می‌کردند و نه خلق ایران در مجموع.

از طرف دیگر رکن اصلی امپریالیسم جهانی یعنی امپریالیسم امریکا در نتیجه تضعیف بیش از حد، دیگر مانند اوایل دهه‌ی شصت نمی‌توانست جنگهای تجاوزکارانه را از پیش ببرد و بناچار اندکی از سنگینی بار "حفظ وضع موجود" را می‌بایست بر کرده متحده ان کوچکتر خود بیاندازد. به پیروی از این مشی در منطقه خاورمیانه ایران و اسرائیل و در آفریقا حکومت نژاد پرست آفریقای جنوبی و در جنوب شرقی آسیا اندونزی مامور سرکوب خلقهای منطقه خود شدند. در پیمان تجاوز کار ناتو نیز کشورهای اروپایی می‌بایست سهم بیشتری از هزینه‌های کمرشکن نظامی را بعهده‌ی خود گیرند و بهر حال همه می‌بایست به فساد خور توانایی خود همت کنند و این کشتی پوسیده در حال غرق را چند گاهی بیشتر بر روی آب نگاهدارند.

تشدید تناقضات جناحهای مختلف امپریالیستی را هم باید از همین زاویه نگاه کرد. این از ویژگیهای بحرانهای اقتصادی در دوران امپریالیسم است که هرگاه ظاهر میشود تضادهای ما بین جناحهای رشد یافته و میرنده (در شرایط امروز جناحهای بیشتر ضربه پذیر و کمتر ضربه پذیر) امپریالیستی را حسدت بیشتری می‌بخشد. مثلاً بحران انرژی ضربات کشنده‌ای بر پیکر اقتصاد کشورهای اروپائی خصوصاً انگلستان وارد کرد، در حالیکه صدمه چندانی به امپریالیسم آمریکا نرساند. همین مساله باعث افزایش گرایش کشورهای اروپای غربی به استقلال بیشتر در قبال امپریالیسم آمریکا شده و حتی در بارهای موارد در مقابل مسائل جهانی موضعی مخالف آمریکا اتخاذ کردند.

"چند نکته دیگر"

ما تا به اینجا اشتباهات اصولی رفیق جزئی را چه در زمینه مسائل تاکتیکی و چه در زمینه مسائل فلسفی مفصلاً شرح دادیم و همینطور ریشه نتیجه گیری‌های اشتباه آمیزش از وقایع را برشمردیم و اکنون در پایان این فصل به چند مورد دیگر هم اشاره می‌کنیم:

رفیق جزئی مینویسد: "توده‌ها با کمیت غول‌آسای خود که کیفیت آنها از این کمیت برمی‌خیزد در این مبارزه مسلحانه شهری نمیتوانند شرکت کنند." (ص ۱۸) باید متذکر شد که کیفیت توده‌ها فقط (و حتی بطور عمده) از کمیت غول‌آسای آنها بر نمی‌خیزد. مطابق این حکم باید در کشورهای عقب مانده کیفیت پرولتاریا کمتر از سایر طبقات و اقشار خلقی باشد که کمیتشان بیش از کارگران است. ولی لنین خاطر نشان کرد که پرولتاریا در انقلاب دارای نقشی بینهایت بیشتر از اندازه‌ی کمی آنست. این کیفیت والا هم نه از کمیت غول‌آسای آن و بلکه از واقعیات زیر سرچشمه میگیرد:

۱- در میان طبقات و اقشار خلقی پرولتاریا تنها طبقه‌ایست که به آینده نظر دارد نه گذشته.

- ۲- پرولتاریا از همه ی طبقات بیشتر قابلیت تشکل و انضباط پذیری دارد .
۳- پرولتاریا جز زنجیرهایش چیزی ندارد که در انقلاب از دست بدهد .
۴- پرولتاریا تنها طبقه وفادار به انترناسیونالیزم است و با پرولتاریای جهانی (به سبب پیوستگی سرمایه جهانی) دارای هم بستگی مادی است .^x
بعلت همین ویژگیهاست که پرولتاریا هم در انقلاب شوروی و هم در بسیاری از انقلابات رهائیبخش و ملی غیرمغ قلت کمپاش توانسته است رهبری انقلابها را بعهده خود گیرد .

رفیق در جای دیگر میگوید : " در کوه نه تنها دهقانان ، بلکه کارگران و دیگر مردم شهر که به مبارزه مسلحانه روی می آورند ، میتوانند دست به مبارزه زده و در این مبارزه رشد کنند " (ص ۶۹)

اگر توجه کنیم رفیق این حکم را در مورد اواخر مرحله اول و سرتاسر مرحله دوم استراتژیک مورد نظر خود صادق میداند بمعنی نادرستی آن بی خواهیم برد . در حقیقت تا هنگامیکه مبارزات تسوده ای پرولتاریا ، آنچنان اوجی نیافته که هزاران انقلابی با کیفیت بیرون دهد فرستادن پرولترهای آگاه بکوه بیشتر به " قضیه نخود سیاه " شبیه است .

در چنین شرایطی کارگران آگاه باید و حتما در شهر مانده و تسوده کارگران رادر مبارزه و سازماندهی یاری رسانند . هر نوع برخورد دیگر غیر از آنچه گفته شد چیزی نیست جز همان " سوزاندن چوها بمنظور گرم کردن خانه " .
البته اشتباه اخیر رفیق نمیتواند از اشتباه پیش گفته مستعمل باشد والا رفیق طلب نمیکرد که از یک پرولتر آگاه ، همان استفاده ای شود که از یک کاسبکار یا زمیندار خرده پای بجان آمده .

رفیق مینویسد : " ضد انقلاب نیز مانند انقلاب تحت تاثیر شرایط عینی و عوامل اجتماعی اقتصادی قرار دارد : در یک حالت به تضادهای درونی خود غالب آمده ، دستگاه اداری و نظامی را نوسازی کرده و از تمرکز و قدرت برخوردار است و در حالت دیگر بر اثر تضادهای درونی و فرسودگی سیستم دچار پراکندگی شده ، اعمال حاکمیت برایش دشوار میگردد . موقعیت متحدان خارجی طبقات حاکمه و روابط آنها با یکدیگر در حالات دستگاه حاکمه اثر میگذارد " (ص ۱۲)
این نوع تحلیل را لنین " دهان کشودن بقصد هیچ نگفتن " می نامید . اینکه معلوم است نه تنها دستگاه سرکوبگر بلکه هر پدیده ای اجتماعی در یک حالت قوی و

x - این یکی از ویژگیهای انواع و اقسام ایدئولوژیهای سوسیالیزم تخیلی است که نمیخواهند (یا بهتر است بگوییم نمی توانند) برتری کیفی پرولتاریا را بر سایر کاتگوریهای خلاق درک کنند .

در حالت دیگر فرسوده است و اینهم واضح است که این حالات نتیجه عوامل اقتصادی - اجتماعی است . اما مساله اینست که در کدام حالت آن و در چه موقع این اتفاق می افتد ؟ رفیق فقط به نقش متحدان خارجی طبقه حاکمه اشاره میکنند ولی نمی گوید که این حالات رژیم آیا با حالات توده ها ارتباط پیدا میکند یا نه ؟ و اگر جواب مثبت است این ارتباط چگونه است ؟

وقتی ما در تحلیل اوضاع اجتماعی جوانب مختلف آنرا بمنظور ساده تر کردن بیان از هم جدا میکنیم^x حتما باید تاثیرات متقابل این جوانب را در نظر بگیریم و گرنه تحلیل ما از تحلیل يك متافیزيسين چگونه قابل تشخیص خواهد بود ؟ اما رفیق جزئی فقط بگفتن این جمله اکتفا میکند که : " این عوامل نمی توانند از تاثیرات یکدیگر برکنار باشند " . و از روی مساله میگذرد .

در حقیقت درجه تمرکز رژیم با حالت توده ها ارتباط ناگسستی دارد و بخصوص در حالتیکه توده ها به تهاجم و تعرض میپردازند ، تضادهای درونی رژیم حکومتی تشدید شده و متحدان لایابیندازش از اطراف او پراکنده میشوند . و برعکس در حالتی که روحیه انقلابی در توده ها فروکش میکند ، رژیم حکومتی توانایی آنرا می یابد که بر تضادهای درونیش غلبه کند . خوب بود و حتما لازم بود که رفیق در ضمن بررسی تاریخی شرایط انقلابی در طی سالهای ۲۰ تا ۵۲ به نحوه ی اثر گذاری این جوانب مختلف (و نه عوامل مختلف) بر روی یکدیگر نیز اشاره میگرد .

رفیق مینویسد : " جنبش انقلابی طبقه کارگر از بدو پیدایش ، خود را در درون و گاه در کنار جنبش زهائیشخ یافته است . جنبش رهائی بخش به جنبش کارگری تقدم تاریخی دارد . جنبش کارگری ایران فقط از رابطه با جنبش رهائی بخش میتواند رسالت تاریخی خود را انجام داده به هدف های نهایی خود دست یابد " . (ص ۲۶)

معنی این جمله چیست ؟ آیا باین دلیل که " جنبش رهائی بخش تقدم دارد " ، جنبش کارگری فقط در رابطه با جنبش رهائی بخش می تواند ؟ " ولی اینکه درست نیست . جنبش کارگری نه بعلت تقدم تاریخی جنبش رهائی بخش و بلکه دقیقا باین خاطر باید وظایف دمکراتیک و ضد امپریالیستی را بعهده بگیرد که طبقه کارگر برای گسترش دامنه ی مبارزه طبقاتی خویش احتیاج میرم و حیاتی به آزادی دارد .^{x x} و این دمکراسی و آزادی بدست نخواهد آمد مگر اینکه

x - رفیق جزئی در تحلیل تاریخی اوضاع انقلابی در ایران سه عامل توده ها ، پيشاهنگ و رژیم را در نظر میگیرد .

x x - هر چند ما بحساب کتاب " اعدام انقلابی عباس شهریاری " در فرصتی خواهیم رسید ، ولی در اینجا حیفمان آمد که يك مسج تر و چسب را ناکرفته بگذاریم .

به حیات نیکین و شوم رژیم سلطنتی و ادامه‌ی نفوذ امپریالیستها در ایران پایان داده شود .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

یک اشتباه بسیار اساسی و فوق‌العاده فاحش در این کتاب وجود دارد - و متأسفانه در نوشته‌های سایر رفقا هم بکرات مورد تبعیت واقع شده - تکرار ساده‌گرایانه این واقعیت است که : " دمکراسی بورژوازی شکل تزئین یافته دیکتاتوری بورژوازی است و از آنجا این نتیجه نادرست گرفته میشود که گویا پرولتاریا احتیاج چندانی بسطه دمکراسی بورژوازی ندارد .

حتی دامنه کار با آنجا کشید که ما با این طرز تلقی نظریات لنین را " عمیق تر " کرده و در صفحه ۲۱ کتاب " درباره‌ی برخی مسائل انقلاب دمکراتیک " در توضیح جمله‌ای از لنین مضمون " دمکراسی بورژوازی شرط امکان مبارزه سوسیالیستی (ت) طبقه کارگر است . در زیر نویس اضافه کرده ایم : " نیاز طبقه کارگر به دمکراسی برای امکان مبارزه (سوسیالیستی) عام نیست . "

البته این طرز برخورد که بنا به سلیقه خودمان تعیین کنیم ، چه چیزی عام و چه چیزی خاص است روش پسندیده‌ای نیست . ولی در اینجا قصد ما فقط شناسایی دادن ریشه گرفتن این طرز تفکر بکلی آنارشستی می‌باشد . (در آینده نشان خواهیم داد که ریشه این طرز تلقی همان کم بها دادن به نیروی توده هاست) .

بهر حال در کتاب مزبور نویسنده در میان شلیکهای چپ و راست تسلسل قولهای " سروته زده " ناگهان نتیجه میگیرد : " در واقع دمکراسی بورژوازی همان دیکتاتوری فاشیستی است (ت) و ماهیتش با آن فرقی ندارد و فقط چهره اش عوض شده . " (ص ۱۱۷)

و لنین میگوید : " اگر انگلس میگوید که دولت در دوران جمهوری دمکراتیک نیز همچنان " ماشینی برای سرکوب یک طبقه بدست طبقه دیگر " باقی میماند و از این حیث از دوران سلطنت " دست‌کمی ندارد " ، برخلاف آنچه بعضی آنارشستها (ت) می‌آموزند معنایش بهیچ‌وجه (ت) این نیست که شکل ستگری بحال پرولتاریا بی‌تفاوت است . آن شکلی از مبارزه طبقاتی و ستگری طبقاتی که دامنه دار تر ، آزادتر و آشکارتر است برای پرولتاریا در امر مبارزه وی برای محو طبقات بطور اعسم تسهیلات عظیمی فراهم مینماید . " (ص ۱۱۴ دولت و انقلاب)

شگفت‌آور است اینطور نیست ؟

طبقه کارگر بمنظور کسب آماجی برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا احتیاج به يك دوره ی دمکراسی دارد . حال چه این دمکراسی ، دمکراسی خلق باشد و چه دمکراسی بسبک کشورهای غربی (هر چند اولی مظلومتر است ولی کسب آن منوط به خواست فقط حزب پرولتاریا نیست و احتیاج به مقدمات پیچیده ای دارد .) در مورد این نیاز میسرملین در کتاب دولت و انقلاب مینویسد :

" انگلس در اینجا با وضوح خاصی يك ایده ی اساسی را که در تمام تسالیفات مارکس همچون خط سرخ رنگی نمودار است تکرار میکند و آن اینکه جمهوری دمکراتیک نزدیکترین راه نیل به دیکتاتوری پرولتاریاست . زیرا این جمهوری در عین اینکه بهیچوجه سیادت سرمایه و بنابرین ستمگری بر توده ها و نیز مبارزه ی طبقاتی را بر طرف نمیسازد ، بطور ناگزیر دامنه ی این مبارزه را چنان بسط و گسترش میدهد و آنرا چنان آشکار و حاد میسازد ، که چون امکان تامین منافع اساسی توده های ستمکش فرارسد ، امکان قطعاً و منحصرأ بصورت دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری پرولتاریا بر این توده ها چشامه ی عمل بخود میبوشد . " (ص ۹۹)



اشتباه دیگری که در کتاب مورد بحث بچشم میخورد ، کم بها دادن به نیروهای سیاسی است . بطوریکه رفیق جزئی آنها را فقط بعنوان منبجسرازگیری نیروهای مسلح در نظر میگیرد و به نیروی خود آنها در منفعل کردن دشمن بهایی نمیدهد . ولی ما در تاریخ یکرات دیده ایم که همین نیروهای سیاسی غیر مسلح - خصوصاً در نبردهای داخلی - چه نیروی عظیمی را تشکیل میدهند :

در انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ شمسی) توده های تهران مسلح نبودند . تفنگچی ها پس از چند مورد تیراندازی بمردم از دستور سرکرده های خود سبب پیچی نموده بمصغوف مردم می پیوستند . فرمان مشروطیت بدون هیچگونه جنگ نظامی بدست آمد .

در ۳۰ تیر هم مردم غیر مسلح بطرف دربار راه افتادند به سرایان دستور شلیک داده شد ، ولی چیزی نگذشت که ترمرد در ارتش آغاز شد . نظامیان حاضر نبودند بطرف خواهران و برادران شلیک کنند ، شاه بوحشت مرگ افتاده بعقب - نشینی تن در داد . مصدق دوباره نخست وزیر شد ، مردم پیروز شدند .

در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ مردم پاریس چون تنی واحد بپا خاستند ، ارتش تی سیر در صدد جلوگیری از آنها برآمد ، ژنرال لوکنت و کلمسان توها به سرایان دستور کشیدن آتش بروی مردم دادند ، ولی آنها تفنگ هایشان را بطرف سینه خببود آن شغالان کشیف برگردانده به زندگی نکبت بارشان پایان دادند . فردای آنروز حضرات بوزوها بهمراه شمه هایشان باروبند یاشان را جمع میکردند که به ورگا

مهاجرت کنند .

در تاریخ انقلابات سه گانه روسیه هم ما شاهد قدرت عظیم نیروهای سیاسی بوده ایم ، در جلو صفوف کارگران غیر مسلح زنان کارگر حرکت می کردند و سران را برادر می خواندند ، سران بصوف انقلاب میبویستند .
در اعتصابات کارگری ایران نیز ما خود شاهد همدردی پاسبانها با کارگران بوده ایم . این خود نشانه ی نقطه قوتی است که انقلاب داراست ، اگر این مساله را در محاسبات خود ننگنجانیم ، نشان داده ایم که در تاریخ مبارزات طبقاتی تعصق چندانی ننموده ایم .

رفیق له دوان میگوید :

" نیروهای سیاسی نه تنها بمنزله پایه نیروهای مسلح عمل میکنند ، بلکه همچنین تبدیل بیک ارتش سیاسی سازمان یافته توده ها ، هسته مرکزی مبارزه سیاسی ، سوک پیکان علیه دشمن درست در مناطق زیر کنترلش (ت) ، بمنجمله جاهایی که نیروهای نظامی ، سیاسی و اقتصادی او متمرکز هستند میشوند . " (ص ۱۷۱ انقلاب و بتنام)

" ولی خشونت (ت) منحصر بر عهده نیروهای مسلح نیست و تنها شامل مبارزه نظامی هم نمیشود ، نمیتوان از نیروهای سیاسی و مبارزه سیاسی صرف نظر کرد . در صورت غفلت از نیروهای سیاسی و مبارزه سیاسی توده ها موفقیت با عمل نظامی و نیروهای مسلح بدست نخواهد آمد . " (ص ۱۶۴ همان کتاب)
رفیق جزئی در همین زمینه ای که بآن اشاره رفت مینویسد :

" بنا بر تجاربی که از اغلب جنبشهای انقلابی بدست آمده ، هنگامی که جسترو نظامی پر کشور سایه می اندازد ، نیروها از طریق نظامی مضاف خواهند داد ، در این شرایط احتمالا عده (ت) نیروها در جهت عملیات توده های نظامی هدایت شده و جنبشهای اقتصادی و سیاسی کاهش می پذیرد (ت) . " (ص ۸۴)

در اینجا بحث ما بر سر قسمت اول نیست ، چرا که در فصول قبل مفصلا شرح دادیم که فقط جو نظامی برای اعمال تاکتیک انقلابی نظامی کافی نیست که هیچ از شرایط اساسی آنها بشمار نمیرود زیرا که اساسی ترین شرایط اعمال تاکتیک انقلابی وجود روحیه انقلابی در توده ها است که اینهم خود حاصل یک سلسله مقدمات پیچیده است .

اما آنچه در اینجا مورد نظر ماست قسمت دوم نقل قول میباشد . اول رفیق میگوید : " در چنین شرایطی ، احتمالا ۰۰۰ " این احتمالا را چه عواملی تعیین میکنند ؟ رفیق پاسخی نمیدهد ، اما شایان ذکر است که احتمال تحقق چنین " احتمالا " ی " صفر است زیرا که در هیچ جای دنیا دیده نشده که عده ی نیروها از طریق نظامی مضاف دهند . چه در کشور ۲۰-۳۰ میلیون نفری مقیاس توده ها

میلیونها بود، در حالیکه مقیاس ارتش خلق در نهایت صد ها هزار است . هر چقدر هم که انقلاب پیش میرود، دهها برابر آن نیروهایسی که به طرف مبارزه نظامی کانالیزه میشوند، از میان قشرهای عقب مانده تر توده بطرف اشکال پائین مبارزه کشیده میشوند .

بنابراین در طی یک جنبش خلق برخلاف تصور رفیق دامنه مبارزات اقتصادی و سیاسی کاهش نمی پذیرد که هیچ ، با سرعت فوق العاده ای حوزه های دست نخورده را به آتش خود می کشد .

در آنگولا وقتی نیروهای میلا به شهرهای تحت کنترل اوپیتا نزدیک میشدند ، مردم شهر از داخل کار ضد انقلابیون را ساخته به پیشواز ارتش انقلابی خود میرفتند .

آخرین روزهای ارتجاع در سایگون و پنوم پنه شاهد شدیدترین مبارزات غیر- مسلحانه توده های مردم بود . در لائوس پیروزی نهایی اساساً بوسیله نیروهای سیاسی بدست آمد . رفیق له دوآن میگوید :

تسبیح و گردآوری نیروی توده ها، ایجاد و توسعه (ت) ارتش سیاسی انقلابی یک مساله اساسی و تعیین کننده است . باین امر باید بطریق پیگیر و مداوم (متا) در طول تمام ادوار توجه شود ، هم در زمانیکه هنوز موقعیت انقلابی ظاهر نشده است و همزمانیکه چنین موقعیتی ظاهر شده بحد کمال رسیده . (ت) " (انقلاب ویتنام)

بنابراین برخلاف عقیده رفیق جزنی که میگوید : در موقع اوجگیری انقلاب (وقتی موقعیت انقلابی بحد کمال رسیده) جنبشهای اقتصادی و سیاسی کاهش می یابند، رفیق له دوآن را عقیده بر آنست که حتی در این موقع باید به توسعه ارتش سیاسی بطور مداوم اقدام کرد .

البته لازم به تذکر است که ریشه این اشتباه رفیق جزنی همان چیزی است که اخیراً ذکر کردیم ، یعنی محدود کردن نقش نیروهای سیاسی به منبع سررازیگری جنبش مسلحانه و در نهایت کم بها دادن به نیروی لاپزال توده ها که ارتش خلق ظرفیت گردآوری همه آنرا ندارد .

اردیبهشت ۱۳۵۵ خورشیدی

توضیحات

www.iran-archive.com

۱- برنامه "Gredo"

در لغت بمعنی مظهر آئین، برنامه و شرح جهان بینی است. " برنامه Gredo برنامه‌ی کنگره‌ی اول سوسیال دموکراتهای روسیه بود که در آن کمیسیون اکنومیستی (اقتصادگرای) بوضوح بیان گشته و در آن گفته میشد: " باید بهمان مبارزه‌ی اقتصادی خصلت سیاسی داد. " متن برنامه را خواهر لنین برای او به تبعیدگاه سیبری فرستاده بود و لنین این متن را همراه با متن اعتراضیه که بر آن نوشته بود برای پلخانوف در خارجه فرستاد و او آنرا تکثیر کرد.

۲- آکسرود

نام یکی از اعضای برجسته گروه " آزادی کار "

۳- زمستوا

عنوان انجمنهای محلی خودگردان در استانهای روسیه تزاری بود که در سال ۱۸۶۴ از پی رفرم ارضی پدید آمد. اختیارات زمستوها محدود بمسائل صرفاً اقتصادی بود. راهسازی، نگهداری راهها، تهیه آمار، بیمه اموال، اقدامات نیکوکاری، امور بهداشتی، آموزش دبستانی، آموزش پست و غیره. فعالیت زمستوا تابع منافع طبقاتی ملاکان محلی بود. ملاکان و بورژواهای لیبرال در آن نقش نمایان داشتند، ولی دولت زمستوها را تحت نظارت استانداران و وزارت کشاوری قرار میداد و اینان حق داشتند اجرای هر تصمیمی را که زمستوها اتخاذ کنند، ولی خوشایند دولت نباشد، متوقف کنند.

۴- نادودین

تروریست، سردبیر مجله‌ی سوابودا ارگان گروه " سوسیال انقلابی آزادی "

۵- مارتینف

یکی از اعضای هیات تحریریه مجله اکنومیستی " رابوچیه دیلو " ارگان اتحادیه سوسیال دموکراتهای روسیه در خارج.

۶- اتحادیه

منظور سازمان اکنومیستی " اتحادیه سوسیال دموکراتهای روسیه در خارجه " است.

۷- قانون فسخ العاده علیه سوسیالیستها

این قانون را دولت بیسمارک در سال ۱۸۷۸ برای مبارزه علیه جنبش کارگری و سوسیالیستی آلمان وضع کرد. بموجب آن تمام سازمانهای حزب سوسیال دموکرات و سازمانها و سندیکاهای کارگری غیرقانونی اعلام شدند و مطبوعات آنها توقیف گردید و سوسیال دموکراتها تحت فشار شدید قرار گرفتند. در سال ۱۸۹۰ این جنبش کارگری دولت را به الغای این قانون مجبور ساخت.

۸- میخائیلوفسکی

(۱۸۴۲-۱۹۰۴) جامعه شناس روس و یکی از بنیانگذاران عسده جریان ناردنیک لیبرال، دشمن سرسخت مارکسیسم. میخائیلوفسکی تاریخ جامعه را محصول فعالیت خودسرانه ذوات دارای "تفکر نقد" تلقی میکرد.

۹- دسته بندی ماه اوت

اثنیلاف دشمنان بلشویسم که در سال ۱۹۱۲ به ابتکار تریتسکی صورت وقوع یافت. در این دسته بندی هم انحلال طلبان (منشویکها) و هم آتزوئیستها شرکت کرده، عسلا خوشاوندی خود را به ثبوت رساندند.

۱۰- آتزوئیستها

آن دسته از بلشویکهای چپ که اپورتونیزم خود را با جملات چپ نمسا روپوشی کرده و خواستار تعطیل هرگونه کار علمی و از جمله فراخواندن نمایندگان کارگران از دمای دولتی بودند با این نام خوانده میشوند. اینها در سال ۱۹۰۹ از حزب اخراج شدند (لونا چارسکی، بگدانف، الکسینسکی و دیگران)

۱۱- بلانکیستها

اعضا و طرفداران خزید بلانکیستها. این حزب بنام رهبرش "لوی اگوست بلانکی" خوانده میشد. بلانکی از نوع انقلابیون قدیم و انقلابین از روی احساس بود. بلانکی با سیه روزی خلق همدرد بود ولی هیچ تئوری سوسیالیستی برای حذف سرمایه داری پیشنهاد نمیکرد. او هر نوع انقلابی را مثل یک کودتا تصور میکرد. نین در توصیف او گفته است:

"انقلابی بی چون و چرا و طرفدار پر حرارت سوسیالیسم" (۱۸۸۱-۱۸۰۵)

۱۲- باکونین

(۱۸۷۶-۱۸۱۴) - میخائیل الکساندر رویچ، انقلابی خرده بورژوازی روسی که فعالیت او بطور عسده در خارج انجام میگرفت. باکونین بنیادگذار آنارشیزم و دشمن سرسخت مارکسیسم بود. وجود هرگونه دولت و از جمله دولت دیکتاتوری پرولتاریا را نفسی میکرد، با ایجاد حزب پرولتاریا مخالف بود. باکونین به انترناسیونال اول راه یافت و علیه مارکس بمبارزه برخاست. در سال ۱۸۷۲ بعلت فعالیت سازمان شکن خود، در کنگره ای لاهه از انترناسیونال اخراج شد. نظریات باکونین یکی از منابع آیدشولوزیک جریان ناردنیک بود.

۱۳- مارتینف

ر. ک. ۰ به شماره (۵)

۱۴- برنامه گتا

برنامه ای حزب کارگری سوسیالیست آلمان که در سال ۱۸۷۵ در کنگره گتا بهنگام اتحاد دو حزب سوسیالیست آلمان یعنی حزب ایزناخیستها و حزب لاسالین ها،

تصویب شد. برنامه جنبه اپورتونیستی داشت، زیرا اینزناخیستها در مهمترین
منایمل بخاطر اتحاد با لاسالینها از اصول بنیادی مارکسیسم عدول نمی ورزیدند.
مارکسن وانگلس طرح برنامه ی گستا را مورد انتقاد کوننده قرار دادند و آنرا
در قیاس با برنامه ی قبلی حزب اینزناخیستها که در سال ۱۸۶۹ تنظیم شده به
بعنوان گام بلندی بعقب ارزیابی کردند.

۱۵- استنودن و هندرسون

دو تن از لیدرهای سنویال شوئیست حزب کارگر انگلستان (لیوریست)

3
www.iran-archive.com

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)